

۱۱۳۳ هجری قمری در وفات در صحنه مبارک

۱۵۱۱ هجری قمری و جمیع الدین ملوک ایران

۶ هجری قمری شاه ملوک

۱۵۴۰ هجری قمری شاه عالم بن قسطنطین

۱۰۶۰ هجری قمری حاج احمد بن سقایی خراسانی

۱۰۴۰ هجری قمری شیخ حسن عجمی

۱۰۴۰ هجری قمری میرزا قاسم غفرانی

۱۰۴۰ هجری قمری علی راسینی و نقیب حضرت خراسانی

۱۰۴۰ هجری قمری انوار دلی

۱۰۴۰ هجری قمری حاج میرزا

۱۰۴۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۱۰ هجری قمری حاج میرزا

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

۱۲۰ هجری قمری میرزا محمد باقر خراسانی

نقد جیوی الاکبر

من

نقد جیوی الاکبر

تالیف

مفتی محمد رفیع الدین صاحب دارالافتاء دارالعلوم دیوبند

نور المصباح المبین النواب السید محمد رفیع الدین

مفتی محمد رفیع الدین نواب دیوبند دارالعلوم دیوبند

فی صدرتہ وبارک فی عنانہ

وحدتہ

امین

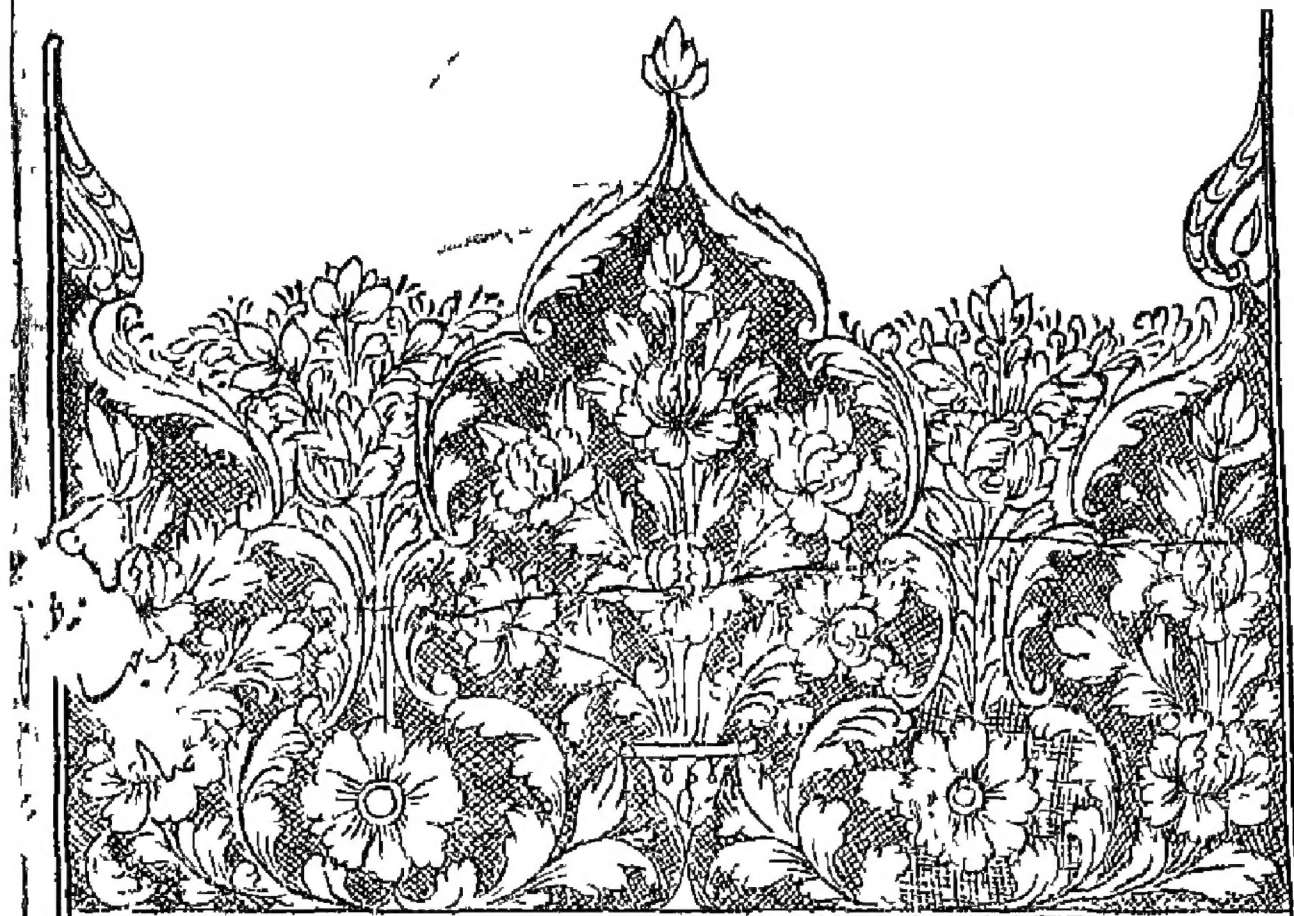
M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE9472

دارالطبع الشاہ محمد کمال الدین دیوبند

دارالطبع الشاہ محمد کمال الدین دیوبند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش حضرت حق عزوجل بالاتر از آن چه باشد که ذات پاکش واجب الوجود است جزوی سبحانه و تعالی هر چه است
همه باطل و باک است

بیستی تو امید نیستی ما را که گفته اند اگر هیچ نیست است

و نیایش جناب مصطفی بیش از آن چه خواهد بود که افضل رسل و خاتم ایشان است و قلم و رسالت و نبوت ابرو
کمال مالکس مع بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصره صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم بعد از برآمدگان طلب
محبت آبی و دلدادگان اتبع سنت نبوتی پناهی پوشیده مباد که در آخر کتاب است طاب ریاض المراضی و
غیاض العریض که در معارف سلوک تلمی شده و در پایان نامه مبارک خطبۃ القدس و ذخیره
الانفس که در فوائد متنوعه است نگارش یافته فضلی در احوال صدوقیه صافی پیشین و فضل در تراجم تحنین بسین
الحاق پذیرفته بردا مانزد رسیدن آن هر دو همایون کتاب بانجام و انصرام چنان آگاهی آمد که این هر دو فصل را
رساله جسد گانه ساختن او و مولفی مستقل برداشته آید لاجرم این گرد آورده را تقصیر چو و الاحرار
من تذکار چو و الابرا را نام گذشته شد و کیفما اتفق انیخ از حال و قال جماعه احسان و خصایه عرفان

در کتاب بیان در کتب اوست و ما نظر اندازیم و فرمود العجری عن جده اکادریک ادرک و عمارت
درین کتب است حدیث نموده اند ابو بکر عبادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت و ابو بکر عبادت آنحضرت اور عبادت
آنکه نزد عبادت بار شده بود صدیق رضی الله عنه درین باب این ابیات گفت

درین کتاب پریشان برض الحبيب فحدته

نموضت من جردی علیه

نموضت من جردی علیه

و اما انا علم بنفسي منه بحر العلم اجعل خيرا احيا بحسبوني واغفر لي يا كريم

نفت وی دو نیم سال است در سه روز جمعه ماه جمادی الاخره بمحضت شسته
ق فنی مسلما و الحقنی بالصالحین چون مرد مدینه مرتج بجا و قوم در دست
نفس او را برد خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بکر صدیق است غواهد که نزد
متم که بکشد که ذانی الصفوة و آوازی گوش غور که ضموا الحبيب الى الحبيب
انده بگزار و در برمان سیر که آنحضرت اصلم برداشته بودند نماده بودند
گفت رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب پیشین حدیث سلسله
رضی الله عنه



با آنحضرت صلعم ملحق می شود مادرش ختمه دختر ششم بود آنحضرت را
کرد و در وزیر بانی حفص کنی ساخت و وی اول کسی است که او را اینگونه
پیکر گفت و در کتب او بسیار است در تاریخ خلفاء و در الاخبار و ابجد التواریخ و جز آن مرقوم شده و اسلام او بر عای
انجا که شست آن بشیر سال ششم بعد از اسلام حمزه سفید رنگ با سرخی اصبع الراس سخت سرخ چشم بود و عارضین خفقی داشت
من جنود الله یعنی است کارکیان میگردد در قوریت و صفت او آمده و من حدیث امین شدین قرن یعنی جبل اصغر
بر خدایه کلا نقص عادیث در فضل او بسیار وارد شده بعضی خاص است و بعضی مشترک میان او و ابو بکر قهقهه کرامات او در بار
بر تو اسلام و ابو بکر و ندای ساریه معروف است موافقا با آیات قرآنی قریب هزاره موضع است سیوطی ذکرش در سال
و در توفیق ایشان آورده و محرم بطور هم آنرا در بعضی مولفات خود آورده و در ازاله انفعاعن خلافة اخلفاء قنای فاروق را
اختیار در فرار الا بصار و ترجمه شریفش بسط نموده از انقاس قدسیه او است اللهم ادرقنی شهادة فی

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

بسیار از کلمات

سبيلك واجعل موتي في بلد رسولك وكنت من خائف من الله تعالى لم يشف غيظه ومن بعد
 امر يصح ما يريد فرموده استی كنت كبشاً سمى في صايد المهر ثم ذبحوني واكلوني واخرجوني عذبة الدنيا
 اكن بشرا در مرض موت سر او در کنار ابن عمر بود فرمود ای پسر این ستر بر زمین بنده ای گفت شما چه می گویید
 برخیز من است یا بر زمین فرمود وضعه علی الارض تا چار عبد الله بر زمین گذاشت فرمود دلی و دلی
 ان لودجني ربی بعده گفت و ددت البسج من الدنيا كما دخلت الاجري ولا ذر لي مني ابدا
 بزخم خنجر بزن ناف شهید کرد در روزی الحجه روز دوشنبه بیست و سه سال بعد از جدان به رحلت رسید
 مدت خلافت او ده سال و شش ماه است مگر چند روز صیبه بن سنان بروی نماز خانه که بود و در سجده
 پهلوی جناب نبوت صلعم یا سود مرویاتش در کتب حدیث یا تصدوسی در حدیث است که فی الساعات
 خانواده او سیه منسوب باوست

عثمان بن عفان رضی الله عنه آنحضرت صلعم دوی در عهد منافقتی میشد پس ای قریش ملائمت بجنت
 رسالت مادرش از وی بنت کریز بود و زادت او در طائفه بود و اسامه اش بر دست مسیحی واقع شد و این
 و نه سال بود که سلمان گردید و وی اول کسی است که بعد از ابی بکر اسامه آمد در خلافت خلافت او سیه منسوب باوست
 شد جز بدر که بنا بر مرض رقیه آنحضرت صلعم او را در دیده گذاشت اناسم داد و در حیات عثمان دست فرود
 دست او گردانید و یکبار او را با خصوصیت دعا کرد و آخر خطبه او این است ایها الناس ان الله اذا عطشكم
 الدنيا فطلبوا بها الاخرة فلم يعطكموها الا تركوا اليها ان الدنيا فني والاخرة تبقى لا تعطلكم الاغنية
 تشغلكم عن الباقي اثر و اما يبقى على ما يبقى فان الدنيا منقطعة وان المصير الى الله الموقر الله فاعلموا
 جنة من يأسه و وسيلة عند واحد و امن الله العبرة و الزموا جماعة كمل لا تصبروا الخوف ان الله و من غلب
 ابيض اللون یا اسم اللهون رقیق البشرة كثير شعر الرأس عظیم اللحية میانه قد نه لای علی نه قصیر خواصورت ضخیم اگر او پس بعید
 باین النکبین بود و کیه را زرد میکرد و دندان را بزرگ بود این حزام بانی گفته هیچ فرموده را از حق العود ترا
 عثمان ندیدم بعد شهادت عمر در سینه ماه و نیمه با وی بیعت کردند او را از و النورین گویند زیرا که دو دختر نبوی در
 حباله کحل وی آمد و انانیت شدید را بجا بود در مکان بزم هم نزد غسل جامه دور میکرد و فتوحات زمانه او نیز بسیار است
 وی بیرونه را خریده در راه خدا وقف کرد و قرآن شریف را جمع نمود و از ده سال خلافت کرد و قدری که شهادت
 و هشت یا نود سال بود که شهید شد جبر بن معلوم بروی نماز گزارد انانیت مناقب او در کتب حدیث بسیار است

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تجمیع جیش غزوہ تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء و حال محاصره او و قصه شهادت مقتضی
در اشاعه و بزر آن ذکر کرده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول است و سیف الله السلول در که داخل کعبه روز جمعه بیست و سه
سال پیش از هجرت متولد شد و جزوی احدی پیش از وی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت است
و او اول ناشی است که با شمیہ او را زادوی نزد جناب نبوت تربیت گرفت و در ده سالگی اسلام پذیرفت و جز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادب و صقیل العینین بزرگ دیده اقرب بسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحمه اصبع الراس و اللحمه بود و در زخا عرقی گفته میانہ قدسیا چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهاردهم است آیات قرآن در باب او نازل شده و احادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی اول و ابوبکر
اوست و آنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی ایستعمال از امام معتمد
متعلقه در دو جا القرآن العظیم فتارة یكون بمعنی اولی و تارة بمعنی الناصر و بمعنی الاریف و بمعنی
العصبة و بمعنی الصدیق و بمعنی السید و المعق و هو نفا هو فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
حججه او صدیقہ فان علیا کذلک انتہی امام احمد و قاضی اسمعیل و ابو علی نیسابوری و نسائی صاحب سنن
گفته اند لمری و فی فضائل احد من الصحابة باکسانید البیاد ماروی فی فضل علی بن ابیطالب و بیضاوی
که چون پدرش ابوطالب محضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم کیا رکعبو تا مرا محبت باشد و شفاعت تو گفت کر است
می کنم که گویند جز عناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر و لابد لم یکن احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و لا احد اقوی همة منه و ما اثرت فی اسلام ابی طالب همه و فیه نزلت الاية انتہی در مناقب
الاولیاء گفته از نیجا باید دانست که همت را تا شریک در خلافت اراوه خدای تعالی نیست انتہی اما در علی فاطمه بنت است
ایمان آورد و هجرت نمود و دستہ چارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقمیص خود تکفین نمود و خود
دفن فرمود و در حق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسألكم علیه اجرا الا
المودة فی القرین مراد باین قرینی نزد و مودت و مفسرین علی و فاطمه و حسن و حسین اند و این آیه نیز در شان مرتضی

فرمود آمد و ای کبریا و رسول و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة و هم را کعبون
و کذا کتب قولهم سمانه و یطعمون الطعام علی حبیه مسکینا و یتیموا و اسیرا و وی داخل است در آیه تطهیر بلا تکبر
از کلمات طیبات اوست الناس نیام فاذا اصابوا النقیمة الناس اشد به بزمافهم منهم بابا همر من عرف نفسه
فقد عرف ربه بالبر یستعبد المحر لا یستعبد الا من قال و انظر الی ما قال الخیر عند البلاء تمام المحنة
لا یظفر مع البغی لا یسرف مع سوء کادب لا یزاحم مع الحسد لا یسود مع الانتقام لا یصعب
مع المرء الا صواب مع نزلة الشوریة لا زیارة مع زعارة لا اداء اعی من الجهل لا امرض اضنی من
من قلة العقل ال غیر ذلک من الانفاس القدسیة و هی کثیرة طیبة جلد او نور الالبصار سخنان بسیار از
نثر و نظم و می کرم الله وجهه آورده و در استان جل و صفین بتفصیل نوشته و عبد الواحد بن محمد آمدی می کتابی
از کلام شوری فرایم آورده و غرض حکم و در الکلمه نام کرده مجلدی متوسط است بر ترتیب حروف از الف
تا یا و گفته اسانید این اخذت کرده ام و از جا خط عجب دارم که با آن همه علم و تقدم و فضل میبری از کثیر کلام
او چه قسم کفایت نموده و از نظر درین کتاب ظاهر میشود که معناییش همسایه مضامین اقوال حکما و عرفا واقع شده
اما در صحت اسناد آن نظر واضح است شهادت می رضی الله عنه بر دست عبد الرحمن بن یحیی شقی بوده گویند و
در سنین خلافت خورشید نکرده بنا بر اشتغال بحروب و پیش از آن بسیار حج میکرد و روز یکشنبه سیزدهم رمضان
سنه چهل و شصت و پنج سال یا عمر ابی بکر و عمر بن قیس است چون زخمی شد گفت فوت و رب الکعبه فرزند
حسن بط بروی نماز کرد و در سه جامه موضع عزیزی شب بنگام مدفون گردید و بعضی گویند در نجف و نزد بعض میا
مسجد و خانه و نزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول الممه مریاتش در کتب حدیث پانصد و هشتاد
و شش حدیث است

اما حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در منتصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی فاطمه است
آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره اربع لعینین سهل الخدین کث اللحمه ذو و فره بود عنق او گویا برقی
از فتنه است عظیم اگر ادریس ضمیم بعید با بین النکبین ربه خوش روی بسیار بود و خضاب سیاه میکرد و جعد موی سن البه
بود و پانزده حج کرد و سه کث تمام مال خود را در راه خدا داد کنیت او ابو محمد است و القاب بسیار دارد از شهر آن
تقی است و اعلای آن در رتبه سید است و این لقب بخشیده رسول خداست صلعم و زکی و سبط و ولی هم از لقبهای
اوست در مناقب می و صحیحین و غیر آن حدیث آمده و بی خلافت را در سنه نصف جمادی الاولی بجا آورده است

و صاحب کرد تا خون مسلمانان بنیامده نریزد و برادرار صد هزار درهم سال که معاویه بوی سید او قناعت فرمود
حافظ ابو نعیم در حلیه نبذه از کلام او آورده و صاحب نور الابصار آنرا با زیادت نقل کرده از آنجمله این است
لا ادب لمن لا عقل له ولا مودة لمن لا همة له رأس العقل معاشره الناس بالجميل و بالهقل تدلک
الداران جميعا ومن حرم العقل حرم صما جميعا و گفته بلاك مردم در سه چیز است در کبر و حرص و سدا از کبر و
بلاك شود و بدان ابليس ملعون شد و حرص عدو نفس است و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد و سدا از سوت
و بدان قابیل با بیل کشته و فرمود حسن سوال نصف علم است او را از صمت پرسیدند گفت هو سدا العیب
وزین العرض و فاعله فی راحة و جلیسه فی امن او را گفتند ابو ذری گوید فقر احب است بسوی من
ان غنی و یقیم احب است از صحت فرمود رحم الله ابا ذر اما انما فاقول من اتكل على حسن اختيار الله ليرتقن
انه فی خیر الحاله التي اختارها الله له و آل خود و آل برادر خود را گفته تحمل العلم فان لم تستطع فاعلم
فاكتف و ضعه فی بیوتکم و بالجمله ملفوظاتش چندان است که کتابی از آن فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریفی
غافل گردید و آن شد و چون سگ آواز میکرد تا آنکه بمرد و از گورا و غوغا و شکر و طبری در اعلام الوری گفته که
وی بعد از صلح با معاویه به مدینه منوره آمد و ده سال آنجا بماند ز نش جده بنت اشعث گندی او را مسموم کرد یکسایه
بیمار بود زیر پلید او را بر زمین دادن و عده صد هزار درهم داده بود چون حسن بنی پیوست هیچ نداد و گفت انا ان
رضاک للحسن ان رضاک لا نفننا پنجم ریح الاول شهید است که انتقال فرمود سعید بن العاص که آن روز و الی
مدینه بود بر وی نماز کرد و در بقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز و رضا
الخلافه بعد از ثلثون سنه بوی اختتام یافت سلسله حنفیه مخصوص با و است و بعضی سلاسل دیگر بواسطه
حسن بنی متوسل بدوست رضی الله تعالی عنه و ارضاه و من کلامه المنظوم ماذکره عبد القادر الطبری الماسکی

فی شرح الدرر

اغنی عن المخلوق بالخالق	تغنی عن الکاذب بالصادق
واستوزق الرحمن من فضله	فليس غیر الله بالرازق
من ظن ان الناس یغفون له	فليس بالرحمن بالواثق
من ظن ان الرزق من کسبه	ذلت به النعلان من جائق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد علوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هکذا صحیح النقل فی ذلک آنحضرت مسلم بریق خود او را
 تخنیک کرد و در گوش اذان داد و در قفل نمود و دعا کرد و حسین نام نهاد و کنیت او ابو عبد الله است لا غیر اتفاق
 او رشید و طیب و زکی و دینی و سید و مبارک و تابع لمضاة الله و سبط اصغر است و اشهر آن زکی است اعلای
 آن در مرتبه یکی سید است بحديث انما سید شباب اهل الجنة دیگر سبط است بحديث حسين سبط من الاسباط
 و چنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود بر رسول خدا صلعم گویا این هر دو
 صاحبزاده آینه در صورت رسالت بودند نقش خاتم او کمال اجل کتاب است هشت حدیث از وی مروی است و در
 مناقبت وی حدیث آمده در قصه خروج اولیوی عراق و شهادت بار خن کر بلا کتابها تالیف یافته صحیح آنست که
 قاتل وی سنان بن انس نخعی است و این حادثه در روز جمعه دهم محرم مستهل شده و داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعه
 شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضرب در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخبار ثقات است
 گفت علی بن ابی طالب در ستام دیدم گفتم شمار و فرمود که گفتم من دخل دار ابی سفیان فها من و با فرزند
 در کربلا چه کردند فرمود ابیات این صیغی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این با خبر گفتم بگریست و
 بسیار زاری بگریست و گفت بخدا ایچکس آنرا از من نشنیده است و همین شب نظم کرده ام و بر خوانده

ملکنا فکان العفو منا حجة	فلما ملکتم سال بالدم ابطح
و صلتم قتل الاسارى طالما	خلد ناعلى الاسرى فنعفو ونصفح
وحسبکم هذا التفاوت بیننا	وکل اناء بالذی فیہ ینصح

این روایت را ابن الصبیح مالکی در فضول همه آورده و گفته ابن الصبیح شاعر مشهور است ملقب بحمیر میس و با کمال
 ماجرای این شهادت و سعادت بجدی در دناک غم انگیز است که سینه خامه زرد فوشتن آن شق میگردد و تا بدل

واقع شناس و خاطر انصاف اساس چو رسد

این صبح چه صبح است که خون شد جگر من	این شام چه شام است که گشت و میر من
ماذا اتقون اذ قال النبی لکم	ماذا فعلتم و انتوا اخر الهمم
بسترته و باهلی بعد مقتدی	منهم اساری و منهم ضری جابد

از کلام اقدس و است حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تموا النعم فتعود نقصا و فرمود الحمد لله رب
 والوفاء مؤروعة والصلة نعمة والاستکثار صلف والجهالة سفه والسفه ضعف والغلو رطة و الحما

اهل الدناءة شر و مجالسة اهل الفسوق ريبة ومن كلامه للنظام
 فان تكن الدنيا تعد تغيبه فان تقابل الله اعلى وانبل
 وان يك لا بد من الموت الفنى فقتل امرء فى الله بالسيف اجل
 وان تكن لا ذاق قسما مقلا فقلة حرص المرء فى الكسب محمل
 وان تكن الاموال للذلة جميعها فما بال متروك به المرء يخل

امام زين العابدين بن حسين شهيد رضی اللہ عنہ اسم قصير نحيف بود اور ازكى واين لقب وعلى اصغر نام
 نقش خاتم او و توفيقى الاله بود در دينه منوره و در بخشنه بنج شعبان شصت و دو سال پيش از وفات جد خود
 على بن ابي طالب متولد شد و در واقعه كربلاست و سه ساله بود مروان و عبد الملك و پسرش وليد معاشر او بند
 مادرش سلافة نام دارد و لقبش شاه زنان يعنى ملكة النساء دختر نيزه بود و دوى در كربلا همراه پدر بود اما بسبب
 مرض صاحب فراش بود و مقتول نشده آنكه صغير بود و ذاك الفصح افضل واقعه و اربع ترازوى ديده نشده
 مناقب و بسيارست يكى اورا گفت كه فلانى در حضور من در تو افتاده برخاست و نزد او رفت و گفت يا هذا
 ان كان ما قلت فى حقنا فانسال الله تعالى ان يغفر لي وان كان ما قلت باطلا فانه يغفر لك
 او ايسر از سعيد ترين در دنيا و آخرت كيست فرمود من اذا رضى له عمله رضاه على الماثل و اذا
 سخط له عوجه سخط من الحق در رساله شيخ عبدالحق دلبوى است با شمسى مدنى معروف بنين العابدين از اكابر
 سادات اهل بيت و از بزرگان تابعين و مشهور ترين ايشان است زهرى گويد نديم من سچ قرشى را فاضله از
 على بن حسين و چنين روايت كرده شده است از جماعتى از سلف كه معيد بن السيب از ايشان است و دوى شصت
 بسيار روايت ميكرد و در روايت ثقة بود و مامون و عالى رتبة و رفيع القدر و اجل كرده اند بزرگان او در هر خيز
 اولاد او را حتى بجان در شرق و غرب منتشر گردانيد چنانكه شمرى از وجود ايشان خالى نباشد و از يزيد پسر ابى سفيان
 يك تن نگذاشت كه خانه آبادان كند و چراغى افزوز دانستى حاصله قصيدة فرزدق در شان وى بقايله هشام بن
 عبد الملك معروف است و مولانا جامى ترجمه آن بنظم فارسى كرده و بعضى معاصرين با بخرش پرداخته اند و وفات
 دوى رضى اللہ عنہ دهم محرم سنه ۹۰ بمرنجا و هفت سال اتفاق افتاد ابن الصباغ گفته مات مسوما و ان الذى سمى
 الوليد بن عبد الملك و اما شمسى و چهار سال بود و در قبر عم خود حسن سبط بقيق مدفون شد و من كلامه رضى اللہ عنہ
 عجبت لمن يحبى من الطعام لمضرة ولا ينجى من الذنوب لمعرة وقال اربيع من ذل البنت ولى مربي

والدين ولودهم والغربة والوليلة والسؤال ولو كيف الطريق وفرو من قنع بما قسم الله فهو من

اغنى الناس

ای قناعت تو نگرم گردان - که ورائی تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد و میگفت صدقه السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در ششم در مدینه پیش از شهادت جد خود بسال متولد شد او را باقر و شاکر و هادی لقب است مادرش دختر امام حسن بود هوهاشمی من هاشمیین و علوی من علویین نقش خاتم اوردی که نذر زنی فد است و صاحب او ولید بود صاحب رشا گفته لم یظهر عن احد من السبطین من علم الدین والسنن و علم القرآن والسیر و فنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر الباقر روی عنه مع علم الدین و بقایا الصحابة و وجوه التابعین و سادت بزرگوار و اشهد ان الله لا یعدو مناقب و بشیر است شیخ عبدالحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ است و امام فائز که اجماع است بر بزرگی وی معهود در فقهای مدینه و ایمه ایشان شنید حدیث را از جابر و انس و جماعتی از کبار تابعین مثل ابن السیب و ابن الحنفیه روایت کرده اند بخاری و مسلم حدیث وی در صحیحین خود وی گفته سلاح الایام قیم الکلام انتهى وی در مناقب گفته رب امرتی فلم اتم و هیتتی فلم ارضیها انا عبدك بین یدیک مقرا لا اعتذر اورا از معنی این آیه پرسیدند اولئك یحزون الغرفة بما صبروا گفت بصبرهم علی الفقر و مصائب الدنیا گفتند معنی کانتار تفاقتنا چیست فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل مطرا و کانت الارض رتقا لا تخرج النبات ففقتناهما بنزول المطر و خروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده و گفته بمشیت و سرسال یا بنجاء و بیست در سبوح الاهی پیوست قال فی در الاصل و مات مسموما کلبیه و دفن بقبة العباس بالبقیع از کلام من و الله لموت عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا و فرمود ما للنیاس و ما عسی ان تکن هل هی الا من رکتها و ثوب لبسته او امرأة اصبته او ان المؤمنین لم یطمئنون الی الدنیا الزوالها و لا یامنوا الاخرة کاهلها و ان اهل التقوی اسیر اهل الدنیا مثنو و اکثرهم لك معنی ان نسبت ذکر و ان ذکر است احاطت و فرمود و الغنی و الفقیر یحزان فی قلب المؤمن فاذا وصل الی مکان التوکل استوطنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتادم یا هشتاد و سوم متولد شد مادرش ام فروز دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است و مادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است لهذا می گفتند فی القصد

صورتین ذکره المتادی فی الطبقات صادق وفاضل و طاهر القاب و دست معتدل آدم اللون بود نقش خاتم
 وی مآشاه الله کافی الا بالله است ابو جعفر منصور معاصر است در نور الابصار گفته مناقبه کثیره نکاد
 نقیصت عد الحاسب و یحار فی انواعها فخر الیقظ الکاتب جماعه از اعیان ائمه و صوفیه همچو یحیی بن سعید
 و ابن جریر و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابو یزید بسطامی و ابو خلیفه و غیر هم از وی روایت و تذکره اند
 ابو حاتم گفته انه ثقة لا یسئل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود و نافع و عطاء و محمد بن
 المنکدر و زهری و غیر هم را وی است تعجب الدعوة بود که استماع از وی و لوقه شد بعضی از ان در نور الابصار ذکر
 وفات او در شوال بعمر شصت و هشت سال در شکله در ایام منصور شد یقال انه مات بالشم او در همان قبر
 دفن کردند که در ان پدر و جرد و عم جدا و مد فون اند فلله دره من قبرها اگر چه و اشرفه شیخ عبدالحق در رساله
 گفته اتفاق کرده است بر امامت و جلالت و سیادت وی بخاری در تاریخ خود می آورد ولادت وی در
 هفتم جمادی الاول سنه و وفات در مدینه بانه شوال و بقولی پانزدهم ربیع الثانی شد و ایام امامت وی نهمی و
 چهار سال بود نهمی از کلام پاک است علیه السلام لایزال المعروف الا بثلاث تعجیله و تصغیره و ستره و فرمود
 اذا اجتمعت النية والمقدرة والتوفيق والاصابة فها السعادة و فرمود تاخیر التوبة اغترار و طل
 التسویف حیرة و الاحتلال علی الله هلكة و الاصرار علی الذنب من مکر الله و فرمود چهار چیز است که قلیل آن
 کثیر است آتش و عداوت و فقر و مرض گسی بر روی خلیفه منصور افتاد ذبح کرد پدید و باز نشست وی امام را
 گفت در آفریدن گس چه سودست فرمود لیدل به الجبابة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست
 آنکه تمیز کند میان خیر و شر فرمود بهائیم نیز تمیز می کنند کسیکه او را از دنیا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست
 فرمود آنکه میان دو خیر و دو شر تمیز کند و خیر اخیرین و خیر الشریین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انظار
 متبرکه که حضرت محروم اند فرمود فسد الزمان و تعیبا لاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و
 بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر عرض کردی گفت قبول نمیکند فرمود
 اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بسا محصیت که بنده را بخند از دیک کند و طاعت
 و در که مطیع با عیب عاصی است و عاصی با زیاست مطیع و گفت خدا در دنیا هم بهشت است و هم دوزخ بهشت
 دنیا عاقبت است و دوزخ بلا و عاقبت نیست که کار خود بخند گذاری و بلا آنکه کار خدا بر نفس گذاری و گفت اگر
 اولیای رحمت اعدا مضرب بودی آنست که از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا از او ایستادند بفرمودی پس فرج و زبان

لوط را نجات می‌شدی منصور خلیفه او را با نذریه قتل طلبید چون آنکس در صدر بنشانید و گفت چه حاجت دار گفتی
آنکه مرا بگیر پیش خود خوانی و بگذاری تا بطاعت من مشغول باشم داود طالی از وی پندی خواست فرمود
من از آن می‌ترسم که فردای قیامت حد من در من است زنده که چرا حق متابعت من بجای آوردی اینک اگر مسب
صحیح نیست بمعامله شایسته است داود برگشت و گفت آئی آنکه همچون طینت او از آب نبوت است و ترکیب
طینت او از برهان و حجت حدش رسول و مادرش بتول او بدین حیرانی است داود که باشد که بمعامله خود موجب

شود
امام موسی کاظم مادرش حمیده بر بریه است وی در ابواب^{۱۲۱} متولد شد صابر و صالح و امین القاب است
و اشهر آن کاظم است بنا بر فطرط علم و تجا و از معتدین اسم عتیق بود نقش خاتم امه الملك الله و حد است
او دای و مارون رشید است اهل عراق او را باب الحوائج می‌گفتند بنا بر قضاء حوائج متوسلین شایسته و بسیار است
رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را از ریت رسول از کجای گوئید وی کریمه و من ذریه داود و سلیمان
الی قوله و یحیی و عیسی بر خواند و گفت عیسی پدر نیست بحقوق او بذریه انبیاء از جانب مادر است و مارا زیادت
و گریست فقل تعالی انی مع انباءنا و ابنا که ا لایه و آنحضرت حملتم نزد ما بلهضای جز علی و فاطمه و حسن و حسین
و دیگران را همراه نبوده و هم الانا و اولاد است ذکر آن در فورالاجه آورده این دعا کمتر میکرد اللهم فی اسمک
الراحه عند الموت و العفو عند الحساب ویرا در طب سموم کردن در این مجوزی و صفوه گفته وی از حبس
رشید نامه نوشت انه لم یغض عنی یوم من البلاء الا انقضی معه یوم عناه من الرخا حتی قضی جمیعاً
از یوم لیس لم یقض و هذا الذخیر لم یطلون وفات او بهاء حبیب الله بعم پنجاه و پنج سال شد و در روز جمعه
دفون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود نسب ولی بگیر علی اهل بن عمر بوی راجع است به پنج گشته الام
لقب شریف معناه الاقرب الادی یقال بهل الغصن اذا دنا و قرب و نازن ثمره و قال بعض اهل المعرفه سنی بالام
لانه علی الاکمل دل و ناهیک به من لقب حسن رائق و له علی کلام القولین دلیل علی المعنی مطابق و فیه من لطیف عجیب لغیمه
العاقل المصنف اللیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات ابدال میمن از شیخ این احقر ز من اند باین مناسبت
تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینه منوره است در^{۱۲۲} یا^{۱۲۳} مادرش ام ولد از وی نام بود او را امام
میگفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب است و اشهر آن رضا است اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم اوحی اندست امین و مامون سراسر او مید و عمل خزا می را قصیده ایست در شان او که در زان
و بز آن مرقوم است اولها سه

ذکرت محل الرج من عرفات فاجیت د مع العین بالعینات
و قل عری صبرک و ناجی صابقی رسوم دیار اقهرات و عمرات

این قصیده یکصد و بیست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شدت ناب بلکه شراب طهورست و در زبان
خوار علم علما و داور هر چه پرسیده شد آرا میزدانست و در زیستان بر مس و در تابستان بر بوریا می نشست و می گفته
او حش ما یکن الخلق فی ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا و یخرج الموالود من بطن امه فیوم الدنیا و یوم
یموت فیعین الاخرة و اهلهای و یوم یبعث فیوم احکام الله فیها فی دار الدنیا و قد سلّم الله علی محمّد فی
هذه المثلثة المواقف و امن روحه فقال و سلّم علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً و قد سلّم
علی عیسی بن مریم علی نفسه فی هذه المثلثة فقال و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعثت حیاً
و تراجم نیسابور گفته روزیکه علی رضا داخل نیسابور شد امان عاقلان ابو زرعه و ابو مسلم طوسی پیش آمدند و در دست
حدیثی بسند اکرام او خواستند وی بسلسله پدر تا علی مرتضی مرفوعاً بجنب رسالت صلّم روایت کرد قال حدیثی
ابی من ابی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه شعیب
کریم عن ابیه علی المرتضی قال حدیثی حبیبی و قرّة عینی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قال حدیثی
جبرائیل علیه السلام قال حدیثی رب العزة سبحانه و قد اکی کرامة کرامة الله که الله خصه فرقی قال و دخل جبرائیل
دین حضرت امین من زانی چنانچه از او این که انجامه اخر بود و ذکر در زیر باره برست هرگز که برآمدند امام احمد گفته
یوقی هذا که اسناد علی بن محمد که افاق من جنود ابی القاسم قشیری گفته انقبل عن الحدیث بعد ان سلّم
ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب اوصی ان یدفن معه فی قبرة فرشی فی المنام بعد من یقبیل
له ما فعل الله بک فقال غفر لی بلفظی بلا اله الا الله و قد صدق فی ان محمداً رسول الله اودعه المناوی
فی شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر نقل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق حجیرن گفت الله تعالی
اعدل من ان یحیر فخرید زب گفت فظلمون فرمود الله تعالی احکم من ان یحکم عبد و یکنه النفس
قوی از صوفیه در نیسابور بروی درآمدند و گفتند مامون در ولایت امر فرنگ کرد و شمار اهل بیت اولی ترتیباً مامون
مردم دید و ترا د اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم گزیت و این امر را پسری تو برگردانید و مردم محتاج کنی

کشتن خوردن و نشستن پوشیدن بر چهار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنائز همراه رود علی رضا تکیه زده بود ستوی
 نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیه در بیاج مزور بند سب و قباطی نسوج بزرگی پوشید و بر شکات آل
 فرعون می نشست و حکم و امر و نهی میکرد و مراد از امام آنست که قسط و عدل کند و چون سخن را اند راست گوید و
 چون امر فرماید عدل نماید و هرگاه وعده کند انجام فرماید و تعالی هیچ مبسوس و مطعوم را حرام نگردانیده و این آیه بخواند
 قل من حرم ذنبه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق انتی یا دارم که برادر مرحوم لباس پس
 فاضله و طعام پس نفیس استعمال کردی کسی همین جنس بر روی اعتراض نمود و ملی همین آیه در جواب و تلاوت فرمود
 رحله الله تعالی و در ترجمه امام مالک صاحب موطا نوشته اند که جامعهای گران بهای پوشید و خوشبو بسیار می مالید
 و بنال غالی الاثمان بر دروا و حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آورده لید کن الله قم فی الدنيا علی
 العرش المهدی ینخلهم الجنات العلی ص در حاشیه گفته رواه ابو یعلی عن ابی سعید الخدری و اخرجه
 الطبرانی فی کتاب الداعیه من حدیثه ایضا الا ان عنده رجال بدل قم و الباقی سواء و رواه ابن حبان
 فی صحیحہ بلفظ لید کن الله اقام فی الدنيا علی العرش المهدی ینخلهم الجنات العلی ذکره میک شاه و فی
 الجامع بلفظ کتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات و قال رواه ابو یعلی و ابن حبان عن ابی سعید متقی آمدیم
 بر آنکه مامون از برای او ولایت عهد کرد و کاغذ نوشت چنانکه کتاب عهد در نور الابصار عبارت مرقوم است اما وی
 نپذیرفت کرامات او بسیارست چندی از آن شریفی ذکر نموده در مناقب الاولیا گفته جمعی از اهل طریقت بخد مت
 امام استفاده پذیرفته اند از انجمله معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد به نیشابور قدم فرمود محمد اسلم
 بهم گجاده امام بود و محمد اسلمی خطی حمار شتر اخذ نمود سلسله رضوی مخصوص با دست و سلسله قادریه هم متصل
 بدست و فات او در آخر صفر سنه یشت بهر پناه و پنج یا چهل و نه سال شد و الله علم در قریه سنا با ادا از احوال
 طوس خراسان مدفونست متصل قبر مامون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکنه مرسیه نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی است ابیض معتدل
 بود نعم القادر الله نقش خاتم وی ست مامون و متعصم معاصر او مید ولادت او در مدینه روز جمعه نوزدهم
 رمضان سنه ۱۹۵ بوده در مطالب السؤل فی مناقب الرسول گفته هذ ابو جعفر محمد الثاني و ان کان صغیر السن
 فهو کبیر القدر دفع الذکر مناقب او بسیارست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راه شهر گذشت
 اطفال در کوچه بازی میکردند او را دیده بگریختند محمد جواد همچنان استاده مانده سال بود خلیفه چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بنیقا نگه داشت ای غلام ترا از انصرفت ملغ چه شد زو و در پاسخ گفت لم یکن
 بالطریق ضیق فلو سعه لك وليس لي حرم فاحشاك والظن بك حسن انك لا تنصر من كذب له مامون از
 کلام حسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضای پس بروی رحم آورد و بکار خود
 شد و این حکایت درازست در اینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته و فاش در بغداد در
 آخر ذیقعه سنه اتفاق افتاد و در مقابر قریش بر فون گشت عمر اوست و پنج سال و چند ماه بود و گویند سوم
 مرد ام الفضل بنت مامون که زن او بود با شارت پدر زهر نوشانی شیخ عبدالحق در رساله گفته روایت کرد
 جواد با سناد یکم از پدران خود دارد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود
 یا علی ما خاب من استخار وما ند من استشار الخ انتی و از کلام شریف است ان الله عباد ینحسبهم
 بدوام النعم فلا تزال فی حرم ما بذلوا فان منعوا نزعها الله عنهم و حولها الی غیرهم وقال ما عظمت نعمته
 الله علی احد الا عظمت الیه حاج الناس فمن لم یحمل تلك المثونه عرض تلك النعمة للزوال وقال من
 اجل انساناها به ومن جعل شئنا عابه والفرصة خلصة وقال الجمال فی اللسان والکمال فی العقل وقال
 العاصل بالظلم والمعين علیه والراضی به شرکاء وقال الصبر علی المصيبة مصیبة علی الشامت وقال
 کفر النعمة داعية المقت ومن جازاك بالشکر فقد اعطاك اكثر مما اخذ منك

امام علی هادی بن محمد جواد بن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته و ولادت وی در مدینه ماه ربیع الثانی
 بوده او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش همان مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی
 و متوکل و ناصح و متقی و مرقض و فقیه و امین و طیب القاب و ست و اشهر آن هادی ست اسم الوان بود نقش مختش
 این ست ابدرانی ده و عصمتی من خلقه و اثنی و برادرش متوکل و پسرش منصور باز ستعین ابن اخی متوکل این همه با
 محاصر مدینه ناقص بسیار است و در سمره که شهری کلان شرقی دجله میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتمد ست در
 عسکر متوکل بسری برد از وی نیز کرامت نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در این خلکان و کثر مدفون
 و فرخ نامی و نور الابصار و نیز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانه او سلاطین
 و مردم شیعه جمع اند وی طالب امر ست از برای خود جماعتی را شب هنگام بغفلت فرستاد تا اگر فدا کرده بیارند
 آن گروه او را رویت کردند بر زمین یافت که قرآن میخواند همان حالت پیش متوکل بردند او با دهی نوشید و را
 دیده تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایتم بشکر گفت لا بد چیزی انشا و می باید کرد

وی رضی الله عنہ این آیات بر خواند

باق اعلی قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
واستزلوا بعد عز من معاقلمهم	واودعوا حقرا یا بش ما زلوا
ناداهم صاخ من بعد ما حلوا	این الاسرة والتیجان والحل
این الوجوه التي كانت عجيبة	من دولها تضرب الاستار الكل
فاضح القبر خضهم حين ساء لهم	تلك الوجوه علیها الذر دقتل
یا طما اكلوا واما ما شربوا	فاصبوا بعد ذلك الاكل فزاکوا

متوکل بگرت و کرم و معظم برگردانید و چهار هزار درهم برای ادای قرض تجشید و این آیات از قصیده البیت که آنرا بقصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غردان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عاد است و این آیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تقریباً گردن ناگاه چنین اشعار جلیله و موعظه بلیغه برآمد و شش بیت است

انظر لما ذاتی یا ایها الرجل	وکن علی حد من قبل تنقل
وقدم الزاد من خیر تسربه	فکل ساکن دار سوف یرتحل
وانظر الی معشر باق اعلی دعة	فاصبوا فی الثری رهنما بامعول
بنوا فلم یفزع البینان وادخروا	مالا فلم یغنیهم لما انقضی الاجل

با تو اعلی قلل الاجبال تحرسهم الایات و بر قصر دیگر نیز این سبیت نوشته یافته شد

من کان لا یطأ التراب برجله	وطی التراب بصفحة الخلد
من کان بینک فی التراب بینه	شدران کان بغایة البعد
لو بعثر الناس الثری وراؤهم	لم یعرف المولی من العبد

و باجملة وفات شریف او در سر من ای در چهل سالگی روز و شنبه در آخر جمادی الآخرة ۴۸۵ هجری قمری واقع شد و در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث و قیل سوسن میگفتند کتبت او ابو محمد است و لقب او خالص و عسکری و سراج میان سمر و بیاض بود و سبحان من له مقالید السموات و الارض نقش خاتم اوست مطهر معتز و متمدن و معتقدست در مدینه اشتم بر صبح الآخرة ۲۲۲ هجری قمری پیدا شد مناقب و بیاست در در الاصفاف حکایت او

یا بطل آورده که وی او را در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند و است که بر نبودن بازیچه میگید
 گفت برای تو سن بازیچه میخرم و می آریم فرمود یا قلیل العقل ما للعب انما خلقنا للعب و العبادة در
 نور الابصار ذکر کرمانش کرده و سه چهار قصه نقل نموده وی گفته در جنت بانی هست که آنرا معروف گویند جز اهل
 معروف دیگری اندران ندراید و فرمود بسبح الله الرحمن الرحيم اقرب الی اسم الله الاكبر من سوا العباد
 الی بیاض که روز وفات او در سامره صیحه عظیم برپا شد و اسواق معطل و دکانین متعلق گردید و سائر ناس بسوی جنازه
 شتافتند و سرمن رای شبیه بقیامت شد و در خانه در قبر پدر روز جمعه هشتم ربیع الاول نشسته مدفون شدند و عسکری
 از امامیه میگویند که مهدی موعود حسن عسکری است که در باره میاید عمر او ست و نه سال یا ست و هشت سال بود و
 ایام امامتش هفت سال یک پسر داشت که امام محمد مهدی باشد
 محمد بن حسن خالص مادر او از جن نام داشت و قیل و یسوس کنیت او ابو القاسم است و امامیه او را بلقب حجت و
 مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشهر آن مهدی است ابن الوردی گفته در لادش
 در ششده بوده انتهی جوان مریوع القامة خوش روی سائل الشرع علی النکبیین اتقی الافعال جلې انجبه بود وی آخر
 امیه اثنا عشر است بر مذهب امامیه گویند در زمان خلیفه معتد علی السعیدی در سرداب ساقره نهان شد در ششده
 و یا فعی گفته در ششده در رساله گفته و اول صحیح است ابن بطوطه در رحلت خود قصه مشاهد خورشید و قوف سواران
 و سواری را باطلبول و بوقات بر در سرداب ذکر کرده و این در دی عمر او نزد غیبیوت له سال نشان داده و
 سال اختفای ششده گفته و محمد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقا او تا آخر زمان شد
 و بران ادله او من بیت العنکبوت آورده و سید حمیری محمد بن خفیه را مهدی موعود اعتقاد کرده و در ابیات
 خود بدان تصریح نموده و ببقا او قائل شده چنانکه در در الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم است شبلنجی
 نقل عن الجامع الذکور میگوید و هذا کلامه اقول فاسدة و بضائع کاسدة لیس بها فائدة و انما الخلیفة المنتظر
 هو محمد بن عبدالله المهدی القائم فی آخر الزمان و هو یدل بالمدينة المنورة لانه من اهلها کما اخبر به
 و بعد الامام النبی صلی الله علیه و آله لا یطق علی الهوی ان هو الا دعی یوحی الیه گویم بسط کلام بر نظور مهدی موعود
 اولاد کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه کرده ایم و ثانیاً در اذاعه لما کان و میگویند بین یدی الساعه نموده و باب
 حقائق مذاهب درین باب کشوده و حق را از باطل جدا ساخته ایم ان شئت فان جمع الی ثلاث بعده و نور الایض
 تمة و در کلام بر اخبار مهدی نوشته و بانی مفرد در ذکر جماعتی از اهل بیت که مزارات و مساجد آنها در مرقاها

مشهور و معروفست عقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذات و صفات سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاسم بر داخته و مناقب سیده زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیده فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیده نفیسه بنت حسن انور بن زید ابیج بن امام حسن مبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والدین هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید بن فخر العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید حسین معروف بابی العلماء الحسینی را ذکر کرده و سیده ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه کاشته و بهجت نسل طباطبای ابراهیم بن ایل در
فصل مفصل کلام کرده و ترجمه فاطمه بنت علی رضا نقل نموده و ذکر اختلاف سنین مولید و وفیات هر یکی از این امیر علیه
ترجمه کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جزآن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعضی عام و بعضی دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بر هیچ یکی از آنها چنانکه باید دست بهم نهد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندی و اشال این مواضع محل تصحیف است
و کذا لک در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرا روده الایمان و الله و لند اجمعی در تحریر آن مساحت کرده اند
و کفایتی بر نقل کید و روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریا
احوال صاحب ترجمه است و آنکه وی در فلان قرن بود از آنات مخصوص مشهور و ایام و اعوام و لند از مواضع بسیار
می نویسد که غلطی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را بجمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود خوب است و الله اعلم و شیخ عبدالرحمن جامی هم را کتابی است بنام نهادشوا به النبوة لتقوية یقین اهل الفتوة در آن
بیچ رکن متعلق به پنج رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلایلی که از اصحاب کرام و ائمه اهل بیت علیه
آمده کاشته و در رکن هفتم شواهد و دلایل و تتبع ایشان را که طبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله متصل ساخته است
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیرا که همچو ماخذ مستدعی مجلدات مفروده است و نیز کتب مشاگر الیهامیر است
طالب در آن مطالبی تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خد ما صفا و دوح ماکل را می تواند شد درین رساله
همین قدر اشارت کافی است و از برای قاصر همتان این جزو محقر وانی زیرا که کمالاتی که تا با عاثر ابواسطه متابعت
حاصل میشود شاید کمال متبوع است و کراماتی و فضائلی که از امت ظاهر میگردد و از قبیل غلالی سحرات نبوت است
لند درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ائمه سلوک و قدما این ملوک و سلف این جماعه مملوک

گفتارفت و بزرگوار اویس قرنی حسن بصری تبرکاتینا بدایت نموده آید زیرا که غالب سلاسل صوفیه صافیته می
 میشود بحسن و نهایت جمله خانواده های مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد
 اویس قرنی اصل او از مین است در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق
 و مرتضی برده گفته اند و حدیث اینی که لاجن نفس الرحمن صریح البین اشارت است بسوی او و در روایت عمر
 بن خطاب است رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یا تیکم من البین یقال له اویس کایدع بالبین
 غیر ام له قد کان به بیاض فذل الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدینار فممن لقیه منکم فلیست تغفر لکم
 و فی رواية قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله ولدة وکان به بیاض
 فسرده فلیست تغفر لکم رواه مسلم فی صحیحہ در مرقات و لمعات گفته قرن نفتح قاف و را بر بلاد مین است و قرنی
 که میقات اهل نجد است نزد طائف آن بسکون را دست جوهری در تحریک را و نسبت اویس بسوی آن غلط
 کرده چه اویس نسب است بسوی قرن بن رومان بن ناحیه بن مراد که یکی از اجداد اوست انتهى و در حدیث
 دلیل است بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح و اگر چه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استعقار از برای تطیب قلب
 او کرده و دفع قوم نموده از آنکه وی تخلف کرد از حضور و حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او از این حضور بر او باد برین
 و آمدن او از صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بموت او باشد نیافت و
 چون سعت دست داد متوجه شد بسوی صحابه و بهم حدیث دلالت نمیکند بر آنکه اویس بهترین تابعین است یعنی رکعت
 ثواب نزد خدا و نه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن سبب است یعنی در معرفت علوم و احکام طبیبی و در اخلاص
 اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن السبب و اهل
 الکوفة اویس البصرة الحسن انتهى و حافظ ابن حجر عسقلانی در تفسیر نوشته اویس بن عامر القرنی یفهم القفا
 و التواء و بعد ها وزن سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهى شیخ عبد الحق دلموی در کمال فی اسما و
 الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرك من النبي صلعم و لم يروا بشرة و رأى عمرو بن الخطاب من بعد
 و کان مشهورا بالزهد و العزلة هکذا فی جامع الاصول و قد روی مسلم عن عمرو بن الخطاب انه قال
 سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس ثم قال یحیی فی اخر الکتاب و قد
 ذکرنا احادیث و ردت فی جمیعته الی عمرو و ملاقاته ایاه هناك و قال فقد اویس بصفتین سنة صبیح
 و ثلاثین لایتم شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة و شاه حبیب الله

توفی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقه تصوف نوشته اند و حکایتها آورده و اسرار علم بصیرت
وی گفته هر که شیفه خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با توکلان نشستن بود درخ از شهر گران و نزدیک تر است و گفت
من عرف الله یخفی علیه شیء گویند روزی بر منزه میگذاشت مگس او را نواج کرد گفت کل مما لیک و انا اکل مما
یلینی فان انا جزت الصراط فان اخی منک والا فانک خیر منی یا سفا در حق و سگ گفته

سفا الله قوما من شر اربعة

یظنهم الجهال جنوا و ما بهم

سقا اکون الحب را حرام الهوی

ینا جونه فی ظلمة اللیل عندنا

شهر یمانی حوی المجد العلاء

لنا فیہ عالی الفخر عند التقاخر

حسن بن سیر بصری انصاری در تقریب گفته مولا هم ثقة فقیه فاضل مشهور و کان یرسل کثیرا و
یدلس قال الذار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فمتحی و یقول حدیثا و خطبنا یعنی قومه الذین
حدیثا و خطبنا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشرة و مائة و قد قال السبعین انتقم
و شیخ عبد الحق در کمال سیر را از سببی میان گفته و نوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود و قیل مولی حمیل بن
قطیبه دو سال از خلافت عمریه باقی بود که بدین متولد شد و بعد از قتل عثمان بصره رفت و عثمان ادرید و از وی شنید
و گفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس رویش از وی صحیح نشده و گویند طلحه و عایشه را
دید اما سماع او ازین هر دو صحبت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقیف و انس بن مالک و سمره بن
جندب و عمران بن حصین و ابی موسی و ابن عباس و جندب روایت دارد و از وی خلقی کثیر از تابعین روایت
نموده و بود کثیر الشان رفیع الذکر سر بر آورده در علم امام وقت خود و زهد و ورع و عبادت باه و جرب ساله
بگذشت کذا فی جامع الاحوال و الکاشف و بعض نقاد گفته اند کان یدلس فیقول عن فلان و لیکن سمع
منه لکن ابن الدینی گفته مراسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتمی در مناقب الاولیاء گفته وی بر
چهارده خانواده است زیرا که حبیب عجمی و عبد الواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند نه خانواده بواسطه حبیب
بد و متوسل شدند و پنج خانواده بواسطه عبد الواحد و گفته مالک دینار خلیفه حسن است در مواهب لذتیه گفته آنچه
ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابیطالب پوشید ابن وحید و ابن الصلاح گفته اند باطل است شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفته ليس في شيء من طرقهما ما يثبت ولم يرو في خبر صحيح ولا حسن ولا ضعيف انه صلي الله
 عليه وسلم الخرقه على الصلوة المعتادة بين الصوفية لاحل من الصحابة ولا امر احل من الصحابة بفعلها
 وكل ما يروى صريحاً في ذلك فهو باطل قال ثوران من الكذب المفترى قول من قال ان علياً الخرقه
 الحسن البصري فان ائمة الحديث لم يثبتوا الحسن من علي سماعاً فضلاً عن ان يليسه الخرقه وكذا
 قال الدمشقي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلي وغيرهم مع كون جماعة من محدثيهم
 والبسوا تنبيهاً بالغوم نعم ورد لبسهم لها مع الصلوة المتصلة الى كميل بن زياد وهو صحابي بن
 ابي طالب رضي الله عنه من غير خلف في صحبته له بين ائمة الجرح والتعديل وفي بعض الطرق
 انضالها كابو ليس القرني وهو اجمع بعمر وعلي وهذه صفة كاطن فيها وكثير من السادات تكلفي
 بحجة الصلوة كالشاذلية وابواسحق المبتوني والشيخ يونس العجمي يجمع بين تلقين الذكر واخذ الصلوة
 والبس وله في ذلك رسالة انتهى وشيخ عبدالعزير روس باعلوي در كتاب الخرقه از غزالي و احياه
 نقل کرده که چون جناب مرتضوی قضاص را از مسجد بیرون کرد حسن بصری را اخرج نمود و این دلیل است
 بر آنکه حسن علی را دیده و سیوطی سماع او از علی ثابت کرده و گفته اند به جماعة وهو الراجح عندي بوجه
 انتهی و این وجه را شیخ محمد یحیی الہ آبادی معروف بشاه خوب السدر رساله العربیه خود که از برای شیخ عبدالکریم
 بصری خلیفه خود نوشته نقل عن السیوطی ایراد کرده و لکن اکثر این وجه نزد عارف بکفایت استدلال محمد حسن
 و معذک حاصل آن رویت و روایت حسن از علی است نه لباس خرقه آری جمهور صوفیه الامام شافعی و السیوطی
 قائل اند هر دو و از برای آن سلسله متصله ذکر میکنند و لکن درین باب اعتماد بر خواص محدثین است نه بر قول
 صوفیه و قول عامه علماء خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوک و ازین جنس است اثبات بیعت و خرقه
 از برای او از علی مرتضی که در رساله فخر الحسن نموده و باجملة ثبوت رویت و لبس خرقه بطریق نقادان علم
 حدیث بپایه صحیح نرسد اثبات جماعة کثیر چیزی نیست و اگر ثابت هم شود غایتش آن بود که فعل صحابی
 و آن نزد محققین اهل اصول محبت نیست و الله اعلم بالصواب و حرف استوار درین باب قول بعض ائمه
 تصوف است که لبس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالخرقة در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته
 الحسن البصری ینسب الی سیدنا علی رضي الله عنه عند اهل السلوك قاطبة و ان كان اهل
 الحديث لا يثبتون ذلك و قد انتصر الشيخ احمد القشاشی لاهل السلوك بکلام و اف شافعی فی

کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید انتهى وکذا لک غیره فی غیم والطن وان کان حسنا
بهر لکن کایمعد ان یکون اثباته مبني علی روایة الحسن مدلسا کما مر والمشاخض صدق فیما روی و
وکیدما ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلك الاحوال والله سبحانه وتعالى اعلم بحقیقة الحال
والقال وی گفته کوسفند از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از آوازه
نافع نشود و گفت مرد را صحبت بدان بندگان کند به نیکان و گفت علامت اخلاص مساوی داشتن بد و خیر
و در نظر داشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت و مجاهده یکتا بود و در ولایت و مشا بهره بی همتا صاحب خانوادہ مست امام شافعی
و امام احمد گفتند جاہل چه فقیری کند چیزی از حبیب پیریم شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فرستاد
و نینداند که کدام فوت شد چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیق ببقضاء الكل
محمّد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می گذرد و گناهش می افزاید چگونه
بود یکی او را گفت صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم بده گفت اگر بگویم که از زبانتیش خود
کرده باشم و اگر بگویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که با خدا در سر نیزد و شتابگاه
گرسته بخشد و با این راضی از خدا باشد و گفته نگاہ داشتن زبان از عیب و غیبت و شوار ترست از نگاہ داشتن
در مردم و دنیا شخصی از وصیت خواست زبده فرمود که پادشاهی دنیا و آخرت است

ابو حازم مدنی اشام بن عبد الملک از پرسید که چه چیز درین امر که در انتم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه
محلل ستانی و معرفت نیک رسانی گفت این آنکه آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز یافتیم یکی انگی
نصیب من است هر چند از او بگریزم بمن میرسد دوم انچه دیگران راست هر چند بجهل کنم بآن نرسم و
گفت از دعا محروم بودن و شوار ترست از اجابت محروم بودن

داؤد طائی شاگرد امام ابو حنیفه کوفی است رح در انواع علوم بهره تمام داشت با ابراهیم ادبم را دیده است
یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی و دل دنیا کن و اگر کراست خواهی بکسیر بر آخرت گوئی
یعنی از هر دو بگذر تا بحق رسی او را گفتند چرا انحال نمیکنی گفت مومنند را خیر یقین نتوانم اگر کارا کنم از خدا باز نم
و اگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کنی گفته هیچکس ندیدم که دنیا و اهل دنیا را خوار تر از داؤد میداد
هر گاه یکی از اهل دنیا را میدیدم می گفت هر چند دل امی شومیم متغیری بایم دنیا و اهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در وی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت است بسیار نگرستین هم کراهیت باشد کسی او را
گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنيا وافرط عن الآخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان گاهدار گفت
زیادت کن گفت از خلق تنها باش و اگر توانی دل را از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت از پیمان باید که بسند
کنی بسلاست دین چنانکه اهل جهان بسنده کرده اند بسلاست دنیا دیگری گفت مردگان منتظر تواند
ابو یاسم صوفی قدس سره اول کسیکه سیمی بصونی گشت او بود نخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود
اصلش از کوفه است و سکن شام وی گفت لقلع الجبال بالادوة السیر من اخراج الکلام من القلوب
سفیان ثوری از اصحاب نه اصب تبوعه بود محدث جلیل و عارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت و میگفت
آدمی را به از سوراخی نیست که در آن بخزد و از مردم پنهان گردد و هژ از زمان السکوت و لزوم البیوت گفت
طعام لذیذ و غیر لذیذ بیش از آن نیست که از لب جلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود و چیزی که باین زوای
بگذرد در آن صبر میتوان کرد و گفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بد میدار و دوست حدیث که بشنوند بیخ بعمل
آری گفت در ویشی که کرد تو انگر گردد مرئی ست و چون نزد سلطان رود دزد ست و گفت هر که خود را فضل
از دیگری بداند متکبر است

عبدالمدرین مبارک ترجمه ایشان در اتحاف النبلاء بنیل علماء حدیث مرقوم است و درستان المحدثین و
ابن خلکان و دیگر کتب سیرند که عالم عالم بود و عارف کامل در کتب سنت روایات بسیار از وی آمده وی آخر وقت
همه اموال را در راه خدا صرف و وقف نمود گفتند دختران داری کار سازی ایشان چه کردی گفت بخار سار جقتی
سپردم و هویتولی الصالحین وی گفته دوا می دل بیمار از مردم کناره گرفتن است و بزرگترین خلق حقیر تر بنفس است
و کسب کردن مانع توکل نیست و تقرر خوف در دل دائم مراقب بودن است
احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست و کشف قلب ملقب بجا سوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی
فضیل عماض را دیده بود وی گفته راجی تر بهجات تر سناک تر ست بر نفس خویش که مبادا ناجی نباشد و گفت
رجا آنست که نعمتی که با و رسد الهام شکر یابد و گفت یقین ثوری ست در دل که بآن مشاهده امور آخرت کند
حجابا که باینهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود همواره دسته کلید بطریق باز گانه با خود میداشت تا کسی از او
اطلاع نمی یافت در ویشی گفت باین کلید با چه میکشانی گفت در خور سندی حق وی گفته چنانکه بیا را باز گرفت

آب و طعام هلاکی رسد همچنان دل سالک از بازگرفتن علم و سخن مشایخ بمیرد
 شاه شجاع کرمانی یحیی بن معاذ و ابو تراب بخشی را دیده بود قبا می پوشید ابو حفص چون او را دید گفت
 و جرت فی القبا ما طلبت فی العیاء عمری در از خفت یکبار که خوابش بر بود حق سبحانه و تعالی را بخواب دیده
 سحر کرشمه و وصلش بخواب میدیم زهی مراتب خوابی که به زبیداریست
 در مناقب الاولیا گفته علماء اسلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز است نه اند شاه آرزوی آن نعمت هر جا که
 گذشتی بخواب رفتی سه

شب شراب خورم کند به بیدار اگر بر روز حکایت کنم خواب و د
 وی گفته فقر سر حق است نزد بنده تا نگم دارد این است چون فاش کند خائن گردد گویم در نهی است انچه
 گوینده گفته است سه

و مستخبر عن سیر لیلی کتمته بعیاء عن لیلی بعین یقین

یقولون اخبرنا فاننا امینها و ما انا ان اخبر قهر بامین

وی اصحاب خود را میگفت از کذب و غیبت حذر کنید باقی هر چه خواهید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من
 غصص بعصره عن المحارم و امسک نفسه عن الشهوات و عمر باطنه بد و ام المراقبه و ظاهره با تباع السنه لم یخطأ له فراسته
 ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بوده و مذاهب وی داشته و موطا از وی سماع نموده و فقه خوانده بود
 از طبقه اولی است پیشین کسی بود که اشارات و عبارات آورد و ازین طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد
 این علم را ترتیب نهاد و کتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد و آشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی
 الحجاب و اشد رویه النفس و تدبیرها و گفته التفکر فی ذات الله جهل و الاشارة الیه شرک و حقیقه
 المعرفة حیره و تو فی هم فی شکله گویند وی جوانی را در طواغکاه بغایت لاغر دید در می پیش او نهاد آن جوان گفت
 این گر سنگی هزار در دست زر خریدم تو سخنو ای که یکیدرم بفروشم وی گفته سلامی از پیر زنی و ستای آموشم
 وقتی که مرا بسته پیش خلیفه می بردند پیر زنی گفت از و نترسی که او هیچ کردن نتواند تا خدا نخواهد ستای مرا آید
 عزیزی دیناری پیش او نهاد گفت جو انمردی نیست از سیران گرفت ذوالنون گفته پیر زنی را از غایت محبت
 پرسیدم گفت ای بطل محبت را غایت کجا که محبوب را غایت نیست گویم و سه در التقابل سه

شریت الحب کاسا بعد کاس فما نقد الشراب کلا و میت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس برآمدند گمراه گفت خود را پیشین پس مغرست یعنی از
از گذشته و آینده اندیشه کن نقد وقت را باش

معروف کرخی از طبقه اولی است و از قدما و مشایخ استاد سری سقطی است پدرش فیروز نام داشت و قبل
ابن علی اگر کرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا سلمان شد مولی بود از وی معروف پدید آمد وی گفته صوفی
اینجا همان است تقاضای میهان بر میزبان جفاست همان که با آداب بود منتظر بود و منتقاضی
مشکل سرکاری است که با و عده همشوق صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بکتاب رفت استاد گفت بگوئالت ثلاثه معروف گفت قل هو الله احد استادیست نمود وی بگزینت
و بخدمت امام علی رضا آمد و نعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت آنچه از دنیا بردل شما آید سجده آنرا باشد خدا
گفت من ای بسوی خدا امید انم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که کسی بدی کی از وی وصیت خواست
گفت اصل دان لایزال شاه الا فی ذی مسکن و گفته المحبة لیست من تعلیه الخلق انما هی من مواهب الحق
و فضله در سه با تین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته سه

شنیدم که در کرخ تربت بسی است
بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارائی از مشایخ قدما در شام ملقب بر یحیی القلوب قبرش در قریه داره است که دهی از دهها
در مشق بود در شامه بر وی گفته دما یکت الحقیقة فی قلبی اربعین و ما فلا اذن لها ان تنخل فیها الا
بشاهدین الکتاب السنة و گفته هر چه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم است و هر چه خوئی تو با سبب است
دشمن است و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو دلخاست و گفته ابلیخ الاشیاء فیما بین الله و بین العبد المحاسبة
مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست و گفت بخدا که طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لكل شیء صدأ و صدأ قود القلب الشیخ و بر وی گفته من اظلم لانقطاع الی الله فقد وجب علیه
خلع مادونه من دقته احمد جواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافته شدم
ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

داود بن احمد برادر ابو سلیمان مذکور است از وی پرسیدند چه گوئی در دل که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف و بیمار بود و او را معالجه باید کرد

ابراهم خواص از متاخرانست چنین می سزاید

لقد وضع الطريق اليك حقاً

فان ورد الشتاء فانت كلفت

فما احل بغيرك يستدل

وان ورد الصيف فانت خلل

شقیق بلخی از مشاهیر متوکلانست دوزهد و عبادت قدیمی را نسخ داشت و در انواع علوم کامل بود و تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام بخوابم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق بار اود حج ببغداد آمد بارون رشید از او پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلبشوی و آب ندهند مگر بنیرد مملکت گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مثانات به بند و بول فرو دنیا بد و دایت ندهند مگر بنیرد مگر گفت بد هم گفت پس چه نازی برین خلافت که بهایش کوزه آبی است که بر آید به پیشانی بارون بگریست و او را بعد از تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم دهم را گفت شما معاش چگونه میکنید گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم انبار میکنیم و چون نمی یابیم شکر می نمایم ابراهیم بوسه بر سرش داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این بجایت عکس انجام آورده اند علم حارث حماسی از طبقه اولی است عم جدید بغدادی است وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که از صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن مأخوذ خواهیم شد و گفت کسی که نماز او را به بیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل است یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل است گفت اهل محاسبه را داده فصلت است که با آنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند خوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ گفتن سوم هیچکس را بد گفتن چهارم ایفاء و عده نمودن پنجم در حق کسی دعا بد نکردن ششم گواهی بشکر و تفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفتادن و اندک یا بیش بار مردم برداشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحیح باطنه بالمرأب و الاخلاص ذین الله ظاهرة بالمجاهدة و اتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفترقه السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسك ملكا و تعلم انك لتمامك لنفسك ضراوا لا نفعا

سری سقطی استاد جدید و شاگرد معروف است و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیا و عرفا

مردا ویند میگوید من توفیق الناس بما ليس فيه سقط من عين الله عز وجل باری در طرطوس بسیار شد جمعی از
 گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و
 گفت اللهم علمنا كيف نفقد الموضع و هم وی گفته اللهم من شغلني عنك فاشغله عني جنید گفت روزی
 سری سقطی بسیار میگرفت ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم
 از آن کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا ندارد گویم در قرآن کریم است ولتسأل يومئذ عن النعیم سری گفته
 دنیا همه فضول و بیکار است الا پنج چیز زانی که سدر مق میکند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه
 که در آن گنجد و کاری که بدان عمل کند و گفت مصیبتی که از شهوت خیزد امید آمرزشش توان داشت و آنچه از کبر
 خیزد امید مغفرت نیست که منافقانی البیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول است تو که تعالی
 و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و بشئ المحاد و گفت علامت است در ابراج کورس
 از عیوب نفس خود دست و گفت عارفان آفتاب ندکد بر همه تابند و زمین و شنند که بار هر کشند و آب نمادند
 که حیات دلمانند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو حفص حداد آهنگری میکرد و روزی نابینای این آیت خواند و بد الله من الله ما لم يكونا یحسبون
 حالی بروستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت میخواستم که این کار بگذارم
 انگذاشتم تا که ما را از بابتند در هم سایه او محمد فی درس حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال است
 که داد یک حدیث دادن نمیتوانم من حسن اسلام المرء انکه ما لا یحذیه معاصر جنید و شبلی بود وی گفته ایتنا آنست
 که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد و در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال سهم
 ندارد و مخالفت بود او کند مغرور است و گفت غوف چرا غی است در دل که خیر و شر بیناید و گفت هر که بد و نستاند
 نیم مرد است و هر که ندهد و بستاند هیچ است و گفت معاصی برید کفر است چنانکه زهر برید مرگ و گفت نابینا آنکه خدا را
 با شیا بیند و اشیا را نداند بیند و گفت وقت نزاع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن
 نداری گفت از آنکه هر ساعت بگمانی دیگر انداز و گفتند اگر چه دنیا بد است اما توبه نیک است و آن در دنیا است
 گفت بلی اما صد و گرناه یقین است و قبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن آنچه
 باست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسك حتی تخیها و هم وی گفته الطریق

واضح والحق کلام والد اعی قد اسمع منا التحدید بعد هذا الاصل العی وی مرید قائم اسم ومصاحب یزید بطامی
 یزید سپاهیان جامدی پوشید ابو حنفه را گفت اگر احمد بودی قوت و موت ظاهر نشدی بمیال او فاطمه که
 دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برهانی بود و یزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس نانی بیند گو فاطمه را
 به بیند احمد گفته نفس اربعه آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جهاد کرد و دانستم که طاقت صوم ندارم و گفتم بشرطیکه روز
 نکشایم قبول کرد پس دهم که شب میداری نمی توانی گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت در یافتیم که عزالت بخواب گفتم
 بشرطیکه با خلق نیامیزم پس بدیدم خدایند از مکرش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار پیش
 خواستم که بمجادرم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشناخت مشهور گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده است که در حیات
 هم منافق است و در مات هم پنداشتم که راه طاعت می پویی ندانستم که زنا میجویی

میجی بن معاف رازی از طبقه اولی است بسطی باقبض آمیخته و با غالب داشت وی گفته فردا این مرگ
 هر که امروز ترسند ترست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب بصیت گفت
 حیای بنده حیای ندیم است و حیای حق حیای کرم میگوید آنکس را العاصیان احب الی من صولة المطیعین
 او را گفتند قومی میگویند که با بجائی رسیده ایم که ما را ناز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدو رخ رسیده صد
 المحبة العمل بطاعة المحبوب و گفته زاهدان غر بار دنیا اند و عارفان غر بار آخرت و حقیقت محبت آنست
 که بر نیز آید و بجفا نکاهد گفت کرم خدا را آفریدن و دوزخ ظاهر ترست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبود
 یک تن بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان است هرگز از و چیزی ندردی که از تو بستاند و ترا شرمسار کند
 و گفت دنیا و دردم دارد و کثردم اند اما فسونی نیا موزی دست بران کن گفتند مردم ترا عنایت می کنند گفت اگر
 خدا مرا بیاورد از گفتن پروا ندارم و در نه آنچه گویند سزا دارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی است از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد کن وی را ولایتی کشاد که در حب
 دران پدید نیامد جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما هیچ جبریل در میان ملائکه است و نهایت جلد سالکان بدایت
 میدان بایزید است جد بایزید مرغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق است احرام کعبه
 بست خلق بسیار عقبا و روان شد گفت خدا را ما بسبب خلق از خود محجوب گردان و بعد از نماز باید بطریق
 حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه است و برگشتند پرسیدند بنده کی کمال رسد
 گفت چون عیب خود بشناخت و تمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند است گفت چار سال از آنکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند یارب بی رویی گفتن خوب هم میرو گفتند برهوا میروی گفت مرغ هم میرو گفت شب
بکعبه میروی گفت جادوی هم بداند میبرد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بخبر خدا بزرگی او را
خواب دید و از کیفیت سوال متکبر پرسید گفت چون سوال کردند گفتیم باز کردید او را پرسید که اگر صد بار
بگویم که او خداوند من است تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو حمیل انصاری هر روزی گفته برانیزید
فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شدم خمیه زدم بر عرش از الفاظ اوست الهی ما ذکر تک
الاحن خفلة و ملخص متک الاحن فتره گفت خدا را در خواب دیدم گفتم را در تو چون هست فرمود از تو
گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویش
بر رگه ملک شود ویرا گویند چه آوردی گفتند راست میگویی یا زوی باز شوید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقه اولی است می گفت هر که در هر وقت افعال و احوال و اقوال خود را بنیزان
کتاب و سنت تسبیح و خواطر را در دستم ندارد ویرا از جمله مردان نمی شمریم و هم وی گفته الفتوة اداء الاضایة
و ترك مطالبة الانتصاف

محمد بن قنار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد و میگوید من نظری فی سید السلف
عرفت تقصیرا و تخلفه عن درجات الرجال و هم وی گفته من رأیت فیہ خصلة من الخیر فلا تقارقه
أفانہ یصیبک من بکاته شیخ الاسلام هر وی گفته ملامت نه آن بود که کسی به یحرمی شریعت کاری بکند
تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه و تعالی از خلق پاک نکند گوئیم این تفسیر ملامت مطابق
آیه شریفه است لا یخافون فی الله لومة لائم وی گفته بر جوی نیشابور بنوح عیار گفتم جو انروی چیست گفت
آن من خوابی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قیام بدکم و خرقة در قلم و کار خرقة پوشان کنم و آن
تو آنست که خرقة بد کنی تا خلق تو و تو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت است و ثانی حفظ حقیقت کار
نیسا بورالتماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجاه است اشکنند و روانیست کسی را که صلاحیت ندارد
گفته صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج به بار دیگر نباشد و فکر نکند که دیگر چه گوید چو غنش از غیبیان
خود را در میان نه بیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند متکبر است و گفت تواضع آنست که
به یکس احتیاج خود نه بینی نه در انجمن و نه درین جهان

عبدالله بن جعفی مولدش کوفه بود و منزلش انطاکیه فتح سوسلی گفت نخست که او را دیدم گفت ای خدای

آدمی را چهار چیز است چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از آنچه نشاید نگه دار و الا ناک بر سر کن
که آاده شقاوتی وی گفته خدا متعالی دل را برای ذکر آفریده است چون با نفس قرین گشت موضع شهوت
گردید و گفت شهوت از دل نرو و مگر از خوئی که میقرار کند یا از شوئی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از
احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی است

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را
آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داؤد قدس سره از قدما مشایخ و از اقران جنید است وی گفته معرفت اثبات حق است
و هم وی گفته قدرت آشکار است و چشمها کشاده کن دیده ضعیف است طاقت مشاهده ندارد و گفت درویشان
را مراعات ادب وقتی است که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کوفی خطر می بود
نزدیک خدا و را خطری نبود

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از بزرگ خرم از نبیل باقی و از ان قوت که در می
گفته هر که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استنزا کننده است گفتند تو اضع چیست گفت هر چه بینی از خود
بمتر دانی گفت صدق را علامات است راست داشتن دل بازبان و موافق بودن قول با فعل
و گذشتن طلب محبت و ریاست

ابو عثمان نسیمی قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود و گفت دنیا
دریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلك امرة
قد خلت لها ما كسبت

ممنون محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت است و باقی فرع است
و او خود را ممنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند و بیکس استمع قابل ندید و بقنادیل که
گردانید و گفت سخن محبت بشامی گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید
فرموده لو ان لنا هذا القرآن علی جبل لوانته خاشعاً متصدعاً من خشية الله پس حرکت ریزه شدن
قندیل در از سنقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر چند دعوی محبت بکنند
و گفت فقیر آنست که بفقره انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از تقدیر چنان گریزد که جاهل از فقر

ابو احسین قوشچی در قوشچ بزرگه مطعون گشت از انجا به نیشاپور رفت گویند برای میرفت ترکی
از عقب او گردنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگست بمذرت پیش آمد گفت تو قانع باش
از انجا که آمده است بی خطاست عزیزی پرسید چگونه گفت چگونه باشد کسی که ندانش از خائیدن لغت
فرسوده و کنگشته و زبانش در شکایت تیزتر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لغت از پیش خود خور
و لغت ز خود را برام دل نمانی و بدانی که انچه تراست از قوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقه ثانیست با صید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من
به چو مرگی از شاست که بیماری شوی و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی برای
میرفت لبیک گفت و سر نهاد ابو احسین گفت شیخا لا اله الا الله گو تبسم کرد و گفت بمن میگوئی بعزت او
که میان من و او نیست مگر یک حجاب ه

حجاب چهره جان میشود عیار تنم خوشاد می که ازین چهره پرده بر فکنم
وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر است او در ترست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و زود پدید آید کودکان
مشت از آن پرمی کنند چون باز کنند هیچ نه بینند کل مخطر با کف فو اعلی من ذلک گفت از آدم تا خاتم همه از
دل میگویند و من بخوابم که کسی بگوید که دل چیست و چگونه است و نمی بینم وی گفته التصوف التبدی
عن دونه و الخلی عن ساه از وی حقیقت تو حید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق

والله ليعظم

فقلت لا حجابي هي الشمس و لكن قریب و لكن في تناو لها بعد

ابو احسن باروسی استاذ قصار مذکور است و از قدما مشایخ نیشاپوری گفته که لایطهر علی احسن شی من
فرد الايمان الا بانواع السنة و بجانب البهجة و كل موضع تری فيه اجتهد اظا اهل الانام فاعلم
ان منه بد و تخفية و گفته نماز بسیاری بنیم و روزه فراوان اما از نورایان چیزی نیست و گفت تاریکی
ظاهر از تاریکی باطن است

منصور عمار از حکما مثل شمس است تولدش در مرو بود و وطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحيم
بر او نوشته بود در راه دید و جای پاک ندید تا بنهد لاجرم خورد و در خواب شنید حشری که بنام ما کردی
در حرکت بر تو کشادیم ما روین رشید از وی پرسید عاقل تر کیست و جابل تر کدام گفت طبع تر است اما

عاقبت است و عاصی این جا بهتر وی گفته مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکه عارف بخود بود و کارش
مجاهده و تطهیر باطن بود و کار عارف بخدا طلب رضا و خوشنودی خداست رضی الله عنهم و رضوا عنه پس از
مرگ ویرا بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند و در آسمان هفتم شمر نهادند و مرا گفت برو اینجا
از من سیفتی اینجا با من بگویی و باد وستان و فرشتگان من می باش.

احمد انطاکی از طبقه اولی است گفته امام هر عمل علم است و امام هر علم عنایت و هم گفته او تعالی میگوید
انما اموالکم و اولادکم فتنه و نحن نشتد من الفتن و گفته واقفتنا الصالحین فی الجوارح و خالفنا
فی العمم و گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک و لا فی السماء واحد غیره

محمد بن منصور طوسی صوفی است و محدث استاد عثمان بن سعید دارمی او را از حقیقت فقر پرسیدند گفت
السکون عند کل عدم و البذل عند کل وجود و گفته یحتاج المسافر فی سفره الی اربعه اشیا علم
یسوسه و ذکر یسسه و روح یحجزه و یقین یحمله

علی علی ازین طائفه بوده و در کجاء ورشده وی گفته من رضی من الدنیا بالذنیافه ملعون و من رضی
من العلم بالعلم فهو مفتون و من رضی من الزهد بالثناء فهو مجرب و من رضی من الحق بشئی مادی و
الحق کائنا ما کان فهو طایع و از مناجات اوست ائیی ما را اگاچی فرو گنار که اگاهی همه شغل است و در آخر
بنده که دانش همه در دست و بنده تا با خود دست چوب خشک و آهن سرد است

حاتم بن غوثان اصم از طبقه اولی است جنید بغدادی گفت صدیق زمان ما حاکم کلام مرید شقیق الحقی
وی گفته هر بادا دم شیطان میگوید چه خواهی خورد میگویم مرگ میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن میگوید کجا
خواهی بودن میگویم در گور گویند ناخوش مردی و برو آری ان عبادی لیس لک علی حد سلطان شخصی
از وی موخفت خواست گفت اذ اردت ان تعصی مولاک فاعصه فی من وضع لایاک از وی پرسیدند
که از کجا بخوری گفت والله خزائن السموات و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون یکی بوی چیری فرستاد
قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفت آن ذل خود دیدم و عز وی و در نا گرفت عز خود دیدم و ذل و
پس عز او را بر عز خود گزیدم و ذل خود را بر ذل وی حاتم بغدادی آمد خطیف را خبر کردند که از خراسان است
او را طلب کرد چون در آمد گفت زاهد تویی گفت نه بلکه تویی که باندک قناعت کرده قلی متاع الدنیا قلیل
منکه بدنیا و عقی سرفروشی آرم نه از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند که از حاتم چه می آموزید

که نه علم دارد و نه حکمت بگویند و چیزکی خوشبختی با نچه داریم دوم ناامیدی از آنچه بدست دیگران است
یکی گفت که چه قوت برای تو مقرر کنم گفت حی ترسم که ترا اهل فرار سد و مراباید گفت ای روزی دهنده آسمان
روزی ده زمین ببرد شخصی او را گفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان حی آید گفت همه از آسمان
حی آید و فی السماء در فکر و ملاقه کن وی گفته اول زهد اعتماد است بر خدا و او سطش صبر و آخرش اخلاص
احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقه اولی است جنید و ارباب ریاضه الشام گفتی وی گفته دنیا هر چه در دست
و کمتر از یک کسی است که از دور نمی شود سنگ عابرت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال از او
جدا نمی شود گفت خوف کرو و استدراج لازم است و گفت دوستی خدا دوستی طاعت او است

سهیل تستری از طبقه ثانی است خلیفه ذوالنون مصری است از او پرسیدند که نشان بدیختی چیست گفت آنکه
ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد
و گفته شیطان از خفته گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهی با تو صحبت دارم گفت اگر میرم با که صحبت داری گفت
با خدا گفت مرا مرده احکار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزارت تو حی آید گفت سگی پیش سگی حی آید وی گفته
سر همه افتد سیر خردن است گفت قوی که بمقام اخلاص آیند آزمایش نشان ببلان آیند اگر جنبیدند جدا مانند اگر
آزمیندند پیوسته گفت علامت سخت ولی آنست که تدبیر کار با مانند نشود خوردیند بخدا باز نگذار و گفت هیچ راه
نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدا را امکانی شریف تر از دل نیست و هیچ عطای عزیز تر از معرفت نیست
عباس شکلی از قدما در مشایخ بغداد است وی گفته هر که بحضرت حق مشغول است از ایمان و سه

نباید پرسید

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذاتها فان القلب شيء غير مغتوق

وما تابعت الا جفان عن سنة الا وجد لك بين الجفن والحق

ابو حمزه ثمالی از طبقه ثانی است در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی و جوش رسید
در خانه حارث خماسی آواز گو شنیدی شنید در وجد آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابو سعید خراسانی از طبقه ثانی است خلیفه سری سقطی و پیشین کسی است که در علم فتا و ابقا سخن گفت و اربابان
التصوف گفته اند چارصد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد است ذوالنون را دیده بود علما
ظاهر بر او انکار کرده اند و کفیر نموده اند و سخن در دوع می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت مشرم نداری

زیر بنا و دوافع نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن در رخ میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته
مرا بخیر کردند در میان قرب و بعد من بعد را اختیار کردم از آنکه طاقت قرب بدشتم گفت دشمنی فقر بعضی
با بعضی از غیرت الهی است که بایکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهت حق رسم خود را در پیجی نهایت
افکند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در قنای بی نهایت اندازد گفت خدا تعالی اولیایا که عتاب و مواخذه
میکند از آن جهت که ایشان خدا را بر همه گزیده اند رواندار و که واسطه در میان آید و ایشان را راضی باشد
از چیزی سوای او وی گفته من ظن آنه بیدل المحجوب یصل فتمن و من ظن آنه بغیر بیدل المحجوب یصل

فتمین و کتبه ماقبل

بجستجوی نیاید کس مراد ولی کسی مراد یابد که جستجو دارد
و هم وی گفته تدارک نمودن وقت باطنی نهان کردن وقت باقی است و من اشعاره
الوجد یطرب من فی الوجد راحته والوجد عند وجود الحق مفقود
فکلان یطرب من وجهه فاذا هلی عن ربه الوجد من الوجد مقصود

ابو احسین نورانی ملقب بامیر القلوب از طبرستانیه است خلیفه سری سقطی جنید گفته ذهبت نصف هذا العلم
بموت النور بی همیشه تسبیح در دست داشتی ویرا گفتند تسبیح الی الله گفت لا بل استجلب الغفلة و هم وی گفته
لا یغفر لك صفاء العبویه فان فيه نسیمان الربوبیه ویرا گفتند خدا را بر شناختی گفت بخدا گفتند عقل چیست
گفت عاجز است راه نماید مگر بعاجز و گفته اذا استتر الحق عن احد لم یجد له استدلال ولا خبرا و نیز گفته
نظرت یومالی النور فاذل انظر الیه حتی صرحت ذاك النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت را
بر عزت تفضیل نهاد و اشیاء در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم است و نه علوم اگر رسوم بودی
بجا بده میسر شدی و اگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق با خلاق الهی است و گفت تصوف آزادی و جواز فردی
و ترک تکلف است گویم حق تعالی فرموده و ما انا من المتكلفین

سید الطائفة جنید بغدادی زهد بابو ثور داشت و گفته اند زهد ثوری در میان صوفیه معروف است
بسلطان الحقیقین و اعدل المشایخ و طاووس العلماء و لسان القوم و لسان التصوف ارادت و توسل اکثر اولیاء
باوست در مناقب الاولیاء ترجمه او بیست نوشته روزی در ایام صفر باکو دکان بازی میکرد سری سقطی
گفت ما نقول فی الشکر یا غلام گفت الشکران لا شتعتین بنمخته علی معاصیه جوانی در لباس ترسایان

بجاس او استاد و گفتم ایها الشیخ ما صنعت قال رسول الله صلا لیراتق افراصة المؤمن فانه ينطق
بفراصة الله گفتم مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده است یا ضعی گفته مردم پیدا کردند که چنین را درین جواب
یک کرامت است و من میگویم که دو کرامت است یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام
بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العالم فی الوجدان و گفته اشرف المجالس اصلاحها
المجالس مع الفکره فی میل ان التوحید اورا پرسیدند که بلاصیت گفت هو الغفلة عن المیل

عمر کی از طبقه ثانیه گفتم المروءة التقافل عن زلل الاخوان ویرا گفتند ما قافل الذکر گفتم و جواد افرا
مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حیرى از طبقه ثانیه است و خلیفه ابو حفص حدادی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را زبند
و بهم وی گفته الشوق من شعائر المحبة و گفته التهان بالامر من قلة المعرفة بالامر گویم و شاید است قوله سبحانه
و لكن بوالمرحطو ابعلمه وی برای میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر را درخت یاران خواستند که او را
بجاف کنند گفت شکر باید کرد آنرا که نزد او آتش باشد بخاکستر صلح کنند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید
گفت ای شکم خواره برگرد چیزی نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کرت بسنجان تلخ باز گردانید پس برای
شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبری گفت این کاری نبود گمان هم میکنند کار مردان دیگر است و می گفتم
هر که سخن این طایفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود و الا حکایتی است که یاد گرفت و فراموش نمود
و گفته عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکوهیده دارد و گفته خوف از عدل اوست و رجا
از فضل او و گفته خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفته علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بترسی
که مباد امر و دشوم و علامت شقاوت آنکه عاصی باشی و امید داری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقه پنجم گفتم اکثرتکاف حفظ الحجج احسنت که او امر و بهم وی گفته العاصی خیر
من المدعی کان العاصی ابدی طلب طریق قته و المدعی یحبط ابدی فی خیال حواه

عباس بن مسروق از طبقه ثانیه است او را از تصوف پرسیدند گفت خلواکلا سرادجامند و تعلقا با المصنوع
و بهم وی گفته من ترک الله لعل یدعاش فی راحة

احمد مسوحی از اجله بغداد است بایک پیر بن و یک ردا و نعلین حج میکرد وی گفته من فتح له شی من شی
مسئلة فودة وهو محتاج الیه اوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئلة

فلست اری قلبی بعینک یصلح

فان شئت فاصلی وان شئت لا تصل

عرون بن الوثابہ بخنی بودیکه و بشام از دنیا رفته و پراخواب دیدند و از حالش پرسیدند گفت حاسبونا
دی فقوا ثم موافعتوا

احمد بن جبار از طبقه ثانیه است و او را از محبت پرسیدند گفت مالی و الحبة و انما اريد ان اتعلم التوبة
ذو النون مصری و جنید بغدادی را دیده بود و گفت تقوی شکر معرفت است و تواضع شکر عزت و صبر شکر
مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بخندید چون ببرد همچنان بود گویای خند و طبعی گفت زنده است چون
نیک نگاه کرد مرده بود

ابو عبد الله سجری از طبقه ثانیه و مشایخ خراسان است وی گفته علامه الاولیاء ثلثة قاضع عن نعمة
و زهد عن قذرة و اضايف عن قوة شخصی ویرا گفت دنیا ری دارم خواهیم که بتوبه هم مصلحت چون بیستی
گفت اگر بدی ترا بهتر و اگر ندی مرا بهتر

محمد بن فضیل دمشقی از طبقه ثانیه است پس از وی از بلخ پیچ صوفی نخواست وی گفته احرف الناس بالله
اشد هم مجاهدة فی اوامره و اتبعهم لسنة نبیه صلی الله علیه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقه ثانیه است حکیم الاولیاء لقب اوست وی گفته ما
صنعت حرفا من تدبیر ولا ینسب الی شی منہ و لکن کان اذا اشتد علی و فقی اشد لی به و هم وی گفته
من جهل باوصاف الجودیه فهو باوصاف الریویة اجهل گفت بنده است آدمی را همین عیب که شادتر میکنند
چیزی که زیان اوست و گفت عزیز کسی است که محصیت او را خوار کرده الذین امنوا و لم یلبسوا الیما فخر
بظلم و آزاد آنکه طمع او را بنده ن ساخته و خواجگی کسی که شیطان او را امیر نکرده و هر که از خدا ترسد بخدا بگریزد
ع هم در تو گریزم اگر گریزم

ابو عبد الله حضری ویرا از تصوف پرسیدند گفت رجال حمدوا ما عاهدوا الله علیه گفتند صفت
ایشان چیست گفت لا یرد الیه صطر فهو واقف و لا یخبرهوا گفتند عمل ایشان کیاست گفت فی مقعد صدق
عند علیک مقعد گفتند زیادت کن گفت ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان حننه مستقی
گویم حق تعالی می فرماید ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون متقی عبارت از
و ایست و محسن با اشارت از صوفی

ابو علی جوزجانی از طبقه ثانیست وی گفته الخلق کلهم فی میادین الغفلة یرکضون و علی الطنون
یعقدون و عندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون و هن المکاشفة ینطقون و هم وی گفته بر بخت انگست که
که حق سبحانه گناه وی را بروی پو شانده وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقه رابعه است وی گفته الذی یأجر و الاخرة ساحل و المربک التقوی و الناس
علی سفر و هم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم حیرة و گفته من اخذ التوحید بالتقلید فهو علی الطريق بعید
ابو یعقوب مزابلی از اقران جنید است او را پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تصفح فیها
مسالم الانسانیة

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دستره یعنی رویایی بر میان آن بسته
گفتند این چیست گفت این هم فنیست روزی میگذاشت جماعتی از معدلان نشسته بودند برایشان خواندند تحسینهم
جمیعاً و قلوبهم شتی و برگشت

خیر نسلیج از طبقه ثانیست جنید گفته خیر غیر ناخنی شافی و نفسی موثر داشت شبلی و ابراهیم خواص در مجلس او
توبه کردند صد و بیست سال عمر یافت وی گفته خوف تا زیانه خداست که بی ادبانه را تا دیب نماید وی را
پس از مرگ خواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تسألنی عن هذا استرح من نیاکم العزلة
محموظین محمود از طبقه دوم یا سوم است گفت التوکل ان یا کل العبد بلا طمع ولا شرة و هم وی گفته
من اراد ان یصیر طریق ردة فلیتم نفسه فی الموافقات فضلا عن المخالفات

محموظین محمد بغدادی است یکی از ساکنان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلی بمساوی
الناس و من ابصر عیوب نفسه سلم من روبة مساوی الناس و هم وی گفته اکثر الناس خیرا
اسلمهم المسلمین صدرا

ابو محمد جریزی از طبقه ثالثه است درویشی او را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بکشادند
از مقام خود بلغزیدیم و محجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا برای کی که آن برساند دلالت کن ابو محمد گریزی
و گفت ای برادر همه باین در درگفتار اند و باین داغ مبتلا کن بر تو بیسته چند بخوانم که بعضی ازین

طائفة گفته اند

تبکی الاحبة حصرة و تشوقا

فت بالدیار فضله اثارهم

عن اهلها و اوصادقا و مشفقاً

که قد و گفت با اسائل محجراً

فادقت من حقى فخر الملتقى

فاجابنى داعى الحق فى ريمه

چهری معاصرو خلیفه جنید است و صحبت سیل تشری و ی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم کم شده است دعا کن تا بیا کم گفت ماهم درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بودین فرسوده شد و در دوم بوقا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بجیا آنهم نماند اکنون معامله بدیشت میکنند و توکل معاینه شدن اضطراب است و صبر فرق نکردن در حال نعمت و حال نعمت و اخلاص شمره یقین است و بریانچه شک خانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را خواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و بهرشت در آورد گفتند بدان معامله گفتنی اگر بدان معامله باز نگرستی بهمانجا بودی

غیلمان سمرقندی در عارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگردد و عالم از دلیل بحق و صاحب و جدستغنی بود از دلیل

غیلمان موسوس از قدامت اشک عراق است در خرابها بودی و با کس نیامختی و از کس چیزی قبول نکردی و کس ندیدی که چه می خورد وی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رید گفت آنگاه که بدانچه او را فرموده اند مشغول باشد و از آنچه نمی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العباس بن عطا از طریقان صوفیه سخن نیکو و زبان فصیح دارد و قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بر زبان اشارت وی گفته در تفسیر قوله تعالی میبیتی شریحی ای میبیتی عینی شریحی به و هم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی افراد القلب بالله تعالی در منا و لا یبارک گفته در علم ظاهر حق و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موجد علما و متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گزاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذهب شماعینی است که بآن الفاظ می پوشند گفت آنهایی بر اعزیز بود و خواستیم که بقول الب الفاظ مستعمل در آیم ابن عطار را بکفر و زندقه نسبت کردند و زیر مقتدر را بد با و جفا نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد که ازین عالم پیرود نمود بر زبانش جاری بود قطع الله یدک و حلیات بعد از چند روز باد شاه بر وزیر مخرف گردید و دست و پایش بریده صوفیان درین نفرین بر ابن عطا سخن میکنند و بعضی تا دلیل وی گفته هر که از ادب محروم دهشتند از همه چیز با محروم گردند تصور ادب در قرب سخت تر است از تصور در بعد که از جهال کباب در گذارند و صدیقان را بالتفاتی مواءه نمایند

ابوالعباس دیویری از طبقه خامس است در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان اورا گفتند خدا را چه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بجزوهم وی گفته ادنی الذکر ان یبسی ما دونه و فهایه الذکر ان یغیب الذکر فی الذکر و فی الذکر و یستخرق مذکوره عن الرجوع الی مقام الذکر و هذا حال فناء الفناء

ابوالعباس سیاری از طبقه پنجم است عالم و فقیه و محدث بود ویرا از پدر سیراث بسیار ماند جمله باد و دوتا رمونی پیغمبر خدا صلعم بخیرید برکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشانرا سیاری خوانند چون از دنیا برداشت وصیت کرد تا آن مویس را در دهان وی نهادند وی گفته التوحید ان لا یخضر بقلبک ماده و نه و هم وی گفته واسطی را نزد مرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت اسفظوا مراد الله فیکر وی گفته اگر را بودی که در نماز بجای قرآن بیخی خوانند این بیت بود

بیتی خوانند این بیت بود

ان تری مقلنا ی طلعه حُرّ

امتی علی الزمان محالا

ابوالعباس نهاوندی از طبقه سادس است وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک تر سائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فرست باشند خانقاه شیخ ابوالعباس قصاب در آمد شیخ گفت یگانه در کوی آشنایان چه کار دارد تر سباز گشت و گفت کی معلوم شد از اینجا عزم خانقاه نهاوندی کرد چار ماه و ضوعی ساخت و نماز میکرد بعد خواست که برود شیخ گفت جو انمردی نبود که چون حق نان و نمک افتاد یگانه بیانی و بیگانه روی تر ساسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات است مستجاب الدعوه بوده و سخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حبیل بود و مذہب او را بهرات وی آورده میگوید هر که راصحبت و لیا و مشایخ مذہب نکند وی هیچ پند مذہب نشود حسین بن منصور حلاج از طبقه ثالثه است از بیضا بود که شهری در فارس است ابوالغیث کنیت دارد با جنید و نویری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا در کرده اند و ساحر و کافر گفته مگر چند تن که بکشتن وی رضاند اند و فتوی نوشتنند و از متاخران ابوسعید ابوالخیر گفته که او در علو حال است اما شیخ الاسلام هر وی گوید که من اورا نمی پذیرم موافقت مشایخ و رعایت شرع و علم را و در نیز نمیکند شتابان کنید و او را موقوف گذارید و آنکه او را پذیرد دوستدارم از آنکه او را رد کند و نیز گفته بر حلاج بسیار سخنانی دروغ گویند و کلمات نامفهوم و ناراست بنزد و کتابهای عجول و حیل بوسی منسوب دارند و آنچه

درست شود از وی پیرا بود گویم مقتدین او را میزدانند و متاخرین موحش شیخ الاسلام ابن تیمیّه و مستدین
 شاه حبیب الله قفوجی در مناقب الاولیای نوید که چون آوازه انا الحق شلنگ گشت علماء محضری نوشتند و
 بکشتن منصور فتوی دادند پیش بادشاه مقتدر بالله و نیز پیش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزدانش
 فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشم شیخ فرید الدین عطار در مغل بنویسد مرا عجب آید که کسی که او دارد
 که از درخت موسی انی ان الله بر آید و درخت در میان نه چار و اندازند که از منصور انا الحق بر آید منصور در میان
 است چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تا وی بکشد جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
 جنید لباس صوفیانه از خود بر کشیده لباس علماء پوشید و نوشت سخن حکم بالظاهر و باطن هر حال کشتن است و باطن را
 خدا داد و او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان دار است شبلی گفت ما التصوف گفت کمتر این است
 که می بینی گفت بالا تر کدام است گفت ترا بیان راه نیست منصور پرسید و این نکته خوش سراید از تلافی
 سپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آتش زیر دار بودم تا بر وزانم تا قتی شنیدم اطلعناه علی سون
 اسرارنا فافشی سرنا هذا جزاء من یفشی سر الملوك شبلی گفت الله یمتت قتل الحبیث قال لی ابن اربی
 قال ما دینک قال لقای و جمالی والله اعلم بحقیقة الحال شبلی زیر دار وی بایستاد و گفت اول من یفشی
 عن العالمین قاضی که بکش تن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت
 من همان میگویم که او گفت لکن مراد یوانگی بر ما ندویر عقل در افکند
 بنگی زدیم سر انا الحق شد آشکار مار ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذب از شرع منصب بس عالی است انجا چنین ترهات حذر خواه بود و هرگز کفری ظاهر و باطن اسلام نگذرد
 ابو الفاتک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت انفراد القدم عن الحدیث هر وی گوید دانی
 که توحید صوفیان چیست نفی حدیث و اقامت ازل و کان الجنید یکرمه

ابو محمد دمشقی از طبقه ثانی است یگانه مشایخ شام بود وی گفته التصوف رویة الکوین بعین النقص بل
 عن الطرف عن کل ناقص به شاهدقة من هو منزّه عن کل نقص و همه وی گفته اذا صفت الارواح بالقر
 اثر علی الیها کل انوار المواقفات

عمید السخا از طبقه ثانی و کبار مشایخ ربی است وی گفته الجمع طعام الزاهدین الذکر طعام العارفین
 و همه وی گفته السجدة الظاهرة و الحرة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسلام و علی النقا

الی الاخیار من علامات الاقبال علی الله تعالی
صلی و آله و سلم از طبقه ثانیست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول رو
بتوانند باز دنیا شوی چنانکه قبول خلق برود و باطن از آن منقطع باشی و هم وی گفته محبتك لنفسك هی
التي هلكها او اگر گفتند میگوید صفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت
و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه

ابو الحسن صبی اهل بصره او را از بصره بیرون کردند بسوس رفت و هماغجا بروی گفته الغریب هو البعید
عن وطنه و هو مقید فیه و گفته الغریب هو الذی لا جنس له و بار دیگر گفته الغریب من حبیب الا جناس گویم
الغریب من اهل ما افسد الناس من السنن

ابراهیم قصار از طبقه ثانیست از اجله شایخ شام مروی او را پرسید که هل بییدی المحب حبه او هل
ینطق به او هل یطیق کتمان وی در جوابش مثل باین آیات کرد

ظفر هو کتمان اللسان فمن اکمر
بکتمان عین مع اللذین ذرف
حملته جبال الحب فی قی و انی
لا یخبر عن حیل القیس و اضعف

و من هذا الوادی ما انشد ابو عبد الله الطایف

بید و فاجهد ان اکاقر حبه
فتبین فی علامة الکتمان
خفقتان قلبی و ارتعاد مفاصلی
و غبار لونی و انعقاد لسانی
فتی یکدن بنی شهود اربع
و شهود کل قضیه اثبات

و ما انشدت بالفارسیة

هر چند که مهرت بدلم نه مضمونست
این نیست که رسوا شوم بوی خونست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا دو چیز محبت فقیری و خدمت دوستی از دوستان او

احمر بن عثمان از طبقه ثانیست یگانه بود در خوف و ورع و زهد وی گفته تکبر المطیعین علی العصاة
بطاعتهم شر من معاصیهم و اضر علیهم و هم وی گفته جمال الرجل فی حسن مقاله و کماله فی صدق
فعاله و گفته علامة من انقطع الی الله علی الحقیقة ان لا یرد علیه ما یشغله عنه

ابو الحسن راق از طبقه ثانیست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده است که هرگز نمیرد و عیش

گوارنده زندگانی که با خدا بود و نه با غیر او و هم وی گفته دوستی خدا متابعت و دوستی رسول خدا صلعم
 وی گفته مردم سه قسم اند امرای و علماء و فقرا از ثنایابی امرای ثنایابی معیشت است و از ثنایابی علماء ثنایابی دین از ثنایابی
 فقرا ثنایابی امرای گفته هر فتنه را سبب آمیزش خلایق است و هر سلامت را سبب عزالت مردی و صیت خوا
 گفت سگی بردار و هر دو پایشکن و کار دی برگیر و زبان بر گشت اگر طمع را پسند پرت کیمت گوید شک در
 مقدر و اگر گویند ماک تو چیست گوید حیران

ابو احسین سلحی مردی بزرگ صاحب تیغ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود میگفت بر سلطانان آیتی
 فرد آمده ندانم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند مایکون من بخوی ثلثة آلا هو ابی بصره کایه
 ابو بکر شبلی از طبقه رایحه ست عالم و فقیه و مذکر مجلس بود نهم بابک داشت اصلش از فغانه ست نشو و نما
 در بغداد یافته جنید و اراج اینقوم میگفت کسی شبلی را گفت دعا می کن این بیت بخواند

مضى زمن الناس يستشفون بي فلي لي الي ليلى الفداة شفيع

وی گفته آزادی آزادی دل ست نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد عصیان کند و گفت یاران
 سرایه وقت نگاهدارید راگان ندیدید که فردا یار با ما خواهد بود وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل المؤمنین بغضوا
 من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوى الله ویرا گفتند ترا خوش فری
 می نیم و محبتی که دعوی میکنی تقاضای لا غری میکنند گفت

احب قلبي وماددي بدني ولودري ما اقام في السجن

پرسیدند که مردی سماع میکند و نمیداند که چه میشوند این چیست جواب داد

رب ورقاه هتوف بالحمي ذات شجي صحت في فني

ولقد تشكو فما افهمها ولقد تشكو فما تعظمني

غيراني بالحمي ع اعرفا وهي ايضا بالهوى تترفني

ذكرت الفاود هراصالها فبكت شجي اوهاجت شجني

وی شنید که کسی میگفت الخیار عثرة بدنی فریاد کرد و گفت اذا كان الخیار عثرة بدنی فكيف بالشراير
 ابو بکر ارموی از طبقه رایحه ست در تصوف ویرا طریقه خاص بود خدا را بخواب دید گفت خسته افتاد
 حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به ازان که ترا از دستبند صوفیان برانیدم مراد بدستبند حال محال و

اشارات باطله است وی گفته الملائكة حراس السماء واصحاب الحديث حراس السنة والصوفية حراس الله وكثرة المعرفة تحقق القلب بوحدة انية الله والمحبة اصلها الموافقة والمحبة هو الذي يوثق رضا عبده على كل شيء وهم وی گفته من استغفر الله وهو ملازم للذنوب بحم الله عليه التوبة والا نابة اليه ابو بكر صيد لاني از اجله شاخ است شبلی اورا بزرگ داشته وی گفته صحبت با حق داريد و اگر نتوانيد بنگرند داريد که صحبت دار حق است تا بگيرت صحبتش شمارا بوی برسد امید بوی تو از نو بهار بودم را در گذر با گل گلشن کا بودم

ابو بكر خباز از استادان جریری است وی گفته العيال عقوبة تنفيذ شهوات الحلال

ابو بكر اميری از طبقة رابعة است از وی پرسيدند حقيقت صحبت گفت همه آن علم است گفتند علم چیست گفت همه آن حقيقت است وی گفته الجمع جميع المتفرقات والمتفرقة تفرقة المجموعات فاذا اجتمعت قلت الله واذا افرقت نظرت الى الكون گفت مردی را دیدم که در دل کعبه سیر و دو سیر گیت و این بیت میخواند

الادب من يد في ويرع منه يحبك الثاني اود واقرب

ابو بكر طوسي از طبقة ششم است گفت بگو همان بودم میزبان کنیز کی داشت که چیز می توانست خواند کنیز کن خواند

لا مني فيك معشر فاقلو اداكثروا

در ویشی بر پا خاست بانگی چند بزد و بقیاد و از دنیا برفت گویم ابو القاسم سماع با قوم در زمانی بود گوینده خواجه

كل بيت انت ساكنه غير محتاج الى السج

وجهك الميون محتنا يوم ياتي الناس بالحق

لا اتاح الله لي فوجا يوم ادعومك بالفرج

وی دست بر آورد و بانگ زد و بقیاد و نگریتند مرده بود یکی گفت در نیسا بود حادثه بود مردم از شهر بیرون رفته بودند من در مسجد بودم در کنج آن مسجد در ویشی دیگر بود گوینده درآمد در ویش وی را گفت

چیزی بگو وی برخواند

الفيت بيني وبين الحب معرفة لا تقضي ابدا اذ ينقض الابد

لاخر جن من الدنيا وحبكم بين الحياخ لم يشع به احد

در ویش بقیاد وی طعید تا میان دو نماز انگاه یار می چون نگریتم برفته بود

ابوبکر سوسی شب گفت ما را کسی باید که چیزی بخواند نفعی چیستند یا فتنه بخوان مطرب آمد و برخواند

القوم اخوان صدق بینه سبب من الودعة لحدید دل به نسب

تراضعوا درة الصهباء بینه هم واوجبال رضيع الكاس ما یحب

لا یحفظون علی السکران ذلتهم ولا یریک من اخلا قهر ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هر وی گفته ذوالنون و شبلی و خراز و نوروی و دراج همه در سماع

رفته اند و سه تن از ایشان سه روز زیسته و غیر ایشان نیز از مشایخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع

قرآن و چه در سماع غیر آن ذرا ره قاضی بصره در محراب بود یکی برخواند فاذا انقضى فى الناقوس فذلک یوم ^{و من بعد}

بانگی زد و مرده بقیاد درویشی در جبال آذربایجان میرفت و این بیهامی خوانده

والله ما طلعت شمس ولا غربت الا وانت منى قلبی و دوسوا می

ولا جلست الى قوم احد فهم الا وانت جلیسی بین جلا می

ولا هم من بشیر الیک من عطش الا ذایت خیا لا منک فی کاسی

ناگاه بقیاد و بمرد *

ابوبکر موزینی وی گفته ابن خباز را شنیدم که گفت روز عید منعی نزدیک جمعه بودم درویشی دیدم استاده

و برت وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیک بذی القهر و قریانا قهر و لست املك الا نسیم

فشوق شهقة و مات

ابوبکر اشنائی وی در سماع برقت نو جوانی آمده بود و قوالی میکرد این دو بیت خواند

دنف ین و ب بدائه والموت دون بلائه

ان عاش عاش منغضا او مات مات بدائه

ابوبکر شنید و از بام بقیاد پای شکست و بمرد آری وفای دوستی در دوستی رفتن است

ابوبکر مهدائی وی گفته درویشی سه چیز است طبع نکند و منع نکند و جیب نکند

ابوبکر و میویری ایشانم نشسته و با این جلا صحبت داشتند وی گفته معده محل طعام است اگر حلال روی افگانی

قوت طاعت یابی و اگر بشببت بود راه حق پوشیده کند و اگر حرام بود و محصیت تراید

ابوعلی رودباری از طبقه رابعه است نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزاع گفته

وحقك لا نظرت الى سواك
بعين موحدة حتى ارأاك

وهم وی گفته فضل مقال بر فعال متقصت و عکس آن مکرمت و گفته علامة اعراض الله عن العبد
ان يشغله بما لا ينفعه و گفته ما لم يخرج من كلبتك لم تدخل في حد المحبة

ابوعلی ثقفی از طبقه رابعه است اخضر مشایخ بود در کلام در عیوب نفس و آفات اعمال وی گفته العلم بالله
حياة القلب من الجهل ونور العين من الظلمة از وی پرسیدند تا خوشتر در زیست کیت گفت آنکه بر نویسی
زید یعنی لایاس من روح الله الا القوم الکافرون در اثنا می مجالس خود بسیار گفتی ای نمیه اینچ بفرستی
و اینچ را بهم بخریده روزی در محبت و احوال عجبان سخن میگفت در آن میانه این دو بیت خواند

الى كم يكون الصد في كل ساعة
وكم لا تثل القطيعة والهجرا

رويد لك ان الدهر فيه كفاية
لتفريق ذات البين فانتظر الدهرا

ابوعلی کاتب مصری از طبقه رابعه است وی گفته خدا میگوید وصل الینامن صبر علینا اورا پرسیدند
که این دو یعنی فقر و غنا کدام یک نامل تری این دو بیت بخوانند

ولست بنظر الى جانب الغنى
اذا كانت العلياء في جانب الفقر

واني لصبار على ما ينوبني
وحسبك ان الله اثني على الصبر

ابوعلی رازی وی گفته اذ ارایت الله عز وجل یوحشک من خلقه فاعلم انه یرید ان یوئسک بنفسه
عبداللہ ابو محمد قرطبی از طبقه رابعه است از وی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال و تلبیس

و کتمان اورا گفتند که ای اکمال فضل گفت رؤیة فضل الله و این بیت بخوانند

ان المقادیر اذا ساعدت
المحقق العاجز بالحاذم

وهم وی گفته افضل الا رزاق تصحیح العبودية و ملازمة الخدمة على السنة وی گفته عارف صید
معروف است گفتند فلان برهوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق مخالفت بهوادهد بهتر از آن است که بهوادهد

رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شمار ایه از من بود و مرا یکی گذارید که ایه از شما بود
عبداللہ سنابل از طبقه رابعه است وی گفته اگر بنده را در همه عمر یک نفس درست شود که از شرک و ریا

پاک باشد هر آینه یک آن نفس در آخر عمر بوی سرایت کند وی در تجرید و تقرید یکتا بود و ابوعلی ثقفی از

تجربہ سخن میگفت گفت اگر مرگ را آگاه باشی این سخن درست است ابوعلی گفت تو ساخته مرگی گفت آری
 دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم طاعت کرده می گفت هر که سخن گوید از حال خود گوید والا
 فسانه گوشت که حال احوال دیگران است اثر در دلها کم کند و گفت هر که خواهد که در چشم خلق با قدر باشد واجبست
 که نفس او در چشم او خوار بود

عبداللہ بن ابی ذانی وی گفت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خواب دیدم گفتم یا رسول اللہ اگر ام قوم بنشینم گفت با قومی که
 بهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که همانی کنند یعنی تو نگران

ابو انجیر ثنیاتی از طبقه رابعه است زنبیل باقی و چون کسی نبود ی با شیر موافقت داشتی ویرا گفتند
 بلغنا ان السباع تانس بالثی قال نعم الکلاب یانس بعضها بعضا

ایم حسین بن مولد از طبقه رابعه است یکی ویرا خواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیک بالقله
 والذلة الی ان تلقی ربک وی گفت عجب آیدم از کسی که بشناخت که ویرا را ہی بخداست پس باغیر او چون دیگران
 میکنند با آنکه او تعالی میفرماید و انبیو الی دیگر و اسلمی الہ

مظفر کرمانشاهی وی از طبقه رابعه است شب آری حصه کرده بود و سبکی نماز کرده وی سبکی قرآن خواند
 و سبکی مناجات کردی وی گفت العارف من جعل قلبه لولاه و جسده لخلق و هم وی گفت باید که نظر
 تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو در آن بر خدا مضطر و ترک تو آنرا بر سبیل اختیار

ابو سعید اعرابی از طبقه خامسه است ویرا جزوی است در نکته های توحید سخت نیکو در آنجا گفته لایکون
 قرب الاوئمة مسافة وی گفت التصوف کله ترک الفضول والمعرفة کله الاعتراف بالجهل
 و هم وی گفته لایکون الشوق الی غائب

ابو عمر و زجاجی از طبقه خامسه است وی گفته لان یفقص من البشریة شیء احب الی من ان امشی علی الماء
 ابو الحسن جوینی از طبقه پنجم است اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند
 تصوف چیست گفت اسم و لا حقیقه و قد کان قبل حقیقه و لا اسم وی گفت مردم سه گروه اند اولیای
 که باطن ایشان بهتر است از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابر است و جمالی که ظاهر ایشان بدتر است از
 باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند و هم وی گفته لیس فی الدنیا شیء اسعج
 من یحب بسلب و یحوص

ابو القاسم نصیر آبادی از طبقه پنجم است وی گفته اذ ابد الک شی من بوادی الحق فلا تلتفت بها
 الى جنة ونار ولا تحظرهما بالک واذ رجعت عن ذلك فغظم ما عظمه الله تعالى
 ابو بکر رازی وی را در نیا بوقبول عظیم بود کسی ویر گفت در سماع چگونگی گفت بس فتنه آمیز است و طریکی
 خویشتر را از فتنه گوشه دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان
 شود تو هم چنان کن که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی و محدث است وی آنحضرت صلعم را در خواب
 پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوي وکتمان المعاني دیگر پرسید که یا التوحید
 کل ما محسب بالک او خطر فی بینا لک فله مسلم به بخلاف ذلك دیگر پرسید که یا الله تعالی فرمود اذناه
 ترك الدنيا واز غلظه ترك التکدر فی ذات الله ووی گفته التوحید تنزیهه عن الشک والشک والاعتطیل
 شیخی روزبهان گازرونی بقلی باشیخ ابو الغیب سروردی در سماع صحیح بخاری در بسکندریه شریک بوده
 ویرا تصانیف بسیار است وی صاحب سماع بود در آخر عمر از ان باز ایستاد در منشی سخن گفتند گفت ای
 اسمع الان من ربی عز وجل فاستعرض عما سمعت من غیره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود
 در مصر گفته قیل لی مراراً اترك الصلوة فانک لا تحتاج اليها فقلت یارب انی لا اطیق ذلك کلفنی دنیا
 عبد الله بلیانی فرزند ابو علی دقاق است و در کمالات شهر آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدا دان
 نمیداری خود دان نیز باشید وی گفته هـ

تا حق بدو چشم سرنه بینم هر دم از پای طلب منی نشینم هر دم

گویند خدا بچشم سرتوان دید آن ایشانند من چنینم هر دم

محمد طوسی از طبقه پنجم است یگانه وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبی لمن لم یکن له وسیلة
 الیه غیره و هم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمع الدنيا

ابو علی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابو القاسم قشیری را مادر و شاگرد او است کسی ویرا از
 نزول پرسید باین دو بیت جواب داد هـ

خلیل هل ابصرتما وسمعتما باکم من رب تمشی الی عبد

انی زائر من غیر حد وقال لی اصولک من تعلیق قلبک بالوصل

روزی بری رسید یکی وی را بشناخت و گفت این ابوعلی دقاق است نیز رگانه آمدند و درس خواستند قبول
انکر و احوال بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گویند منبر بالا رفت و اشارت بر است کرد و گفت الله اکبر
و روی بقبله کرد و گفت در رضوان من الله اکبر و بجانب چپ اشارت کرد و گفت والله خیر و ابعی خلق
بیکبار بهم برآمدند و غرور برخواست و چند کس بر جای میروند در آن شغل از منبر فرود آمد و برقت بعده وی را
طلب کردند نیافتند

ابو الحسن خرقانی یگانہ روزگار و قیلہ وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمعنی و بجا
صوفی نبود صوفی آن بود که نبود

کمال شوق بی آن بود که خود نبود و گرنه طالب و مطلوب جهان هست
وحی گفته اندوه طلب کنید تا بگریه آید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت
آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص است و هر چه برای خلق کنی ریاست
وی گفته هرگز با کسی صحبت مدار بد که شاخه آلود و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سرودی گوید و آن
حق را خواهد بهتر از آن بود که قرآن خواند و آن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا
کنند آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیار اند ترا بدید که روز شب آری چنانکه حق
پسندد و شب بر روز بر سر چنانکه او خواهد

ابو سعید ابی ابی انخیر فضل الدرام دارد سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ ویراسته بودند
گفت بدرس ابوعلی فقیه آدم او را اول درس این بود قل الله ثم ذرهم فی حق صبح یلعون در اندم دی
در سینه کشاند و بسط این کلمه را از ما فرستند و با عیادت او جانی گریست او را گفتند که فلان کس روی
آب میرود گفت سهل است بزغی و صغوه نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و گسی نیز در هوا
می پرد گفتند فلانی در یک خط از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود
این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن و خاورد و با خلق در آمیزد
و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سرداری نهی و آنچه در کف دست
برهی و از آنچه بر تو آید نهی وی گفته معنی تفکر ساعه خیر من عبادۃ سته است که اندیشه دنیستی خود بهتر
از عبادت یکساله دنیستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجا شستی که نیافتی گفت بخدست شستن

ابو العباس قصاب سال تمام گذرانیدم گفت باز گرد بهمنه روزی چند این علم برد سرای تو زند بنا بر آن
بهمنه آدم در مناتب الاولیاء گفته منته موضعیست به نیشاپور و هم وی گفته الله بی ما سوا ه و فی انقطع النفس
ابو سهل معلوکی امام وقت بود در علوم شریعت و ارا از سماع پدیدند گفت ایستخبا همل الحقائق و
یباح لاهل العلم و یکره لاهل الغسق و هم وی گفته قد تجنی من قبی ان یکن کمن یجنی و گفته من یصدر
قبل اوانه فقد تصدی لخوانه و گفته در همه قرآن مرا این شگفت ترمی آید که او تعالی موسی را گفت و
اصططعتک لنفسی هر وی گوید مرا حسدست برین سخن که وی گفته

ابو القاسم قشیری صاحب رساله ست و مصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد و وی گفته
مثل الصوفی کمثل البرسام اوله هذیان و اخره سکوت فاذا تمکن خوس و هم وی گفته اللوح جلد سقوط
الرسم عند ظهور الاسم و فناء الاختیار عند طلوع الافکار و تلاشی الخلاق عند ظهور الحقائق و فناء
رویه الاختیار عند وجد قریة الحجاب و ما انشد لنفسه

سقى الله وقتا كنت اخلو لوجهكم و نخر الهوى فی روضة الانس و ضاحك

اقتناز ما ناوال العیون قریة واصبحت یوما و الجفون سوا فک

ابو العباس شقانی عالم بود باصول و فروع و از کبرا صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرح
را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از آنکه نزد یک وی پیوسته از دنیا و عقبی نظور بودی و گفتی اشتی عندی لا وجود
روزی در خانقاه شیخ ابوسعید ابو انیر شد سید اجل پهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاند سید زبده
شیخ گفت شمار که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند و این را که دوست دارند از
برای خدا دوست دارند

محمد ختمی با وجود آیات و کرامات لباس در رسوم متصوفه نداشتی و با اهل رسم سخت بود وی گفته الدنیا
یوم ولنا فیها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی منصور محمد الانصاری احنبل العروی رح امام صوفیه و شیخ
فقر است کتاب و منازل السائرین در تفسیر سوره فاتحه تحتوی حالات و مقامات سلوک کتاب بی نظیر است
حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی بسوط نوشته و مدایح السالکین نام کرده این شرح نیز
در باب خود بی مثل و مثال است و شیخ عبد الله انصاری هر وی دیگر است و باجماله شیخ الاسلام گفته من یجی

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهند هم در جوتور بود که من زاده ام هرگاه
که آفتاب انجا رسد سال من تمام گردد و آن میان بهار بود و وقت گل دریا چین باشد
بیاد زلف و رخسار می روند و می آیند صبا بغالیه ساسی و گل بجلوه گری

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سنی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتنی بلکه صاحب حدیث
و گفته بس اسانید عالییه دارم که بگذاشته ام و نوشته که آن مرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید
ان هذا العلم جین فانظر واعین تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین با است موافق کردن از وی
تازه گشت قاضی ابو عمر گفته طفت الدین اشراقا و غریبا فی جلدات الدین خضا براه

ابو الحسن نجار در ترجمه او مذکور است که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هر چه شنیده بودی از خصال حمیده
و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که از بکنند وی گفته چون سنتی بشمار سزا پسندید
صلح اگر نتوانید که از او رد کنید و دائم بر زید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمره سفیان کنند

مختار هر وی از بزرگان بهرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را
خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعوت
و فقر و خیلار در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را برافروزد و همه وی گفته اصل عبودیت آنست که
چنان باشی بظاهر که از تو همه شیخ ظاهر بود و چنان باشی باطن که در تو یاد غیر را انگیزش نبود
شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفا است و گفته

يعرفنا من كان من جنسنا وساثر الناس لنا منكر كون

و هم از اشعار وی است

چون بعلم ازل مرادیدے دیدی انکه بعیب بخیزدے

تو بعلم آن و من بعیب همان رد کن انچه خود پسندیدے

ابو بکر قسراج از اصحاب ابوالقاسم گرگانی است از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفت
بریده صدق در آئینه طلب وی گفته تصور آب تشنگی نشان و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب مطلوب
نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود و دیده دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانه چنان

بشع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تمام در زمین کاشته بکارند و نفس بر کاغذ نوشته بکارند وی گفته
تو کل آنست که منع و عطا جز از خدا نبینی وی در مناجات گفت خداوند را بفریدن من چه حکمت است گفت
حکمت آنست که جمال خود را در آئینه روح تو ببینیم و محبت خود را در دل تو ببینیم

محمد بن محمد غزالی شهرت و قبول او مستغنی است از بیان حال او تألیفه ابوعلی فارسی است وی از شیخ خود
ابوالقاسم گرگانی بحایت کرده که ان الاسماء التسعة والتسعين تصیر اوصافا للعبد السالك وهو بعد
فی السلوك غیر واحد کتبها جیاه العالم او معروف و مقبول است آنحضرت صلی الله علیه و آله در واقعه بتغیر بعضی منکر
آن کتاب امر فرموده و با موسی و عیسی بغزالی مباحثات کرده و با بکله بعد از اسقاط ماده فاسده کتاب مذکور
بی نظیر است ترجمه حافظه او در اختلاف النبلاء و نسیم الریاض مرقوم است حاجت اطالعت در بنیام نیست اگر او را
هیچ نباشد مگر کتابهای از برای ثبوت فضل او در علم ظاهر و باطن پسندیده است فکیف که کتب نافعه مستند بسایر
دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت وفات صحیح بخاری بر سینه او بود و آنرا او بر علم کلام شد و انجام او

بر درایت حدیث خیر الانام این رباعی از ویست

فذلک لی لا اله الا انت	و اکن سبح المقلین سبیتی
انتیک لما ضاق صدری من الهوی	ولکنت تدی کیف حالی انتقی

در شنیده ازین عالم بآن عالم شنافت

احمد غزالی از صاحب ابوبکر بنایح و برادر امام غزالی است تصانیف معتبره دار و از جمله سوانح است روزی
در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادي الذین اسرو فی الله گفت شرفه بر ما الاضائة الى نفسه
بقوله یا عبادي تترانند

وهان علی اللوم فی جنب جها	وقول الاحادی انه یخلع
اصم اذا فیت باسمی و انی	اذا قیل لی یا عبد الله سمیع

گویم و از غرائب استبساط است آنچه در دیباچه کتاب در اسات اللیبیل بذیل نعت نبوی صلی الله علیه و آله
رفیق و بیک یبادی باصر الحق حیث قال له قل یا عبادي فلا یشار که فی جم احد سواء و یبالحکم
بالصلاح الا عظم علی ما یراه وقت اختصار اسباب طویل اش رمیدند اطلاق یافت گفت افرو دآیدیم هر که
خواهد سوار شود در شاهه وفات نمود عین القضاة همدا فی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود پس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیه نجف
و عظمی گفت فقیه بنی السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می یابم
و شاید مرگ تو بدین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید در مرض موت از وی پرسیدند
که هیچ از قرآن بر خاطر تو مانده است گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یوحی الذین کفروا لولا ان
عبد الخالق عبدانی روشن ایشان در طریقت حجت است و مقبول همه فرقی علی الدوام در متابعت شرع
و سنت و محاببت و مخالفت بدست و هوا کوشیده اند و روش خود را از اختیار پوشیده جمعی در خدمت
نشسته بودند وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد خرقة در بر و سجاده بر کف و در گوشه نشست بعد از
ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده است انتقوا فاسدة المؤمن فانه ينظر من فاسده ستر
یعنی حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنا بری و ایمان آری گفت معاذا الله که مرا زنا باشد فرمود تا
خادم خرقة از سر او بر کشید زیر آن زنا بری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد و خواه فرمود ای یاران بیایید تا
ما نیز بر موافقت این نوع زنا بر بایریم و ایمان آریم او زنا ظاهر برید ما زنا باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر
یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فناء نفس آنکس مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا
عز وجل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دور و شش نمای راه رود و صایای خواب
مداول است و بران مشی است از شیخ خوب اسداله آبادی رحم

علی را میقتی لقب وی حضرت عزیزان است بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست
گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضایک بر نیز گفت پیش از صبح
قسمت شیخی از مشایخ ترک است از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارادر آمد و بر دکانچه
نشست و آنان که با وی بودند همه را خواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر موافقت گوئیم
گفت و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد

رفت نواب و همان کلمه توحید بلب کس ندیدست رنگینی سفری بهتر ازین

خواجہ بهار الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری است شیخ او محمد بابا ساسی است و شیخ او امیر کلال و شیخ او
خواجہ عبدالحق غجدانی و بحسب حقیقت او بی بدوی گفته در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی نمی و عمل
بغیرت و سنت بجا آری و از رخص و بیع و در باشی و دانا احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود ساز

و متفحص و محسوس اخبار و آثار رسول و صحابه او باشی و او را پرسیدند که در ویشی شمار امور و ثوابت یکتب
گفت بگویم جذبه من جذبات الحق قاذی عمل الثقلین باین معادست مشرف گشتم گفته در طریقه شهادت
جهر و خلوت و سماع می باشد فرمود نمی باشد گفتند آخر طریقه شهادت چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر خلوت
و باطن با حق و بحال انصاف هم بقاره و کلاهی عن ذکر الله اشارت باین مقام است خواجه راهبر گز غلام و
کنیز که نبوده است چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بجا میرسد
گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان بیمار است در پوزه توبه دارد گفت اول بازگشت خسته باید
انگاه توبه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توبه را اثری باشد فرمود نفس استم دارید که هر که بدین
نفس و کرا و شناخت عمل با سانی یافت و گفت طریقه ما صحبت است چه در خلوت شهرت است و در شهرت
آفت و فرمود یا ایها الذین امنوا امنوا بالله اشارت بآنست که در هر طریقه العین نفی این وجود طبیعی
حسی میباید کرد و اثبات معبود حقیقی میباید نمود و گفت نفی وجود نزد ما اقرب طرق است لکن جز تبرک اختیار
و دید تصور اعمال حاصل نمیشود و تسبیح و تعلق با سوسوی رنده این راه را حجابی بزرگ است اهل حقیقت
ایمان را چنین تعریف کرده اند که الا یمان عقل القلب بنفی جمیع ما فی کف القلوب الیه من المنافع
و المضار سوسوی الله تعالی وی گفته طریقه ما عوده و ثقی است چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
زدن و اقتدای آثار صحابه کرام کردن و در بین طریقه باندک عمل فروع بسیار است اما رعایت سنت کار است
بزرگ است هر که از طریقه ما بگذرد اندک خطر دین دارد و فرمود لا اله نفی اله طبیعت است و الا الله اثبات
معبود بحق و محمدا رسول الله خود را در مقام فاتبعونی در آوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که حقیقت
کلمه توحید برسند و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سوسوی بجلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
طلب کرامات کردند فرمود کرامات مظاهر است که با وجود چندین گناه برومی زمین میتوانیم رفت توفی رح
فی ۱۹ شب دوشنبه بستم ماه ربیع الاول خواجه محمد پارسا و یعقوب چرخ از خلفا را ویندر رحم الله تعالی
علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجه بهار الدین نقشبند است سید شریف جرجانی گفته تا صحبت
زین علی کلا نرسیدم از رضی بستم و تا صحبت خواجه عطار نه پیوستم خدا ی را نشناختم کلمات قدسیه را
خواجه پارسا در قید کتابت آورده و اندکی از ان در نجات ذکر نموده وی گفته اگر چه قرب صوری را در زیارت
مشاهد آثار بسیار است اما در حقیقت توبه را بار بار و مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوات علی

حیثا گفته بیان و برهان این سخن است و مشاهده صور مثالی اهل قبور اعتبار کم دارد و جنب شناختن صفت ایشان و با اینهمه خواجہ بزرگ فرموده مجاور حق بجا نه بودن احق و اولی است از مجاورت غلق و این بیت
بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشته است

تو تا کی گور مردان را پرستی بگر و کار مردان گرد درستی

خواجہ محمد یار سنا بخاری خواجہ بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست او را هر دو طریق جذب سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند آن عباد الله من لوازم علی الله لا یرہ مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امر در شصت سال است هنوز صفای طاعت منور و در ششمین است از ت دیدار مبارک در دل من و می گفته فصوص جان است و فتوحات دل هر که فصوص انیک میدانند ویرا داعی متابعت حضرت رسالت مسلم قوی میگردد فصل الخطاب تصدیف است او را گفتند سلوک این اوصیت گفت باذ اسکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله و اذ انطق اللسان سکنت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی است و خموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوی هست ترک آن کند

بما طر سچ مضمون بلب لبین نمی آید خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخمی از اولاد امام علی موسی ضاست چرخ از قزاقی غزنین است از اصحاب خواجہ بزرگ و عالم و صوفی سرگ طریقه او چنان بود که سادۀ فساد از خود غائب می شد و چون حاضر می آمد این بزرگواران
چو غلام آفتم همه ز آفتاب گویم نه بشیم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
خواجہ جدید الدار بر بیر طریقت مولانا جامی است در صوفیه خیلی سربلند و ناست
چو فقر اندر لباس شاهی آمد بستم بر حیدر لیل شد آمد

وی گفته بر خور داری از حیات کسی است که دلش از دنیا سر و باشد و دیگر حق بجا نگریم و حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا گردد و حرم دل او گردد و تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد و رفقات کلمات او بسیار ایراده نموده و در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقه ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین ص و در امام جمودیت که عبارت است از دوام آگاهی بجناب حق بی مزاحمت شعور و وجود خیر و بی جایی نوشته گروہی که نفی این عزیزان کنند بر واسطه آن توانا

که ظلمت هوا و بخت ظاهر و باطن ایشان را فرو گرفته و بر جسد و نصیبت دیده بصیرت ایشان را کور ساخته
 و بجزم افکار هدایت و آثار ولایت ایشان را نه بینند و این نابینائی بخود و افکار آن افکار و آثار که از مشرق
 تا مغرب گرفته است اظهار کنند بیهایت بیهایت سه

نقشبندی عجب قافله سالارانند	که بر ناز و پنهان بجزم قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبت شان	می برد و سوسه خلوت و فکر چله را
قاصری گریه طایفه را طعن قصور	حاش شد که بر آرم زبان این گله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند	رو بر از حیل چنان بگسلد این سلسله را

عین القضاة همدانی ضائل و کمالاش از مصنفات عربی و فارسی او ظاهر است آنقدر کشف حقائق و
 شرح دقائق که وی کرده کم کسی کرده است و از وی خوارق عادات چون احیاء و اموات بطور آمده در کتاب
 زبدة الحقائق نوشته بعد از آن که از گفتگوی علوم رسمی طول شدم بمطالعه مصنفات حجة الاسلام غزالی
 اشتغال نمودم و مدت چهار سال در آن بودم چون مقصود خود از آن حاصل کردم پنداشتم که بمقصود خود
 واصل شدم با خود گفتم سه

انزل بمنزل زینب و رباب و اربع فمذا ربیع الاحباب

ناگاه احمد غزالی در همان آثار در صحبتش در بست روز چیزی بر من ظاهر شد که از من و طلب من غیر خود هیچ
 باقی نگذاشت الا ما شاء الله الی آخره در مناقب الاولیا گفته مرید احمد غزالی است و نعمت از حضرت
 شیخ عبدالقادر جیلانی یافت گویند او مرده رازنده کرده بود وی گفته ای عزیزان کاری که بغیر خدا نوب
 بنیید مجازی و دنیایه حقیقی که فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجاز است و الله یتوفا فی الانفس حقیقت
 نسبت یک فعل بدو فاعل حقیقت تواند بود

شیخ محمد الدین بغدادی از کبار و شایخ است خلیفه نجم الدین کبری بود در خوارزم سکن داشت موت او
 بفرق در دریا شد در سنه وی گفته در واقعه حضرت رسالت را صلعم پرسیدم که ما نقول فی حق ابن سینا
 فرمود هو دخل اراد ان یصل الی الله بغیر واسطی فحتمه بیدی هلکن افسقط فی النار مولانا جمال الدین
 حلبی گوید در خواب پرسیدم که یا رسول الله ما نقول فی حق ابن سینا فرمود رجل اضله الله علی علم
 گفتم ما نقول فی حق شهاب الدین المقتول گفت هو من متبعیه بعده گفتم از علماء اسلامی نیز

پس گفتم ما نقول فی حق فخر الدین الرازی گفت هورجل معاتب گفتم ما نقول فی حق الاسلام
 الغزالی گفت هورجل وصل الی مقصوده گفتم ما نقول فی حق امام الحرمین الجوی گفتم هومین
 نصر دینی گفتم ما نقول فی حق ابی الحسن الاشعری گفت انا قلت وقلی صدق الایمان یمان
 والحکمة یمانیه بعد از آن سیکه نزدیک من بود و گفتم که این سوالها چه میکنی دعای درخواست کن
 که ترافنده کند گفتم یا رسول الله مراد عائی یا موز فرمود قل اللهم شب علی حتی اقرب واعصم منی حتی
 لا اعود وحبس الی الطاعات وکره الی الخطیئات شیخ رکن الدین علاؤالدوله گفته مولانا جمال الدین
 مردی عزیز بود اورا تصانیف مشهوره در علوم بسیارست و میان او و غزالی دو واسطه پیش نبوده و
 این حکایت وی دلیل است بر صحت واقعه شیخ محمد الدین اگویم این حکایت را شیخ عبدالحق دهلوی نیز تصدق
 در مرج البحرین بحواله بعض ارباب کشف آورده و نام مولانا نبوده و ما را بخاطر میرسد که در جای درین حکایت
 این زیادت هم دیده ایم که گفتم ما نقول فی الجحید و اصحابه فرمود اولئک هم الغلاة سفة حقاً
 سعد الدین حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری است صاحب احوال و ریاضات و اصحاب و مولفات
 بود در سنجمل الارواح مخزن مرمر و کلمات شکل گفته که نظر عقل و فکر از کشف و حل آن عاجزست همانا
 تا دیده بصیرت بنور حقین منفتح نشود ارک آن متعذرتست وی گفته بشری فی الله سبحانه و قال من اصغی
 کلامک بحسن القبول والاعتقاد فی ذکر و تعریفی فقد اذرجت فیه نقطۃ العاصم والمعرفة
 وان التمس علیه فی الحال فقد ثبت له النصیب فی طور من اطوار در شسته از دنیا رفته
 سیف الدین باخرزی از خلفاء نجم الدین کبری است اورا رباعیات خوبست روزی بجهانزه درویش
 حاضر شد گفتند تلقین فرماید پیش روی میت آمد و این رباع فرمود

گر من گنه جمل جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم
 گفتم که بوقت عجز دست گیرم عاجز تر ازین نخواه کاکنون هستم

نجم الدین از وی معروف بایه در فتنه چنگیز خان از خوارزم بروم رفت وقتی شیخ صدر الدین قونوی
 و مولانا جلال الدین روی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد از وی التماس امامت کردند در هر دو رکعت
 سوره کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی با شیخ قونوی بر وجه طیب گفت ظاهر یکبار برای شما
 خواند و یکبار برای ما وی گفته

شمع ارچه چو من داغ جدا سته دارد
باگریه و سوز آشنایه دارد
سرشته شمع به زسر رشته من
کان رشته سری بر و شنائی دارد

شیخ رضی الدین علی الاودی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت
ابو الرضارتق دریافته علاءالدوله گفته صحب علی الاابا الرضارتق بن نصر فاعطاه مشطاً من امشاط
رسول الله صلی الله علیه و آله و علاءالدوله آن شان را در خرقه پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من
امشاط رسول الله صلی الله علیه و آله و وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و هذه الخرقه و
من ابی الرضارتق الی هذا الضعیف انتی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر را ز کرده کل
اهل حدیث انکار کرده اند و او را وضع کذاب دجال گفته و هواحق و مراد انکار صحبت است نه انکار وجود
زیرا که شیخ محمدالدین فیروز آبادی صاحب قاموس دین او پنجم خود بیان میکند و حواله الصوفیة الصائفة
الی این ذهب بهرحال و الرسول حتی وقعوا فیما یکن به الشرع و الحقول

محمد آدکانی مرید علاءالدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد
الاخضرم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق است ورنه مشهور میان این طائفه آنست که
سواد اعظم رسانیدن خود دست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی روحی مرید شمس الدین تبریزی ست ز ادش در پنج درشته بوده وی
گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر آسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر گردد همچنین اگر کسی در پیش شود
و کمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از مرء خلق و اهل بازار ممتاز شود و از محتمای دنیا برادر و سبکسار
گردد و کفای الخفقون و هلك المثلون یکی از ابنا و دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصدم
حاجت باعث از نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند اما از آمدن تو منت داریم رخ منتر
نا آمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی ست گفت خشن باش
که این دروغ میان مردم شائع است او چنان دل کجایافت که در خدمت مردان باشد وی از خادمی پیوسته
که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانه نا بخانه پیغمبری ماند و اگر گفتی هست اندو گین گشتی و گفتی
از خانه ما وی قارونی می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی زنجید و جو انرد آن باشد که حق
رنجانیدن را ز رنجاند روزی میگفت که ما آواز صریح باب بهشت از باب می شنویم منکری گفت که مانیز بهمان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا و حاشا انچه ما می شنویم آواز باز شدن آن
درست و انچه تو می شنوی آواز فراز شدن ست صاحب گوید سه

هو العفو ز جوش شراب می شنوم صریح بابت بشت از رباب می شنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو تو بستی در و من فتح باب می شنوم
وی فرموده کسی بخالت در ویشی درآمد و گفت چرا تنهانشسته گفت ای دم تنهانشستم که تو آدمی و مرا از
حق مانع شدی و بهم دی گفتی که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم
بیگانه صحبت نتواند داشت و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کوک در کتب و اسیر زندان
آن در وصیت احباب چنین گفته او صیکم بتقوی الله فی السر و العلانية و بقله الطعام و قلته
لنار و قلته الکلام و هجران المعاصی و الا نام و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات
و الام دام و احتمال الجفاء من جمیع الانام و ترک عجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین
و الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحیل لله و حده شغوی شریف او
خیلی پر مغز واقع شده و سبب وصول جمعی بمعارف گردیده و قبول غریب یافته گفت یاران ما را اینجا
می کشند و مولانا شمس الدین اینجا نب میخواند یا قوما اجیبوا حاجی الله ما چار رفتی ست توفی فی شسته
شیخ شهاب الدین سروردی از اولاد ابوبکر صدیق ست بصحبت شیخ عبدالقادر جلی رسید و آنجا
در باب او فرمود انت آخر المشهورین بالعراق عوارف و رشف النصل تصنیف ست در تصوف سنی کتابی
بهتر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید او ست میگوید
مراد و نامی مرشد شهاب و او اندر ز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خود بین مباش دیگر آنکه بر غیر بد بین مباش
خلیفه رشید و شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم شسته و فات یافت
مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسیدند که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر موج الانامیه
که گفتند سروردی را چگونه یافتی گفت قد عتایبه النبی صلی الله فی حبیبین السهروردی شتی اخر
گویم در کتاب ست سیما هم فی وجوههم من اثر السیحه از اشعار او ست سه
و قد کنت لا ارضی من الوصل الاضا و اخذ ما فی الرضی متبرما

فلما تقرقنا وشط ما لنا فغنت بطيف منك يا نبي مسلما

عز الدين محمود کاشي وی صاحب ترجمه عوارف و شراح قصیده تائیه فارصیه ست در دیباچه تصنیف
لما راجع فی املاته الی مطالعة شرح کیلا برستم منه فی قلبی رسوم و آثار تسد باب الفتح
و تشبث باذیال الروح فالتوحیدین تلوا الخیر و احل وحده فی السیر و دانی فی التحریر تقریغ
القلب من مظان الریب و توجیه وجهه تلقاء مدین الغیب استنزا الا الفیض الحیدر استقنا
لا بواب المزیل گویم این ترجمه نزد محرم طور موجود است بغایت نفوذ و حسیست و ارفع شده
شیخ علاء الدوله سمنانی ملک اده سمنان بود در خدمت بادشاه منصب و شغلی داشت ترک کرده است
شیخ نورالدین در بغداد رسید و بارشاد مشرف گردید از مقالات او ست تمام جهل آنست که یک لقمه بغضا
در دوبر هر که تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست که جمیع مہوشیاری برده و گفت در ویشام
بکار مشغول باشد باید که بطلان و بیکاران را با ایشان راه نباشد که یکم و یکبار صد مرد کار را از راه براند
همه انبیاء معوث اند که چشم امت بکشایند عجیب خود با و جمال حق و بعجز خود و قدرت حق و بطلم خود و عدل حق
و جمل خود و علم حق و مزلت خود و عز حق و یغنائی خود و بقای حق و علی هذا القیاس و شیخ نیز بجهت آنست
که چشمهای مریدان با معنی بکشاید اگر کسی را یک لمحہ نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود گوشت
انبیاء از ارتکاب گناه عمدا معصوم اند و اولیا از حقیر شمردن گناه محفوظ و هیچ گناهی بدتر ازین نیست که خود را
بیگناه دانند چون عمرش بهفتاد رسید در سنه هفصد و سی و شش این عالم الپرد و نمود گویم وی اول کسی است
که انکار وحدت وجود کرد و قائل شد بوجودت شهود و تحقیق آنست که در حقیقت مال هر دو یکی است و نزاع
لفظی ست و غایت آن مطابق شرع شریف است اگر چه شرع احدی را بقول بدان مکلف نساخته تفصیل این
اجمال را از کتاب دمع الباطل تالیف شاه رفیع الدین بلوی بن سندا الوقت شاه ولی الد محمدت دهلوی
باید جست که درین باب بغایت بی نظیر است و اندر علم بالصواب

شیخ کمال الدین محمد الرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی شرح دارد بر فصوص و مینازل
السائرین میان وی و شیخ رکن الدین علاء الدوله در قول بوجودت وجود و مخالفت و مباحثات واقع شده
و در آن معنی یکدیگر مکتوبات نوشته اند خلاصه هر دو نامه اینست کمال الدین نوشته هر چه در قانون کتاب
وست مبتنی بود نزد ایرطافه اعتباری ندارد چه ایشان طریق متابعت می سپردند بنا بر این معنی برین آیت

یکی سزدهم ایستافی الا فاق و فی انفسهم حتی یبین لهم انه الحق و یکره لکم کیف بربک انه علی کل
 شیء شهید الا افر فی مریة من لقاء دهر الا انه بکل شیء عظیم و موزوم در سه مرتبه اندکی مرتبه نفس
 و این طائفه اهل دنیا و ابتلا و حواس اند و اصحاب حجاب که چون حق و صفات او را نشناختند قرآن این محمد
 میگویند صلواتی تعالی ایشان را فرمود قل ارا بقرآن کان من عند الله ثم کفر فخر به من اضل عن هدی
 شقاق بعید و اگر کسی از ایشان ایمان آورد و شکار شود و از دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب و اهل انقیاد
 از آن مرتبه ترقی کرده و عقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که آیات حق استدلال کنند و متفکر آیات
 و انفس و آفاق بقرآن و حقیقت آن معترف شوند حتی یبین لهم انه الحق و این طائفه اهل برهان باشند و در
 استدلال ایشان غلط محال بود و این طائفه اول دانند این طائفه بینند و چون نگویند منجه سوم مرتبه
 روح و اهل این مقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اولی که بکف بربک انه علی کل
 شیء شهید و این طائفه خلق را آئینه حق بینند یا حق را آئینه خلق و بالا تر از این استلاک است در عین احدیت
 ذات و مجربان مطلق را فرمود الا افر فی مریة من لقاء دهر و ماندگان در مقام تجلیات اسما و صفات
 هر چند بسبب یقین از شک ظاهراً یافته اند اما از بقا علی الدوام و معنی کل من علیها فان و بقی وجهه
 ربک ذو الجلال و اکرام قاصر اند و محتاج تنبیه الا انه بکل شیء عظیم و بشهود این حقیقت و بمعنی
 کل شیء بالک الا دهره جز طائفه اخیر نظر نیافته و درین حضرت هوا کول و الاخر و الظاهر و الباطن عیان است
 و در کل تعینات و جری مشهود و در وجه اسما و تعینات آن تنزیه فاینما قلوا فم وجهه الله متحقق ایشان

هر نفس که بر تخته هستی پیدا است آن صورت آنکس است که آن نفس را راست

در پایی کن چو بر نند موسی نو موجبش خوانند و در حقیقت دریا است

و من لم یصدق البیحة هان علیه التفصیل و انا و ایاک لعلی هدی او فی ضلال مبین علا الدلوی
 در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی و دو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس آنچه درین
 مکتوب از وی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نرفتم بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی
 منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بر دید و آنچه بصاحب قرآن اعظم حواله کرد پس وی گفته که من ازین اعتقاد
 و معارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را بخشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته است سبحان
 من اظهر الاشیاء و هو عینا نوشتیم که ان الله لا یستغنی عن الحق ایها المسبح لیسبح من احد انه

يقول فضيلة الشيخ عاين وجود الشيخ لا تسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لعاقل ان ينسب الى الله تعالى هذا الهذيان تب الى الله قبة نصوح التجو من هذه الورطة الخرق التي يستلكت منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكشانيون والسلام على من اتبع الهدى واما آنچه نوشته که در عروه و ثقی برهان برنج مستقیم نیست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه برهان منطقی راست باشد خواه مباشر و چون نفس اطمینان در سلسله حاصل شود و مطابق نفس الامر بود و شیطان انجا اعتراض تواند کرد اما کافیست و الحمد لله علی المعارف التي هي تطابق الواقع عقلا و نقلا بحيث لا يمكن للنفس تكليلها وللشيطان تشكيكها و تطمان القلوب علی وجوب وجود الحق و وصل^{نیت} و نزاهته و من لم یؤمن بوجوب وجوده فهو کافر حقیقی و من لم یؤمن بوحدة لینه فهو مشرک حقیقی و من لم یؤمن بنزاهته عن جمیع ما یخص به الممكن فهو ظالم حقیقی لانه ینسب الیه ما لا یتعلق بکمال قدسه و الظلم وضع الشئ فی غیر موضعه و لکن لکن لنعج حاله فی کتابه بقوله الا لعنة الله علی الظالمین سبحانه و تعالی عما یصفه به الجاهلون بعده و ربیان بطلان این عقیده بسطه لائق کرده و گفته و آنچه بیان کرده که آخر مقامات در منازل السائرین توحید است پس یحتمل است بلکه او در مقام مقام افکار است و آخر المقامات المائة العبودية المعصودة و هو وجود العبد الی بداية حاله من حیث الولاية المفتوح و او هاد اثرا مع الحق فی شئون تجلیاته تمکنا و الرجوع الی الحق خیر من التماذی فی الباطل و لا نضو^{الله} الا امثال انتی المراد منها مخلصا و الحق هو ما قاله الاخر

شیخ نظام الدین اولیاء وی از مشایخ همدست اهلش از سادات بخاریست در اجباد اعلی باختر سطور متصل میشود چنانکه از کتب انساب ظاهرست شبی در جامع دلی بسر می برد چون وقت سحر مؤذن بمبارزه آمد این آیه میخواند الحمد لله ان للذین امنوا ان تقشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق وی شنید و بحال بر وی متغیر شد بامدادی زاد در اطله رو بدر یافت خدمت شیخ فرید الدین شکر گنج نهاد و رسید بجای که رسید حسن علای سنجری فوائد الفوائد در لفظات او نوشته و بسیار خوب نوشته خسرو دهلوی از عظم ارادتندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارک می اندک تا به متقی برابرست متقی آنست که مثلاً در همه عمر خوشتر شرب نکرده باشد و معصیتی بوجد دنیا ورده و تا میب آنست که کرده باشد و انابت آورده بعد از آن فرمود که هر دو برابر باشند حکم این حدیث الثائب من الذنب کمن لا ذنب له حسن علاء گوید این سینه

هم در آن محل فرمودند که معصیتی کرده باشد از آن معصیت ذوقناگرفته چون تائب شود طاعت کند
هر کسینه از طاعت نیز ذوقناگیرد و ممکن است که یکذره از آن راحت که در طاعت یا بدان ذره خرمند
معاصی را بسوزد و حتی سخن در جود و اجتهاد افتاد در آن معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گر چه این زد و دم بهایت دین بنده را اجتهاد باید کرد

تا مگر کان بخش خواهی داد هم از خجاست سواد باید کرد

الحق سخن در آن افتاد که مروان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده و لفظ
سبارک را ند که خواجۀ ابوالحسن نوری در مناجات می گفت الہی استر فی بلادک بین عبادک از با تفت
از شنید یا ابوالحسن الحق ما کہ کسرتہ شیئی وی گفته درین بارہ خواجگی و غلامی در میان نیست هر کس
از علم محبت دست آید کار او ساخته شد

شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ شرت ادبی نیاز میکند از ذکر او جنبی مذہب بود و در علم ظاہری
بمرتبہ اجتهاد رسیدہ و در باطن کتر کسب با و میتوان رسید یا شیخ گفته که امانتہ خارجہ عن المحصر
وقد قازت او قوت من التواتر سلسلہ اویش واسطہ حضرت جنید بغدادی میرسد و بنہ واسطہ
بامام علی رضا وی از جانب پدر حسنی است و از طرف مادر حسینی قدیمی ہرہ علی رقبہ کل ولی اندر مشہور است
کہ مراد او لیاہ ہمہ عصر اندا شیخ احمد نقشبندی گفت کہ این حکم مخصوص با ولیا و آنوقت است و لیاہ تقسیم
و اما خرازین حکم خارج اند چنانکہ از کلام شیخ ما معلوم می شود و در مناقب الاولیاء گفته ہمیشہ وقت است
تا کہ ولایت باقی است گویم صحیح همان اول است زیرا کہ در حدیث آمده در صفت ایرامت کہ لایدری
اولہ خیرام الخوہ و آخر شامل است تا غایت عالم و اندا علم کتاب ستین از ملفوظات وی ہم است در حق
شہاب الدین سہروردی گفته انت اخر المشہورین بالحراق و باجمہ مرتبہ او در علم و ولایت بغایت
رفیع است اما چندان کہ خداوند تعالی شانہ را گذارشتہ دو گانہ او گذارند و دعا او بلفظ شنیدند نمایند
میران او را تا قیامت حکم بنیریت خاتمہ فرمایند سند قصیدہ سقانی الحبیب تا بجانب او بصحت نرسیدہ
و لفظ غوث الثقلین قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن ہر چند بر زبان نامہ بسیاری از ترجمہ نویس
داشتند جاری شدہ اما خالی از کر اہمست و بدعت بلکہ نوعی از شرک نیست اسم غوث ہمین عبدالقادر است
کہ خبر از عبودیت نامہ او میدہد عامہ خلق بلکہ بعض اہل خصوصیت نیز در غیب یار و حکایات بی شمار

خلافت نقل و نقل بر بسته اند و جهانی را گمراه کرده عفا الله عنا و عنهم اجمعین و رحمتا وایا هم فلو علموا حرمین
در مناقب الاولیا و نوشته خلفا و وی بسیار بودند یکی از انجمله علی جامع است که پیر شیخ محی الدین بن عربی
بعده گفته شلیفه رشید و سید شهاب الدین بود از و سید شمس الدین خلافت یافت از و سید احمد خلافت
داشت از و سید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت از و شاه صادق گنگوپی خلافت یافت از و شاه
عبد الجلیل آبادی خلافت یافت و از و این فقیر حبیب الله قنوجی خلافت یافت انتی و باجملة اخبار الانبیاء
و مناقب الاولیا در ترجمه او اطالت بسیار کرده و چیزی ذکر نموده که عقل و شرع بدان دستوری نمیدهد
و لکن چون از وادی حبک الشی لعی و نصیم در خورد التفات نیست و بران ابتناهی حکمی و فنی نمیتوان کرد شیخ
رحم در غنیة الطالبین سلمه استوار رب العالمین بر عرش برین بحسب فحوائی قرآن کریم بسیار خوب
نوشته و امام ابو حنیفه را از مرجه نشان داده و گفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از او لیا و خفی المذموم
نیست جز فلان و الله اعلم سید در گلستان گفته

بر در کعبه سائله دیدم که همی گفت و میگفتی خوش
من گویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گنا هم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی است یا ترمذی یا غفر الله عنه

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی است ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذ اظهر الحق لهریق معه
غیره و هم وی گفته لیس القلب سوى وجهه و الله قال ای وجهه قی حجت حجت عن غیرها و هم وی گفته
ما وصل الى صرح المحرمة من عليه من نفسه بقية

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم است مقامات علیه و حالات سنیه داشت جامع گفته خرق الله سبحانه
صلی یدیه العوائد و قلبه لا اعیان و اظهر الجمائم لکن فی اصحابه الجید و الردي یدخل بعضهم
النيران و یلعب بالحیات و هذا ما عوف الشیخ و لاصحابه و یعوذ بالله من الشیطان انتی
وی گفته المحرمة الذي اذانی حق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ محمد بن الفارض حموی از قبیل بنی سعید است که حلیمه رضعا از ان قبیل بود و از اهل سمرست
از کبار علماء مصر بود قصیده تائیه او کما بیش بقصد و بجاه بیت است و در میان مشایخ صوفیه و دیگر علماء
خیلی شهرت یافته و جامع جمیع حقائق و دقائق و معارف و مساکل آمده گویند چون قصیده با تمام ساینه بغیر

ما صلح در خواب فرمود این را چه نام کردی گفت روح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوانه
مشهور است که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته وفات او در سنه سیصد و سی و دو بود
شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن قیم و شوکانی در بذالامر او را ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان
تکفیر کرده اند و باجماع نامیده بنابر شیطیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع و لکن الشیخ رفع القلم
عن الثلاثة الذین ہم الجنون فمالنا و طلاء السکاره و من کلامه ص

هنيئاً لاهل الدیر کم سکروا بها
وما شربوا منھا و لکنهم هموا
على نفسه قليلک من جناع حمرة
ولیس له فیها نصیب کلامهم

بر اہمیم جعیری صاحب آیات ظاہرہ و مقامات فاخرہ بود مذہب وی محو کلی و نفی وجود و انکار
چوناداشت است شاگردی اورا گفت کہ دو بیت شنیده ام کہ مرابسیار خوش آید است گفت کہ اسم
وی برخاند

وقائلة انفتحت عروق مسرفاً
على مسرف في تبعة و دلاله
فقلت لها کفی عن اللوم انی
شغلت به عن هجرة و وصاله

شیخ گفت این مقام است و نہ مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت
یا فبیر قد جاءک ذبیر

شیخ محی الدین بن عربی رحم خلیفہ علی جامع است و علی جامع خلیفہ شیخ عبدالقادر جیلانی است وی
قد و یقال ان او حدیث و چوبست جامی گفته بسیار از فقہاء و علماء از ظاہر در وی طعن کرده اند و آنکہ
از نقباء و جماعتی از صوفیہ ویرا بزرگ در شتہ مخوفہ تعظیم اعظم او مدحی کلامه مدحاً کریماً و صنف
بعضی المقامات و اخبار و احسنه بما یطول ذکره من الکرامات انتمی اورا با شیخ شهاب الدین سہروردی
ملاقات و اجتماع افتاده ہر یکی در دیگری نظر کرده جدا شد بی آنکہ سخنی در میان آید بعد ویرا از سہروردی
پرسیدند گفت رجل ملو من فرقہ الی قد صہ من السنۃ و سہروردی را از وی پرسیدند گفت هو
بعض الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم است جامی گوید و ہمانشا طعن بقولہ تعصب است
یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غرض مسانی بتجدد در ترجمہ او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیائے
شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیاء بود ولایت مقبکہ محمدی بر ختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فضوین

آورده و من دلائل ختمیه آن کان بین کتفیه علامه بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ غزالدین بن
 عبد السلام گفتی شیخ نزدیق است انتی گویم علامه شو کافی اولاً قابل بود بکفر کلام او ابداً از چهل سال
 از ان رجوع فرمود و گفت بخش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی الدین در باره او قابل بتکفیر نیست
 و از وی در گذر میکند و الله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت و جدی بالغ و حریص قوی و بی
 متنبیست و بر تقلید مذاهب جمعی لوم و نفرین و این دلیل است بر آنکه هر چه از وی خلافت ظاهر است
 آید حسن ظن آنست که در سوست در کتاب او یا محمول است بر حالت سکر شعرائی در یو اقیست و جواهر قصاید
 توفیق کلام او با ظاهر شریع کرده و بعد بسیار نموده جزاء الدخیر اوقات شیخ در شقه بود فتنش صالح و معصوم است
 شیخ صدر الدین قونوی جامع بود میان علوم عقل و نقل و فنون ظاهر و باطن میان وی و فضیله شریک
 طوسی رافضی اسوله و اوجه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد است جامع الاصول با بخت خود
 نوشته بروی خوانده است و بدان فخر میکرد یکی از پرسید که من این الی این و ما الحاصل فی البید
 گفت من العلم الی العین و الحاصل فی البین تجد نسبة جامعة بین الطرفين ظاهرة بالحکم
 در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و میر شیخ محی الدین بن عربی است هر گاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از
 ولادت صدر الدین و وفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد و صدر الدین در خدمت شیخ تربیت
 یافت نقاد کلام شیخ نیست مسئله وحدت وجود مطابق عقل و شریع از تنج تحقیقات او توان یافت از مصفا
 او نصوص و فلوک و لغات الهیه مشهور است با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت
 نماز خود بوی نمود

شیخ ابو الحسن شاذلی از کبار اولیا صاحب سلسله است یا ضی گوید چون کسی از وی دعای خواست گفتی
 کان الله لك و این کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات است کما قال صلوات من کان لله کان الله له
 وی گفته انا لا نزی مع الحق من الخلق شیئا و ان کان ولا یل فکا لهباء فی الهواء ان فتنه لمر تعبده
 شیئا و گفته لا ینک حکمك من دعاك الفرج بقضاء حاجتك دون فحک بمنجا تاك بحکمك
 فتكون من المحجین این در شقه از دنیا بر فته

عصیف الدین تلسانی ویراننده و کاهن مسوب داشته اند اما سخن او از وادی ذوق و وجدان
 و او را دیوان شری است در کمال لطافت و عذوبت هر که آنرا مطالعه کند داند که از حشر شمه کثر هرگز

چنان زلال صافی بخوشد و از شجره نصیبت ز نهار چنان میوه طیب نیاید قائل بود بوحودت وجود لذت
در میان متقشف فقهاء مردود شد و الله اعلم بحاله و قاله گویم توحید الهی نزد این طائفه آنست که او تنها
در ازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت و نعمت فردانیت موصوف بود و
منعوت کان الله و لحدیکن معه شیء و اکنون همچنان بر نعمت ازلی واحد و فرد است الان کما کان
و تا ابد الابد هم برین وصف خواهد بود کل شیء هالک الا وجهه و نگفت بیک تا معلوم شود که وجود
همه اشیا در وجود او امر و زایل است و حواله مشاهده ایحال بفردا در استقبال در حق محجوبانست و زنی
اصحاب بصائر و ارباب مشاهدات که از مضیق زبان و مکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق
ایشان عین نقد وقت است و این توحید الهی است که از وصفت نقصان بریست و توحید خلایق بنا بر
نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هر دی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده است

ما وحده الواحد من واحد	اذ کل من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعمته	حاریة ابطلها الواحد
توحید ایاة توحید	و نعمت من ینعمه لاحد

امام محمد باقر عینی الاصل حرمی النزول است عالم و شیخ کبیر بود عبده الیقطان و مرآة العجمان و
روض الریاضین و جز آن تالیفات است و اشعار نیز نیکو گفته میگوید در او اهل حال متردد بودم که بطلب
علم مشغول باشتم که موجب فضیلت و کمال است یا عبادت که شمر طهارت و سلامت از آفت قبل و کمال
کتابی دهم درین کشاکش آنرا کشودم و رقی دیدم که هرگز ندیده بودم و در ویتی چند نوشته که از
نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند و شدت قلق و حرارت مرا نشانزدن آن ابیات

این است

کن عن هممک معوضا	و کل الامور الی القضا
فلما التمع المضیق	و لم یضاق القضا
و لرب امر متعب	لک فی عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعصبا

شهاب الدین بن بقول سرور دی مرید مولانا شمس الدین تبریزی است در حکمت مشایخ اشراقیان

متبحر بوده و در هر یک از ان تالیفات رائقه دارد ویران شود بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب باره
سرگوشند آورده که بنی قیمت بفرسیمیا از ترکمانی ستمه یا فنی گفته بدکارها که اینهاست و بدکارانی که
این کار را کنند و بداعلی که مفسدی بچنین کارها گردد و از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجین
فی ملکوت السموات فوجد الله سبحانه وانت بتعظیمه ملان واذکره وانت من ملائکة کون

عربان و من ابیانه

خلعت هیا کلها بجزاء الحی	وصیت لمعناها القدر لیس قفا
وتلفتت نحو الدیار فشا قفا	ربع عفت اطلاقه فتمزقا
وقفت مسائلة فرد جوا بها	رجع الصدی ان لا سبیل الی القفا
وکاها برق تالق بالکهم	بفرانطی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتغییر نسبت کردن شمس تبریزی
گفته حاشا و کلا که او کافر باشد یا فنی گفته ویران خلیل در عقیده و با حقا و حکما و مقید بین مهم داشته اند چون
حکیم سید علما بقتل وی قوی دادند و کشته شده و در شش از دنیا رفت گویند غلش بر عقل غالب بود و با آنکه
عقل پیدا کرد که علم غالب باشد در مثل است که یک من علم را ده من عقل باید

او عبدالدین کرمانی بسی بزرگوار بود و در فتوحات از وی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته
نام وی پیش من میرید که متبع است یعنی در شهر حقیقت توسل بظاهر صوری می کرده و حال مطلق را در صورت
مقتدات مشاهده نموده چنانکه شمس تبریزی از او پرسید که در چه کاری گفت باه را در پشت آسمان می بینم شیخ
گفت اگر بر قفا در نزاری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق است که عارفان
در قفا فی الله مشاهده می شود دوم مقید و آن حکم تنزل در ظاهر هر صیغه یا روحیه مشهود میگردد و مشاهده و
بالبصیرة الجمال المطلق المعنوی کما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوری انتهی گویند وی شاهدان

بود اما پاکباز می زیست

زبان می نگرم چشم سهر در صورت	زیرا که زمینی است اثر در صورت
این عالم صورت است و مادر صویرم	معنی توان دید مگر در صورت

و با جمله چون این سخن باور سازید گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مغایرت پس که نام من

بر زبان آورفت و درین باب این بیت خواند

ماساء فی ذکر الکلی عبیدة

بل سترنی انی خطر ت ببالکا

گر گذرم خاطر خاطر شکفت نیست

خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجامعی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوصالدین کرمانی و فخرالدین عراقی که بطالع جمال ظاهر صوری حسی اشتعال می نموده اند آنست که ایشان در اینجا مشاهده جمال مطلق حق سبحانه و اندو بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبریا نسبت بایشان انکاری واقع شده است مقصود از آن آن بوده باشد که مجربان آنرا و ستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و جاویدان در

حقیض خذلان و اسفل سافین طبیعت نمانده اند اعلم از رباعیات اوست

او حد در دل میزنی آخر دل کو

عمریت که راه میروی منزل کو

در دنیا دون بی وفا میگرد

پناه و دو چله داشتی حاصل کو

شیخ اوصالدین اصفهانی که مصنف جام جم است مرید اوست میگوید

او صدی ثقت سال سخت دید

تاشبی روی نیکبخت دید

سرگفتار مجاز نیست

باز کن دیده کاین بیازی نیست

حکیم سنائی شرنوئی از کبریا شعر اوصافیه تاشم مجدد و کنیتش ابوالمجید بود مرید خواجہ یوسف همدانی است و پنجهائی او را با ستمشاه در مصنفات آورده اند حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان از ذوق و ضوایب و معرفت و توفیق و دلیل قاطع و یرمانی ساطع است همواره منردی و منقطع می بود و از محالطت اهل دنیا معترض یکی از ارباب جاو و جلال را غریمت لازمست او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر بیست و طاعت از آنجمله آنکه این داعی با عقل و روح در پیش خدمت است و بنیه ضعیف دارد که طاقت تفقد و قوت تصدیق ندارد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها از رباعیات اوست

سودای ترا عقل مجر محمل

ای عشق ترا روح مقدس منزل

از دست خست دست بسوی بگل

سیاح جهان معرفت یعنی دل

مولوی نسر موده

ما از پی سنائی و عطار میر ویم

عطار روح بود سنائی دو چشم او

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مرید شیخ محی الدین بغدادی است و هم اولی بود مولوی رودم در بهنگا
که حج میرفت بعد از شیخ رسید وی کتاب اسرار نامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی
گفته نمود منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مرئی او شد آنقدر اسرار تو حید و حقائق اذواق
و مواجید که در غنیات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای بهیچکی ازین طائفه یافت نمی شود پند نامه او
عالمگیر است در سنه ۷۲۰ بر دست کفار تا تار در سن صد و چهار ده شهید شد رحم

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی شیرازی از افاضل صوفیه و اعظم شافعیه بود از علم بهره
تمام داشت و از آداب نصیب کامل مغرب بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانه سونمات هند در آمده است
بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را در یافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و صحبت شیخ
شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریای کرده کتاب گلستان و بوستان جهانگیر است
و تا آنجا قبول لفظ و معنی رسیده که در سنه مختلفه ترجمه گردیده و بهمانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت
آگینش گردیده و به عبارت بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام بهیچکی نتوان یافت
در سنه ۷۹۰ از دنیا رفت سیصد و هشتاد و پنج سالگی بر نیمه شین یا از سر جان برخیزد بر گدست گردنم بنیم و بر خیزم
شیخ فخر الدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهر است در مکتان رسیده صحبت شیخ
بهاء الدین نکریدار یافته در ده اول از چله او را و جدی بهر سید و عالی مستولی شد این غزل گفت

نخستین باده کاندرجام کردند ز چشم مست ساقی و ام کردند

چو خود کردند را ز خویشتن فاش عراسته را چرا بدم نام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد بر فراست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون
آئی و خرده از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعهده او در آورد و در سنه ۸۰۰ از دنیا رفت و در
قهای ابن عربی در صاحبیه و مشق میا سود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است بسی رموز عینیه و معانی حقیقیه را در
کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و سخن وی بر مشرب این طائفه چنان واقع شده که بهیچکس آن اتفاق نیفتاد
بهیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زبانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برود گفت
دیوان خواجہ را جواب گفته ام فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت محرم رطوبت را بدینوش از طفلی لبشکی تمام است و بمبانی

و معانیش زوق بسیار و سیر درهست

این حدیث چه خوش آمد که سحر که میگفت
گر مسلمانی بهمین است که حافظ دارد
بر در میگردد با دوش و بی ترسائی
و ای گرد پی امر و ز بود فردائی

ذكر النساء العارفات الی مداخل الرجال و رفوعات گفته کل ما یدکره من هیاه
الرجال باسم الرجال فقد یكون منه صحر النساء ولكن یغلب ذكر الرجال و باجملا از زمان یکی را بعد
عدویرست از اهل بصرو سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بمو غطت و دعائی او رغبت می نمود
رویی گفته اندوه من از آن نیست که اند و گنیم اندوه من از آنست که اند و گنیم نیستم دیگر هر چه بصیرت
بارا بجهتین بود گفت تا این آیت شنیدم و فی السماء ذکره و ما تعدون هرگز غم روزی نخورم
و در طلسم آن ریخ نکشیدم و دیگر عاذه عدویرست در روز چیزی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند
بجهان خود بسیار گزند میرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بر وزانداخته ام و خوردن روز را
بشرب افکنده دیگر شعوانه است از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از مجتهدات طایفات
و باکیات مبکیات بود و اگر گفتندی ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از
گریه بسیار دوست ترست از کوری از عذاب ناروی گفته چشمی که از لقای محبوب باز ماند و بیدار نشد
آرد و مند باشد بی گریه نیک نمی نماید و دیگر فاطمه نسا بریست در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی
گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یقطن فی کل میدان و یتکلم بکل لسان و من کان الله
علی بال اخرسه الا عن الصدق و الزمه الحیاء منه و الاخلاص له و هم می گفتند من عمل لله علی
المشاهدة فهو عارف و من عمل علی مشاهدته الله ایاه فهو الخالص و دیگر فاطمه بر دعیمت دراز بیل
می برده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکرني پرسید گفت ان الذکر ان تشهد المذکور الذکر
مع دوام ذکر الله فی ذکر الله فی ذکره و یبقی ذکره لا ذکره و یقیفه دست در رفقات در ترجمه وی
اطلاعات کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدا تعالی ترار با می داد که هم مال صدقه کردی گریه گفت

هریت منه الیه و یکیت منه علیه

و حقه و هو سوی له و لازلت بین یدیه

حتی انال و احتظ بهما رجوت لدیه

هذواقل سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلى فوجلاله الابتشيتيه ولا تستقر الكائنات
لظهور صفاته الا بتأثيره بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و
اخذت نفحات بهائم الباب الفحول

ابراهيم بن احمد كنعاني از اوليائرين است شوكانى رحمه الله تعالى كتاب بدر طالع را بنكر او آغازيد
او را كهات نافه است كه اصلاح قلوب قاسيه را رواي مجرب بوده كقوله ليس الزاهد من لا يملك شيئا
انما الزاهد من لا يملكه شي و هم وى گفته يا اخي جد السقينة فان البحر عميق واكثر الزاد فان الطريق
بعيد واخلص العمل فان الناقص يميل ورا بعد از مرگ در خواب ديده و وى در مكانى ارفع از مكان براهيم
بن ادهم است گوينه گفته لو كان منازل الانبياء لا يحلها غيرهم لكان بها ابراهيم الكنعاني و بود
مجاوب الدعوات و او را درين باب بحايات و روايات بسيارست در سلسله از دنيا برفت

ابراهيم بن حسن بيمى زاهد و ناسك و هر بود و در و روع حسن سمت و تواضع و شغال بخاصه
نفس نظير داشت شوكانى گفته هو كان احسنه الزمن و زينة اليمن مع المحافظة على الشرع و الاقضية
برسول الله صله و الاستكثار من النوافل و الادوات في سلكه

احمد بن محمد الجليلي بن تميمه تقي الدين الدمشقي شوكانى گفته شيخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق
ولد في سنة ٢٩٠ و لا اعلم بعد ابن حزم مثله و ما اظن سمع الزمان ما بين عصرى الرجلين بمن يشابهها
او يقاربها و فهمي گفته كانت السنة نصب عينيه و على طرف لسانه و كان آية من آيات الله في
التفسير و كان فاكها الحق لا تاخذة في الله لومة لائم شوكانى گويد انقضت الالسنة بالنناء عليه
الا من لا يعتد به بعده فتنة او حكم ابن مخلوف قاضى بالكية در باره او ذكر كرده و گفته هذا الامام الذي
سمع الزمان به و هو بمثله بهيل چون او را در قلعه محبوس كردند نزد آمدن در سور حسن اين آيبر خواند فضر
بينهم بسوله باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب در سلوك شافى عظيم داشت بحايات
كرامات و روايات بركات او ميش از حضرت در سلسله بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطاء شافى در زمان خود بر زبان صوفيه سخن ميراند شوكانى گفته و هو من قام على شيخ الاسلام
ابن تيمية ثم فبلغ ذلك حكم او مشهور است بحكم اين عطاء الله بسيارى از مستوفيه زمان كهاتى ازان ياد
دارند و بحايات و عظم و روايت كراماتش مينابند

احمد مکر از اهل بیت شوکانی اورا دیده و گفته صار فی سنین عالیة احمد یعنی انه فی مائتہ سنۃ و اربع
 و عشرين سنۃ و نصف سنۃ و مع هذا فهو صحيح العقل و الخواص مستقيم القامة حسن العبارة
 اورا تعلق تام بود و تصوف و مہم شوکانی گفته رایتہ کثیرہ انکاسفۃ و بعد منہ السنۃ تزج و ولد له
 و رایت رجلا اخر علی راس القرن الثاني عشر و قد صار فی مائتہ سنۃ و سبع و عشرين سنۃ و نصف سنۃ
 و هذا العمر خارج عن العادة المعروفة فی هذه الا زمانۃ انتهى

سمعیل حسن شامی از خیار زہادین ست شوکانی را و اجتماعات نفسیہ اتفاق افتادہ سیکویدہ
 اید فی المعارف العلیہ و عمل بما يقتضیہ الدلیل و انصاف فی جمیع مسائل الخلاف فی فیج

فی سنۃ ۱۲۳۲

سمعیل حسن شامی زبیدی علامہ وقت خود بود در جمیع علوم عقل و نقل و با وجود کافایت بود
 در بیان ناگہ آنکہ آنچہ در اول روز سیکویدہ در آنروز زیادتش نمی ماند شوکانی گفته و کان منکر خلدہ ابن حو
 و اتباعہ و بینہ و بین متبعیہ معارک و له فی ذلک رسالتان و قصائد و ترجمتہ لتختل

کرادیس مات فی سنۃ ۸۳۰

ایمن بن محمد و بعد محمد سیزدہ کس بہین اسم بیک نسق بودہ ابن حجر گفته لم یوجد له نظیر فی ذلک ان
 کان ثابتاً ما وجہ نبوی بود و مجاور مدینہ چون خواست کہ از آنجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دید کہ
 میفرماید یا ابالبركات کیف یقضى دفن القبا پر رحیل ترک کرد و بدینہ شہید شد شوکانی گفته و قد سمی نفسه
 عاشق النبى صاحب تونس و عودا و بوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق و مغرب بمن دہند ہرگز از جوار
 رسول خدا صلعم رغبت نکنم و آنحضرت را دید کہ سلقہ باو خورانید و گفت مرا سخنی فرمود کہ بچاکس انگویم آنکہ
 در آخر کلام گفت و اعلم انی عنک اض پس قصیدہ گفت مناس

و ارهب حائل بھیبہ

فرت من الدنيا الى ساكن المحمي

لجأت الى سامي العمار رحيبه

لجأت الى هذا الجناح وانما

ابن فضل اسرگشتہ و ذکر ابو البركات انه رأى النبى صلی اللہ علیہ وسلم بین یدیه هذا البيت

لولاك لم ادر الطريق

لولاك لم ادر الهوى

سمعیل مغربے حنفی شامی بلوغ المرام شوکانی در ترجمہ او گفته و الحاصل انه من العلماء

اذ الخالف المحدث الصحيح شوکانی گفته و كان ذكيا فطنا ساكنا متواضعا جليلا الفهم قوي الادراك
 گویم نام من نیز صدیق است و وی فرزند علی است و من فرزند حسین بن علی و ابلا واسطه تمیز شوکانی است
 و من بیک واسطه و معنادرین طریق که ذکر یافت من نیز رفیق اویم و با همدان توفیق
 صلاح بن حسین عالم محقق و زاهد متعفف از علمای زمین است در راه خدا اندیشه لوم لائم نمیکرد و با حدیث
 مخالفت او با حق مبالغه نمی نمود در زهد ضرب المثل است شهرت عظیمه در دیار زمین داشت در ساله از دنیا
 رفت از دحام مردم برخیزانده او بسیار شد و اسواق را بند کردند
 عبد الرحمن بن احمد الجاجی عالم بود صحبت مشایخ صوفیه دریافته و در جمیع معارف با برآمده در خراسان شهرت
 عظم داشت تا آنکه سلطان روم بایزید خان او را از برای حکم بودن در اختلاف صوفیه و علماء کلام و حکمالمبید
 تا همدان رفته برگشت شوکانی گفته له مصنفات ونظم بالفارسیة ینافس فی حفظها هاهنا تلك اللسان
 توفی بهراة فی سنة ۸۹۰ شرح کافی بود در علم خود و سلسله الزیید و تحفة الامیر و یوسفی زین المعروف است
 محمد بن ابراهیم معروف بابن الوزير علامه عصر و مجتهد دهر خود است در جمیع علوم تبحر عظیم داشت صاحب طبع
 بد و گرفته و قد ترجمه الطوائف و اقره المؤلف و الخالف ترجمه له ابن حجر العسقلانی فی الدرد الکامنه
 و ترجمه مصنف سيرة العراقی علامة وقته بمكة انتهى لکن شوکانی گفته ترجمه او در ردی اصل است
 بلکه در احوال الفهر ترجمه او نوشته آری سخاوی او را ترجمه کرده و تقی بن فهد ترجمه نیز کرده اش کاشته سخاوی
 گوید مصنف فی الرد علی الزیدیه العواصم والقواصم فی الذب عن سنة ابي القاسم و اختصاره فی الرض
 الباسم ابن حجر در انرا گفته مقبل علی الاشتغال بالحديث شدید المیل الی السنة بخلاف اهل بیت اثنی
 شوکانی گفته و لولقیه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر فی العلوم لا طحال عنان قلبه فی البناء علیہ و كذلك
 البخاوی لو وقع علی العواصم لرأی فیها ما یلا عینه و قلبه و لکن لعله بلغ الاستدود المسمی گویم
 منت خدای را غر و جل که این عاجز را و قوف بر عواصم و مختصرش روض باسم و دیگر مولفات بلبلیه اش است بهم
 داده و غالبها موجود عندی و سدا محمد در زیدیه و شیعه آنچه نوشته یکی از کرامات اوست و ما احسن ما قال
 الشوکانی فی البدی الطالع ان فی دیار الزیدیه من ائمة الکتاب و السنة صد ایجا و الوصف یتقیدون
 بالعلی بن موسی الا دلة و یعمدون علی ما صح فی الاممات الحدیثیه و ما یلتقی بها من دواوین الاسلام
 المشتبه علی سنة سید الانام و لا یفخون الی التقلید راسا و لا یشیرون دینهم بشی من البدع التي

لا يتناول أهل مذهب من الذين ذهب من شيء منها بل هم على نط السلف الصالح في العمل بما ينال على كتابات
وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات علم الكتاب والسنة
من نحو صرف ومجان وبيان واصول ولغة وعدم اخلاصهم بما عد ذلك من العلوم العقلية ولو لم
يكن من المزية الا التقليد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة شخص الله بها
اهل هذه الديار في هذه الامنة الاخيرة ولا تجدني غيرهم الا نادرا ولا ريب ان في سائر الديار لاسيما
المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبة ولكنهم لا يفارقون
التقليد الذي هو احب من لا يعقل حججه ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعمله كثير فائدة
وان وجد منه من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كان قيمة وامثاله واني
لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتأخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يتفقون على
تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كل فارق عرفوا من علم اللسان ما يتفهم في
فهم الكتاب والسنة بعضه الى اخر ما قال وفي بيان ذلك قل اطلبوا طلال وارين عبارات دلالة دارو
علماء ومشايخ من درعمل بالظاهرى محض نبودنديكه جمع ميكردند درميان علوم آليه وفنون سننيه وپهينست واپ
نلامده اين گروه سياشاگردان شوكانى رحم على اخصوص اب اين بنده وبعض ياران وفرزندان او وچون در
مذهب ما تقليد احدى نيست در بعض مسائل بيان اين عاجز و حضرت شوكانى وشيخ الاسلام ابن تيميه وحافظ بن القيم
خلافي بوده ست وظاهر آنست كه اين خلاف از راه تصور فهم ما وقت در ايت ماست و باجملة ابن الوزير رحم از مرقم
گوشه گير و عبادت و علم روشن ضمير بود و در معارف و حقائق ايماني و ايماني نظير قوتى هم في شئ

سيد محمد بن ابي بن صلاح الامير امام صنعا و علامه من وشاعر مجيد ومجتهد فقيه ومحدث كامل وعارف فاضل
عالم بود بكتاب وسنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد بتقليد احدى از اهل علم نداشت شوكانى گفته و كانت العامة
توسيه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الاممات الست وسائر كتب الحديث عاملا بما فيها
ومن صنع هذا الصنع رتبته العامة بذلك لاسيما اذا نظره بفعل شيء من سنن الصلوة كرفع اليدين وضعهما
ونحوها فانه يفرق عن غيره ويعادونه ولا يقيمون له وزنا وليس للاتباع في معاداة من كان كذلك العامة
الذين لا تتعلق لهم شيء من المعارف العلمية فاهم اتباع كل ناعى اذا قال لهم من له هيئة اهل العلمون
هذا الامر حتى قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل اما الذين نجحوا في قوا شيئا من كتب الفقه الى اخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده و گفته و بالجملة فهو من الأئمة المجازين لمعالم الدين وقد رايته في المنام في
سنة ١٠٥٠ هـ و هو عشي راجلا و نادى الكلب في جماعة معي فلما رايته نزلت فسلمت عليه فدل اربني و بينته كلام
حفظت منه انه قال لي دق الاسناد و تافق في تفسير كلام رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و سلمت ذلك
عن اهل الحديث ما صالحهم في الاخرة فقال بلغوا بجل ينهم الجنة او بلغوا بجل ينهم النار يدي الرحمن
الشك مني ثم بكى بكاء عاليا و ضمن اليه و فارقتي فقصصت ذلك على بعض من ليد في التعبير و سلمت
عن تعبیر النكاح و الصنع فقال لابد ان يجري لك عاجزى له من الامتحان فوقع من ذلك بعد تلك
الروايات و غرائب كفى الله شرها و توفى في سنة ١٠٥٠ هـ و والده كان من الفضلاء الزاهدين في الدنيا
الراغبين في العمل للاخرة وله عرفان و شعر جيد گویم تا پنج وفات شریفش در نظم چندین بیت محمدی
جنان الخلد قد زکاء و الحمد و بعض او غاد با ما نیز همان اندر شید که ما این هر دو بزرگوار از امتحان و
ابتلا خواستند بجهت آنکه حمایت سنت میکنند و در برابر ادله تقیید مذہب نمی شناسیم و شکایت و حکایت را
از بلده سورت تا ندره و روم رسانیدند و کس حفظ و صون الهی کفایت شر و این را شار کرد و کفی بالله العزیز
القتال و بالجملة سنت الله در باره عباد و غلبه بین بین و چنان جاری و ساری بوده است که هر که داسنت است
حکم میگردد و اقمه طلبان تقلید کیش در پی آزار او میشوند و از زبان و بیان بقصیری از خود درازا صرا
و مال و جاه بگذردم او رضامند نمند خواه این بلا او رسد یا زسد الله عز و جل و لی فی الدنیا و الاخرة توفی

مسلمه و الحقن بالصالحین و احشرنی فی زمرة المحسنين المتبعين

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن الیم علامه کبیر عمده مطلق است در جمیع علوم باجم بود بر اقرآن و مشهور شد
در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حساب بنیمة حق که کان لا یخرج
عن شی من اوقاله بل یشتمل له فی جمیع ذلك و هو الذي نشر علمه و احتقل معه و اهدى و طيعت به على
جل مضروبا بالدرة فلما مات ابن نيمية اخرج عنه و امتحن بحنة اخرى بسبب فتاوى ابن نيمية و كان
ينال من علماء عصره و ينالون منه و ارا مؤلفات مستعم نافع بسیار است و بیشترى از ان موجودند و در ان
فاکسارست منازل السائرین را که از شیخ الاسلام هر وی است شرح نوشت مارج الساکین نام تبحر او در
علم سلوک از ان معلوم میشود و در طالع گفته کلى تصانیف مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر و ان در
ولیس له على خير الله اسم محمول في الغالب و قد میل نادر الی مذهب الذی نشأ علیه و گفته که لا یجوز

علی الدفع فی وجوه الأدلة بالحوامل الباردة كما يفعل غير من التفتن هين بل لا بد لمن مستند في
ذلك وغالبا بجائته الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القليل والاعمال اظنها
سنة اليه بركاته ملازمة لشيوخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالحجاء فهو احد من قام بشراء السنة
وجعلها ابيته وبين الاراء المحدثه اعظم حجة ورأى شيخه في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في
طبقة ان خزيمة مات في الثالث شهر رجب لسنه رضى الله عنه
شيخنا شيخ شيخنا ابو اسطر واحد وروا استثنين محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني
اليما في سبل من علماء الزيدية محمد مطلق آند يار و امام ايمه جمل اقطار فخر خلف بقية سلف صاحب مولفات بنفسه
كلمات غير تناسيه عارف بالمد اصل الى رحمة الله است ترجمه شريفه خود در بد طالع بسط تمام نوشته و جمعي
جسم با فرد ترجمه او در مولفات حافظه پزداخته وي از اولاد خود عليه السلام است و در صفا معروف بشوكاني
شده نسبت بشوكان كه قريه ايت بر صافت يكر دراز صفا و آنرا هجره شوكان گويند و آنكه در اتحات
شوكاني نسبت بقيد نوشته شده پس بجاي قريه انظر قبيل سوا القلم كاتيب اطلاق شده در قاهره مصر گفته
شوكان محسن باليمن و اين حسن از اعظم حصون مي باشد صاحب ترجمه از انجا است و ميان هجره و شوكان
كه هي بزرگ خان واقع است و اين هجره معروف است باهل فضل و صلاح و دين از قديم زمان و در سنج زرين و جوه
عالمی خالي نبوده و ايشان را در دامن حرم جلالني خطيب است و در انجار و سار كبا رگدشته اند اگر چه ستره قريه
و گيرگرو صفا اين نام شوكان شهرت دارند و با حمله صاحب ترجمه در سنه سبع و سبعين و ائمه و الف متولد شده
او را مولفات شديداست و در نظم پديدار است امام شافعي و با صفا و اوراق قاضي القضاة صفا كه وقتي كه ميان
سي و چيل حال بود اما وي اين قصار ابتلاعي انكاشات تاريخ وفات او بعضي ۱۲۵۵ نوشته اند و بعضي ۱۲۵۵ صحيح
ثاني است مخر بطور دوسالچ ريشل از وفات شريفش متولد شده و از مولفات لطيفش قسط عظيم فيوض ظاهر
و باطن در گرفت در اول نيل الاوطار مطبوع مصر و در اتحات النبلاء و ايجال العلوم ترجمه حافظه اش در قوس است
اگر زيادت علم خاين بدان رجوع كن اين مختصر گنايش بسط آن همه فضائل و احوال ندارد و با حمله حضرت وي
قدس سره است و سه سال از قرن دوازدهم و پنجاه سال از قرن سيزدهم در يافته و ذوالقرنين عهد خود
بوده و اين حساب عمر شريفش هفتاد و سه سال ميشود و اعد اعظم از انچه وي در آخر ترجمه خودش تحرير فرموده است
واضح ميشود كه قسطي علمي از ذوق صحيح و وجود صريح و حقه بزرگ از زيارت معارف و حقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو الحكيم الكريم رب العرش العظيم ان يبين ختامه وينيل من خيرى الدارين
 حرامه وليسده فى اقواله وافعاله ويترع حسب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيقول نبيل دقاتك الطريقة
 اللهم اجذبني الى جنابك العلى جذبة يصحى عندها من سكر غزوره وافتح له فوخته يتخلص بها عن خبايا الظلم الى السعاده
 الحقيقية ولا تخترجه من هذه الدار الا بعد ان يسبح في بحار حبك ويخيل ادران قلبه بمياه قربك فانك اذا
 شئت جعلت الرية مراداً

اذا كان هذا اللعبي صاباً على خير ليل فو دمع مضجع

ولست اقول كما قال من قال

وكيف ترى ليل بعين ترى بها سواها وما طهرها بالدمع
 وتلد منها بالحدث وقد جرى حديث سواها في خروق السامع

بل اقول كما قال الاخر

الا ان وادى الخنخى اضى ثراه من المساء كما في اوجاعه دوا
 وما ذاك الا ان هذا عشية تمشت فجوت في جوانبه بردا

واقول

انا راض بما قضى واقف تحت سكره
 سائل ان اخذ بها لخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال

العفو يري من بنى ادم فكيف لا يري من الرب

واقول عجز هذا السيد

فانه اراة بي منهم حبيب حبيب حبيب

واين عمارت صريح دست در حصول تمام تسليم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا وصول بمنازل تقاضى كل
 الله حرا رزقي منها ما رزقته واجعله متاعا ولا اقال الى حين والحق بالصالحين واجعل لي
 لسان صدوق فى الاخرين

ابراهيم بن محمد بن علي التستري رحمه الله تعالى

و احوال ظاهره بود جامع میان شریعت و حقیقت موثر عبادت و خلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن محمد
الشرعی به لطف طبقات الخواص فی ذکر اهل الصدق و الاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء است نوشته
ظهرت علیه الذکرات و تقاروت عنه الاشارات و صحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد در روزی از او
سخن میکرد و برآز بر نمود باز نماند گفت اللهم اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد و گفت
یارب و حق لا برحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما وهبت لی او تعالی زاری او شنید و رد بسط کرد چون
نزد فاشی آمد گفت یا الصلح الی موضع کن او شکستی

ابراهیم بن عبد المعبود بن زکریا امام کبیر صاحب علم و صلاح و عبادت و زهد و ورع است وی آنحضرت را
بنخواب دید فرمود ای ابراهیم بر من سوره مریم بخوان چون باین آیت رسید و ان منکرم الا و اردوها فرمود
نعم الا اهل الیمین گفت که ام اهل یمین فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حسین
گفت و لهر نالوا ذلک یا رسول الله فرمود بضمیر هم علی حده و لا فهم اسمعیل حضرمی چون از نزدیک مزار
وی میگذاشت از مرکب فرو می آمد و زیارتش میکرد و بسجده خود آمده بر بستر خاک دراز میشد و باین آیات
کثیر متشکل مینمود

خلیلی هذا ربع حزة فاعقلا	قلوبکم کما اثر احلال حیث حکلت
و مسائر باطل ما مس جلد ها	و بینا وظلال حیث باتت حکلت
ولا تأسا ان یغفر الله ما مضی	اذا انما اصلیتما حیث صکلت

احمد مجمل عالم کبیر و عارف شهیر است از اولیاء یمین همون او را که امارات بسیار بود روزی نزد او مصروعی
حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ام علی الله تعفرون شیطانش فریاد برآورد و گفت
لا والله لا والله بعد فوت احمد کی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیه خواند شیطان خندید و گفت الایة
الایة والرحل غیر الرحل در نشسته از دنیا بر رفت

احمد صیاد از کبار اولیاء و اصحاب احوال است نفعه بود یکی در خوابش ندانید یا صیاد اذنت تردین نا
قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاهل و الاولاد و انقطعتم الی الله تعالی
وی گفته بعض شایخ گفته اند که در دل من ظهور شد که حقیقت مخالف شریعت است باقی آواز داد ای
فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فنی باطل وی گفته العارف مع الخلق با رکانه و مع الحق بیجانه

و هم وی گفته العارف مفارق لخصمه و هو ناظر نادان و هو صاحب صفت و حاضر و هو القلب اوراق از محبت
پرسید و گفت المحبة حالة مثال ایست بمقالة نقال

احمد بن ابی انخیر شامی از علماء و عرفا رین است بعضی علماء آنحضرت را صلعم در خواب دیدند و در پیملوی
وی مردی نشست فرمود این را می شناسی گفت نه فرمود این احمد بن ابی انخیر است که لم یزل مبتدع است
احمد بکری شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفنی در علوم شریعه بود در تصوف و تراجم احادیث نبویه و ملایح
مصطفویه قضیه یاد دارد وی گفته الفقهاء هم قوم فرعون عن النکل و ما دخلوا من حیث خرجوا و لا
خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوه فریقین و عده اهل طریقین است وی گفته رسول خدا را صلعم در خواب دیدم
و پرسیدم که الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون کدام کس اند فرمود در سه گفته ام کدام در سه فرمود در سه
علم گفته ام در سه قرآن فرمود اولئك اصغیاء الله

علی طواشی از کرام عرفاء و شیوخ اولیاء است روزی برای نماز جمعه با جماعه از اصحاب میرفت بر مردی
منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دشنام دادن آغاز کرد و خواستند که بوی بیاورند شیخ گفت عجب
معه ما یکغنیه در دم آتشی در وی زد و آبرو نیند منطقی نشد تا آنکه بعضی جسم بسوخت صاحب طبقات انخواست
گوید و ذلك مما استفاض بتلك البدل اذا كان علی ملاء من الناس یا فعلی زوی حکایت کرامات بسیار
کرده و اشعار او در سلوک و جز آن نقل نموده

جمال موصلی از واصلان طریقت و صاحب جلالان حقیقت است شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء
ذکر کرده که وی عمری خون خور و دوجان کند و مال و جاه بذر نمود تا در محاذات جوار و روضه مصطفی صلعم یک گور
جای یافت انگاه وصیت کرد که بر سر خاکم بنویسند و کلمه خدا سطر ذراعیه بالوصید خداوند اسکی
قدیمی چند برابر دوستان تو زد و او را در کار ایشان کردی

سگ صاحب کف روزی چند سپه نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم حتی الیاء المین علیک من بیچاره و در دشت ایجاد آواره را از برکت
این قوم بحران گزین و از انظر خاص که بایشان میرسد محجوب مگردان انک علی ما تشاء قدسین
و با لاجابه جدیر سه عمر گذشت بحر می اگر روز پسین ختم بر دولت دیدار شود با کی نیست

مالک دینار از مشاهیر زهاد است و از کلا اعباد خلیفه حسن بصری است سعدی گوید

تر که مالک دینار نیستی سعدی
طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته استی نفس نجی که بگویم هم نه از راه عداوت است بلکه غایت شفقت تا فرادر آتش غضب نسوزی
چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایام نهد و ایام تسعین خواندی بگویی که کاذب
می شوم از آنکه استعانت از دیگران میخواهم در حج وقت لبیک گفتن بنالید که مبادا جواب آید لبیک می
گفته اگر ندانند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بر آید اول من بر آیم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوست دارد
از مناجات عیش اندک بود و عمرش ضائع و گفت هر که طالب شهوت بود شیطان از او فارغ است هر که
او را دیدی در نماز دیدی با خود می گفت انت صنافی بعد از یکسال شی بتماشایرون آمد او را ندانند که دنیا
مَلَک مَلَک ان لا تقب بمسجد برگشت شی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در
ریج و تعب افتاده و گروهی رخت میکشد گفت نجاه المحققون و هلاک المقلون بقیامت نیز چنین خواهد بود
وقتی زنی او را گفت ای مرا فی جواب داد بخت سال است که مرا کسی بنام من بخواند الا تو یک دانستی که
من کیم بعد از مرگ او را در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا امتحالی او میدم با همه گناه اما بسبب
حسن ظن که بخداوند دهم و بگمان نیکو که بوی بدم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قیصریت و صفی پرده وحدت است او را گفتند یکی را ازین پنج نماز نمازی فوت شد و نمیداند
که کدام است چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل است او را ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا
باید نمود وی در گوشه نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوشش مباد و هر که با تو انس نیست با همچین
انسان مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از حقیقت گفت زبانه عجمی است اما دلم عربی است درویشی گفت
او را دیدم در مرتبه عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجایافتی آواز آمد آری عجمی است اما حبیب است

فضیل عیاض عارف مشهور است در ابتدا حال بر زنی عاشق بود هر چه در راه زنی می یافت براو صرف
میکرد و نماز میکرد و این آیه می خواند و اخرون احترام و این همه خلط و احوال صالحه و اخو سینار و زنی کاروانی
از یابان میگذاشت در میان آن حافظی این آیه برخواند المرأی اللذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله
وما نزل من الحق گویا تیری بر جان او آمد گفت آن وحان فتاب و اناب شی مارون رشید در خانه
او رسید این آیه میخواند ام حسب اللذین اجترحو السیئات ان یجعلهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات

سوا عیاهم و حاکم ساء ما یحکون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت است چون دست او
 بر دست فضیل آمد گفت ما الین هذ الکف لوی بخامن النار در عرفات از و پرسیدند که حال این خلا
 چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل در میان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
 و اخبار می گفتم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
 از وحدت بود فضیل گفت پیشی که امشب بود و تبا نه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو هم شب
 در بند آن بودی تا بخی گوئی که مرا خوش آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نگویم که پسندیده خاطر
 تو آید پس یکدیگر از خدا استعالی باز ماندیم تنها بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
 بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم و موافقت کنم گفت بخدا که این بوحشت نزدیکتر است و نیامده
 از برای آنکه مرا بدروغ بفرستی و من ترا فرییم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب
 شدند در هرگاه تکلف از میان بر خیزد گستاخ با یکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی گفت ارباب
 متصرفون خیر ام الله الی احد القهصار وی گفته هر که را خدا دوست دارد اندویشش افزاید و هر که را
 دشمن دارد دنیا بروی فرخ گرداند الله هو الخیر الدنیا و الدنیا کبرهنا و هر که از خدا ترسد همه چیز از و برسد
 ابراهیم و هم سید الطائفة جنید بخدای او را صفات القلوب گفتی و امام ابو حنیفه و اموالنا و سید ابراهیم گفت مریدان فضیلهای حق
 او را گفتند و انتم حق شنوی چرا حدیث نمی خوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشده ام و الله را اس اهل عبادت گویم شاید آنچه
 مرید المعنی باشد و دنیا بلفظ کتب حدیث موجود نیست بعضی میگویند قبر او در شام است و برخی میگویند در بغداد و سلسله ادبیه
 از دست و حذیق مرعشی خلیفه اوست وی گفته پانزده سال سختی و شقت کشیدم تا انداخته یم کن عبادا
 فاسترحت یعنی فاستقم حکا امت او را چون واری از غیب فرو آمدی گفتی کجا اند لوک دنیا ببینند
 تا این چه کار دیار است و از ملک خودشان ننگساید و هم وی گفته هر که دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
 نشان آنست که در بر و بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
 کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و ازین شهر بآن شهر میگریزم
 و ازین کوه بآن کوه تا هر که مرا بیند پندارد که حامل پا و سواس دارم تا باشد که دین از دست بماند نگاه دارم
 و بسلاست از دروازه هر گز بیرون روم محتشم از و پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطلان دنیا
 گذاشته ام و عشق بر این خواستاران هستی و در بخوان ذکر خدا گزیده ام و دران جهان تقای خدا میگویم

پرسید چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت پیش نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم
پرسیدم تو از کجا میخوری گفت این علم بنزدیک من نیست از روزی دهنده پیرس مرا باین فضول چه کارست
ازو پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود لرزید و بر خاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات
والارض الا آتی الرحمن جدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بنده اویم او حق
بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم توانم که گویم کجی از وی وصیتی خواست گفت بسته بکشتی یعنی کیسه و کلاه
در بند یعنی زبان وی بصحرارفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی که ام طرفت اشارت بگورستان کرد
ابو عبد الله مخزومی از قدما و مشایخ است از طبقه ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه است صد و بیست سال عمر فیت
پیوسته در سفر می بود و دائماً احرام می داشت و هرگز جامه او چرکین نمیشد موسی او نبی بالید گفت هر که دعوی
بندگی کند او را هنوز مرادی بود دروغ زنت بندگی آن زمان درست باشد که از مراد خود فانی شود و گفت
در ایشان راضی ایمان حق اند برکت ایشان بلا از خلق من دفع میشود و گفت منصف ترا از دنیا ندیدم تا که او را
خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتابی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبانروز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل
دیدم گفتم کیستی و کجای باشی گفت تقوی ام در دل اند و هشتاکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی
و کجای باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می باشم گویم اعمال هر چند در اینجا اعراض اند اما در اینجا جواهر گردند و
موزون نموده شوند پس اولیاد را گاهی در مقام عالم مثال مینمایند و بر حقائق آن اعمال می آگاهند وی گفته پیغمبر
صلی الله علیه و آله خواب دیدم گفتم چه دعا کنیم که دلم نگیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت گویم لفظ حدیث
باثر چنین است یا حی یا قیوم بر حتم استغنی لا تخلف الی نفسی طریقه عین واصلی شانی کلمه و باجمله این کلمه مبارک را
اثر دادیم که در هیچ شیئی نیافتم بلا از گفتن او دور شده و سرور ما از راندن او بر زبان تقدیر وقت آمده
کتابی گوید تصوف همه خلق است هر که را خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین است
و توکل در حقیقت کامل شدن یقین است و گفت ورودی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم طبعیت
فاضلتر از عبادت است گفت باد صبا مخزون است در زیر عرش چون صبح بد باد صبا بوزد
تا ناله استغفار برساند

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره فرید ابو محمد رویم است گفت رعدا و قسم است رعدا و

و رضا از و رضا و در تدریس و رضا از و در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که هر کس را
 بخاک گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقه خامسه است شافعی مذہب بوده امام زمانه خود بود در انواع علوم
 وی گفته التوحید الا حاض عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین طنج و غیر جمعا دیده بود
 لقمان سرخسی قدس سره در اول حال صاحب مجاہدہ بود تا کہ حالی بر او غلبه نمود کہ عقل برادر بود مجذوب
 شد از وی پرسیدند این چه حال است گفت هر چند بندگی کردم بیش می بایست در مانندم گفتم خداوند پادشاه
 مجاز را چون بنده پیر میشود آزدش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزد من آزدی
 شنیدم کہ آزدت کردم و نشان آزدی آنست کہ عقل از و بر گرفتار آزد عقل را جانیست در وقت مرگ یکی
 او را گفت بگو لا اله الا انت بسم کرد و گفت ای جوانمزد ما خرج داده ایم و هدایت گرفته ایم و باقی بر تو سپردیم
 شیخ عبدالنضر اضراری از فرزندان ابی ایوب اضراری است با اخف بن قیس در خراسان آمد و در هرات
 از سکونت فرمود و از مویطت و هدایت هرات را گلزار نمود از اینجا است کہ مشایخ هرات را با شیخ اضراریان
 گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد رساله او مشهورست و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار بگوید بنده
 من از عرش بگذرد خنده من و گفت کاستی اگر چه تلخ نیست ولی از بوستان است عبداللہ اگر چه مجرم است
 ولی از بوستان گفت التصوف هو الخلق ابو سهل معلو کی گفته خلق اعراض است از اعتراض مناجات
 وی در رساله عجیب نمکی و شورست دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبداللہ کلبی است خلیفہ شیخ ابوسعید ابوالخیر است بتزئیت باطن و در ظاهر
 مرید ابوطاهر فرزندان ابوسعید مذکور بود ابوسعید و قنفط و صیت کرد کہ ترمین بوی و هید ابوطاهر آرزو کرد کہ این ولایت
 ولایت نصیب او شود گفت این کار باز زور است نیاید آنرا بدیگری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباست
 زدند و آن احمد جام بود کہ با اہل فسق خراباست بود

مناجاتیان و کر خوان من اند خراباتیان خود ازان من اند

وی امی بود در دست و دو سالگی توبہ نمود

توبہ از بادہ در ایام جوانی نمودم اولی مستی من بود کہ ہشیار شدم
 در جہل ساگی حق تعالی اورا علم لدنی عطا فرمود کہ ما تصنیف کرد در سراج السالکین نوشتہ اکنون شصت
 و دو سالہ ام کہ این کتاب تصنیف کردہ ام و صد و ہشتاد ہزار کس بدست من توفیق توبہ یا قہ گویم جان السیر

این چه دولت است که او را دست بهم داده آنحضرت صلم می فرماید که این یصلی الله علیه و آله و سلم است که من
حسب النعم وفات او در سنه ۶۰ بود

سالار مسعود خاظمی در مناقب الاولیاء نوشته وی از اولاد محمد بن خفیه است در شتر معلی خواهر
سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را تیر تیغ آورد بقیه گریخته بقنوج و در پناه راجی اخیال
آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند و عیال خود دستر معلی را با جمیر طلب داشت ۲۱ رجب سنه سالار مسعود تولد
شد تولد ناصر دین تاریخ است چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد و اموال و اسفند گرفته بغزنی رفت مسعود
در هندوستان ماند و اکثر مواضع فتح کرد و اموال بسیار و سپاه بسیار بهر سید رای میپال که راجه دلی
و پیشش گویال جنگ عظیم کردند از دست گویال زخمی بر مینی سالار مسعود رسید و دندان هم شکست گردید اما
فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد شیخیست مردم هر چند گفتند که برخت دلی نشین گفت مطلوب بر اقبال
امر الهی است نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند و بقنوج بر لب آب گنگ دایر لشکر کشید اخیال بن نیاز مندی
پیش آمد و ملازمت نمود و بخد مت را هدایای ممتاز گشت سالار در ریاء عبور کرد و اکثر رایان اطراف را شکست
در اطاعت اسلام آورد و در سنه ۶۰ اشعنان بجهت لشکر بهراج رفت و فرمود از خیابوی محبت می آید استقامت
نمود و سورج کند که معبد عظیم کفار بود بهم نموده باغی عظیم بهار است رایان بدرایان جنگ عظیم در میان آوردند قتل
دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۳ رجب سنه تیری بر شرک سالار مسعود رسید کله شهادت گویان شربت
شهادت چشید و در همان باغ دفن شد و رواج بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجہ معین الدین چشتی در سنه
در اجیر در وقت رای پتور اقامه فرمود و اسلام را از سر نو تازگی بخشید و بعد از آنجا انتی جا بلان هندوستان
سیله بهراج میکنند و شرکها و کفرها با گور آن شهید میان می آرند و آنچه از برای همه اولیاء تصرف ثابت میکنند
همچنان اعتقاد مشرکان و ارادت کافران بجناب او نیز دارند و وی و جمله اولیاء بهر دل ازین کات و راند
شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزمست از مریدان شیخ غار بن یا سرو او شاگردان
تلاذه جمعی سنه در زمان طلب علم باهر که مناظره کردی غالب آمدی چند آنکه بطا منکبری لقب کردند بعد طامه
اقتاد کبری ماند و او را لی تراش از ان گویند که در غلبه حال بهر که نظری افکند ولی میشد با فرخ جامه خود با و پوشید
و گفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا صلم بخواب
دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو انجناب گفتم بتشدید یا تخفیف فرمود شد و دستم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجربید اختیار کردم وی پادشاه را بدو عاود تا چنگیز خان بر او خراج نمود و خلفا و خود را گفت ببلاد خود ما
روید که آتش از سمت مشرق فروزان شده است تا مغرب خواهد سوخت درین است همچو این فتنه واقع
نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا منفع گردد و فرمود بلا مبرم است دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیایند گفت
ما حکم نیست همین جاشمید خواهیم شد خلفا و بلا و خود ما رفتند چنگیز خان و کفار مغول در خوارزم در آمدند
خوارزم شاه بگریخت کشته شد حکومت تاراج گشت شیخ مقتدا که در چند کفار آتش پرچم کافری بر کشید
تا گاه تیرضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند
تا که آنرا بریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سدر را میگویند مولوی روم گفت :
ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نه از آن مفلسکانی بزلاغر گیرند
یکی دست می خالص ایمان نوشند بیکه دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هشتاد و هجری بود مجد الدین بغدادی خلیفه اوست
شیخ علی ابوالحسن مغربی قدس سره وی گفته در مناری گفتم آتی ترا کی شاکر باشم نه آید وقتی که غیر خود را
سنگ علیه نه بینی گفتم چگونه که تو بر انبیا و علماء و ملوک انعام کرده آواز آید اگر انبیائی بودند راه از که می یافتی
و اگر علمائی بودند اقتدا بکه میکردی و اگر ملوک نمی بودند ترا مین که کردی پس این همه نعمت من است بر تو نه
مقالات اوست رح باید که خوشی تو بیافتن مراد و بر آمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عرض
حاجات باشد و الا از مجربان باشی و فالتش در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد

محمد روم آخی جمشید را جگری سالک صاحب جذب بود گویند ارشاد از شاه شرف بوعلی قلندر یافت بعضی
میگویند خلافت از محمد و همایان داشت در اصل از قدوائیان اطراف کهنه بود از طرف پادشاه منصوبی
داشت ترک کرده بجا بده و ریاضت پرداخت و فوات او روز چهارشنبه دهم شوال در سنه هشتصد و چهل
و دو و بوقوع انجمامید را جگری محله است از شهر قنوج مدفن او انجم است وی صاحب لفظ است و والده محمد روم فی الدنیا
عنه در مجموعه ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجم این است که وی گفته او تعالی هرگز جالبی را ولی نگرفته و در
کتاب خود گفته و اعرض عن المجاهلین پس اعراض از صحبت جمال واجب است
صحبت بدکاره تبه می کشد و یک سیه جامه سیه میکند

و هم وی گفته رجل و نصف رجل ولا شئ فالرجل الی اصل و نصف الرجل الطالب ولا شئ طالب الی دنیا

گفتند خالص صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زنده در اعمال پیروی او کند
و این پیروی صلعم فرموده است ازان برای روزی تجاوز نماید و همیشه بر جاده سنت مستقیم باشد و اگر یکی بر روی
دریا می رود یا در آتش در می آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض اندر گذارد و ترک میدهد یا سنتی از
سنت محمد رسول الله صلعم نقض میکند بداند که او شیطان و ضال مضل است و کرامت نمودن او مستدراج است
و در دعوی کذاب است انتقام الصوفیه الجملۃ فانهم لصوص الدین و قطع طریق المسلمین
جنگ و جال از درون و رنگ بال از برون دام دروان در ضمیر و مرشایان در خطاب

او را در دم دنیا سخنها بسیار خوب است و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی
باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نکرده و از وی فی قلبه حبه من محبة الدنیا کالاذیقه حلالة
محبوبی لان الملوث لا یصلح للخطیق القدسیة والحضرة الربانیة

خمار عشق تواند در باغ ازان باقی است که صورت لمن الملک بهر زبان ساقی است

بسته جان من در دست صوفیه است و متعل این طائفه علیه ما روایت نکرد و گفت در خود شہوت آن می بینم اگر شہوت
در خاموشی بینم روایت کنم او را گفتند بغدا و عتد شده است بلکه بیشتر حرام است تو از چه میخوری گفت از همین
که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاهاه تراز دستی و کسیکه خورد و
نخندد و با کسیکه خورد و گریه برآورد و حلال اسراف پذیرد و دهم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را
حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرادوست گرفتاری گفته سیاحت کنید آب
چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت ایام میزد
و نیمه شب مرا مباح گردانید و با جمله وی خلیفه جنید بغدادی است مولدش مرد و مسکنش بغدا بود و هر گفتمند
که با تو کج رویم گفت بسه شرط آنکه زادگیرییم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوی رسد
رو نکنیم گفت پس توکل بر زاد جاییان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم است چرا و عطف نمونی گفت خدا بزرگتر
از ان است که پیش کسی که او را نداند یا دکنیم وی گفته سخت ترین کار ما سه چیز است سخاوت در تنگدستی
و زرع در خلوت حق گفتن پیش کسی که از و ترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
خواستن و مردم را بد گفتن و بیهانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین مرتبه رسیدی اما علت آن اگر مصلحتی
 امام اعظم ابوحنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد همچنان در دین و عبادت امام سالکان
 توجه بقصد حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک تضامتن شد و شکایا مانده یکی از ظلمه باید و گفت مرا
 قلمی تراش گفت تراشتم گفت چرا گفت ترسم که از آن قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروالذین ظلموا
 وادوا جهنم کو وکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کو وکی گفت افتادن من سهل است اگر بغیر تنها
 باشم اما تو گوشت را اگر بایت بلغز و همگان که از پس تو آیند بلغزند و بر خاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد
 و یاران گفت زنه را اگر شمارا در مسئله چیزی ظاهر شود و این روشن تر نماید در آن متابعت من نکنید و بتقید
 من تحقیق خود را عین شیخ عارف فریدالدین غطار گفته این نشان کمال انصاف است تا لاجرم ابو یوسف و غیره
 بمال دل در مسائل مختلفه استی گویم برین اساس خفی کسی است که اتباع دلیل میکنند پیروی قائل و قیل مردی
 از حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت خواهیم که دختر تر ابطال جهود بد هم وی گفت تو امام مسلمانان
 باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهود وی دهی من خود هرگز ندادم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو
 دختر خود بجهود وی بدهد آخر در حال دانست که غم از کجاست قویه کرد و از آن اعتقاد برگشت گویند علیه عجلت
 را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده است وی اشارت کرد به پنج انگشت چپ کس پیورش نخواست گفت
 از امام پرسید گفت باین آیه است ان الله عمده عالم الساعه و یزل الغیث و یعلم ما فی الارحام
 و ما تلد ی نفس صا ا تکلم خلد و ما تلد ی نفس بای ارض موت ساعه را زنی گفت پیغمبر صلعم را در خواب
 دیدم گفتم این اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفه گویم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود که تقدم و متاخر او
 بسیار و مجاهده او پیشی است پوشیده نیست
 حکم بر او در پیش شافعی سلبی وی شعبه شجر نبوی است و شجرهستان مصطفوی شیخ غطار میفرماید هم کرم جان
 بود و هم جواد زمان هم افضل وقت در هم علم هم همه جده الامیه و هم مقدم الامه ریاضات و کرامات و غیره است
 که این کتابه مثل آن تر اند کرد و پانزده سالگی فوتی دادا احمد بنسل که امام جهان بود و شاگردی او آری گفت
 ما هر چه یاد داریم مابینش او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت شاکلی از گروه توام
 گفت نزدیک آنی نزدیک شد آب دهن خود بگیر گفت تو آدمی باز کردی من او انداختی بی بارون بازید
 مناظره میکرد و زبیده گفت ای دوزخی بارون گفت اگر من دوزخیم ترا اطلاق است از یکدیگر جدا شد و علان

بعد از احضار کردن و هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسیدند وی با رون را پرسید که هرگز بر هیچ معصیتی قادر
 شده و از بیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت و اما من خلاف مقام ربّه و فی النفس عن الهوی فان الحسنة
 فی المادی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمانه وفات کند چه علم خاصه
 آدم است و صلوات بر او و آله و ائمه و ارحم الراحمین او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر سر
 نشانده و زور و موارید بر من افشاند و رحمت کرد

احمد حقیقی امام سنت و مقتدای ملت است عطار قدس سره فرمود هیچکس او را علم حادث آن حق نیست
 که او راست در ورع و تقوی و ریاضت و کرامت شافی عظیم داشت و مستجاب الدعوه بود و جمله فرق او را
 مبارک داشته اند و از انچه مشهور وی افترا کردند مبرا و مقدس است ذوالنون و بشر عافی و سمری و علی و شافعی
 که شیخی و امثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود و امتحان او در قول و فعل و ثبات او بر عدم آن سرور و مستجاب
 بود و مرگ او هجوم مردم بر جنازه از کلوک در گذشت و الوت گبر و ترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفته احمد را باطل
 و فالتش در خواب دیدیم پرسیدیم خدا با تو چه کرد گفت پیام زید و تاج کرامت برسد من نهاد و تعلیم بر پاشی من
 که دو گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق گفتی گویم او را ندیده بودی جز حدیث و برکت همین حدیث
 رسید بجا نیکو رسید و چندان جهتیدین که در طریقه او بر خاستند در هیچ مذمت معلوم نیست و اگر هیچکس نباشد
 مگر این تمییز و این قیّم از برای موازنه با تمام علماء زمان و اهل سلوک جهان کفایت است خصوصاً وجود شیخ عبدالقادر
 جیلانی در طبقه او و الله اعلم

مالک بن انس امام دارالجمهر است و امامی از ائمه مذاهب در تذکره الاولیاء ذکر او نموده با آنکه پیام بانام
 برده ترجمه شریف او چندانست که این نام متخیل آن نمیتواند شد در اتحاف و جزآن مبسط نوشته ایم ری گفته
 حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در بگین خاتم
 آنرا گفته کرد و بر دروازه خود این کلمه نوشته بود ما شاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده
 و لی اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله و جنت من خانه من است خواستم که هر بار که بخانه درایم این کلمه
 بیاد من آید و بر زبان من رود خانه او در دینه خانه این مسجد بود و مجلس و در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق و فی
 من تمام عمر با سنی و سبک عقلی نمیشینی نموده ام امام احمد گوید این امر عظیم است که جز از مالک دیگری را نبیند
 و این بیت بسیاری خوانده

وخیر اهل الدین ما کان بسنة وشر اهل الدین ما کان بالبدايع

در اتباع سنت و سند ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خدا وی گفته لیس العالم بکثرة الروایة انما هو نور
یضعه الله فی القلب و این کلمه تحقیق دارد پس عمیق تأمل و روشن شدید خواست تا بخانه او آمده اطفال او را
روایت موطا کند گفت العالم یونی و لایاتی شافعی شاگرد او است و احمد شاگرد شافعی است عتبه شافعی در خواب
دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم و فقه افزون بود بمرد چون آنشب در شهر و نیز شب وفات
او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چیست گفت دوستدارم که فتوی نمیدادم بر هر مسئله که
از رای خود گفته ام مرا از یانه جوی بایست نزد در احیاء العلوم حکایات زهد و سلوک اوبیاری آورده و وی
اول کسی است که در حدیث کتاب موطا جمع نموده و این کتاب او کتابی مبارک قدیم است و همه محدثان جهان
درین باب متطفل اویند رحمهم الله تعالی اجمعین

سید عبد الرحمن بن یحیی بن ابراهیم بن سعد بن عبد الله سبیل در ترجمه او کتابی مفرد نوشته و فتح الرحمن بن قریب
سید عبد الرحمن نامش گذاشته و او را اجازه قیست از برای بنی شوکانی وی گفته العالم باب احل جانی
شفاء و الاخر داء یعنی چیزی نیست که او را صلاح و فساد ی پیش نیاید و بسبب حیثیات گاهی خیرست و گاهی
شر و هم وی گفته لیس العلم بالقلقة اللسان و لا بطول الاطناب و بدیع البیان و لانی الکواریس الکثیرة
و المجارات الشخصية انما العلم ما افادته الملكة التامة و الرسون و کان ما ینفع صاحبه هدایة و یقره
الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب اشارت بسوی علم عقائد است و در قوله و یقینون
الصلوة اشارت بسوی علم فقه و در قوله و نماز قناتهم ینفقون اشارت بسوی علم تصوف و وی گفته السلامة
کل السلامة فی المحافظة الکاملة علی الفاظ کتاب السنة و استفادة العلوم و الاسرار من الفاظها
فذا هو الصراط المستقیم و اما جعل ما فهم من کتاب الله و سنة رسوله و روی بالمعنی هو الاصل الاصل
و جعل الاستفادة منه فترتبة دون المرتبة الاولى و گفته و اذ کربک فی نفسك این را بمعنی قریب
آنست که من معرفت نفسه عرف ربه یعنی هر که نفس خود را بدوشت شناخت ربه خود را بقدر شناخت و من
عرفت نفسه بالفقیر عرف ربه بالثنا و من عرف نفسه بالسنة و التزم عرفت ربه بانه لا تاخذ سنة و لا
نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الراجی التوفیق عرف ربه فمعرفته النفس باب معرفة الله عز وجل
فمن عرف نفسه حق معرفته فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکه هنر بیت سلطان بهادر از بهایون پادشاه بحرین رفت
 شیخ ابن حجر کی هم استاد و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تاحین از باق روح مقابل کتاب جامع
 از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الاکان یصغف کتب الحدیث والی هذا الوقت یصحها و یتبع
 سنن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آزا کم کنند باز یابند
 اتحاف المتقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابی است که خلیفه ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته
 و در آن گفته توفی فی شش و شصت و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین باین در حال و حال وی
 عقد کرده و محمد طاهر قنقی بیج او در عنوان مجمع البحار پرداخته و باجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب
 کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شیط و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد
 سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم است و در عمل آن توقف و اجتناب داشته و جامع سیوطی را
 بر ابواب فقر ترتیب بخشیده گفته اند السیوطی منة علی العالمین و للعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته
 خانه دیدم در روی شیخ علی متقی نشسته و انهار و جدا اول مختلف در صغر و کبر و صحن خانه جاری اند اشارت بهتری
 کردند که این جامع کبیر است و بهتری دیگر که این جامع صغیر است و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله است
 و بجدول دیگر که این فلان مقاله است همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هر یکی را بهتری و جدولی تعیین نمودند
 عبدالوهاب متقی خلیفه اوست ترجمه او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقه ایشان دلیقوت
 اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ ورد
 و تعلیم علم و تحکم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال است و وی گفته طریق طائفت
 که بیست و نین من کل مفید و مفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ شاذلی گفته اند المقصود من فقه الحق
 لا محالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس با طاعت حق موافق افتد نهی سعادت این موافقت حکم خدا طاعت است
 بشکر دارد سه

لزت همه در مناسبت است از شمیر دل شکر کشاید

حی فرمودند بهر علی حسنج که بران اطلاع افتد لا اقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جمله علما آن عمل باشد
 این معنی را از دست نباید داد وی گفته ازان باز که با صرة مارفته است عجیب حضوری نصیب باشد و مستر و مرموز
 اینچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قدم بیکه مضطرب چون بخت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکبار گفتند و فرمودند احمد سکه باری بمشاهده آثار و ملاحظه آثار آنحضرت صلوات
شربت شد و این دو بیت فرو خوانند سه

یا عین ان بعد الحبيب و دارة و نائت مراحل و شط مزاره

فلقد ظفرت من الزمان بطائل ان لم تراه ففنه انشاره

و در وقت وداع پیر این خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقه شیخ عبدالقادر است و شمار بخدا

سپردیم و دعا و وداع خوانند سه

دلی از سنگ باید بسر راه وداع که تحمل کند آن لحظه که حمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو من يتفق على ولايته و جلالة شأنه شیخ عبدالحق گفته و علم

پایه اجتهاد داشت و با وجود آن دالم نظر در کتاب یگماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکرد سه

ازین العابدین خفید است وی گفته و بعضی مجالس معتقدان ابا بکر افضل من علی و لکن المحبة و الانجذاب

شیخ الخروسی گفت مواهبنا کلها علی یدئ سیدنا علی هم می گفته معتقدان الفضيلة بین الاصحاب علی ماذکره

العلماء و هذا هو المذهب و لکن للقوم ذوقا و حاکا آخرین دن و یدرکن به اشیاء

ابو بکر بن سالم یعنی حضرمی هو من جمع بین العلم و الحال و الولاية و السيادة که کلام عال و اشعار فائده نیا نی

عن حاله و مقامه و می قصیده ابن فارض اعارضه کرده و در آن گفته سه

فلو لا وجود السرما كان كائن فتمت بذاك السر كل البرية

فمسك بنا و الزم دقاوق حسننا و ذرني بصرف الودستعذ بوزني

ولي شرف بالمصطفی سید الوری بنسبته فقنا جميع الخليفة

وصل علی الهادي النبي و آله و اصحابه و التابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحسن احم از اکابر علماء و عرفاء مدینه نبویه است پس او فوت کرد و گریستند وی گفته ای پدر گریه

مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق است و این آیه برخواند اما الزبد فین هجاء

و اما ما یفیع الناس فیمکت فی الارض شیخ در زوالتیقین گفته اکنون چون باین آیه میرسد گریه میکردند و قصه

فوت پسری آدمی آوردند

شیخ محمد بهمنی از دیات معصرت و از دیات عصر بکه معظمه توطن کرد شاگرد رملی شاگرد سیوطی است

وی میگفت که محل من را کثرت احادیث است از صحاح و در مسائل فقہ اجتہاد و استنباط کردی
 شیخ نجفی مغربی متوطن مدینه منوره شیخ عبدالحق دهلوی اورا بعد از تکیه عربان دارند بگفت که انصاف نام من حکم
 فرمود سبحان الله لست انت من تنسی در زاد القیقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و نخلان غریب
 می گفت در پیش باب کعبه یا نماز را زکریا خواب میکرد گویا که خانه پدرش هست از مشاهد او حالتی عجیب و ذوقی
 غریب دست بهم میداد بعد گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزد و میگفت ششم دوی بخواب بود
 خوش آنکه ز می مست شوی به خیر افتی پنهان ز تو من بوسه زخم آن گفت پرا
 و بعد گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آن مقام شریف طواف نیم شبی است و تجلی خاص و عظمتی مخصوص در روز
 آن مقام می افتد که تغییر از آن جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که می باشد در حال آنجا که مدرک میگردد
 و مشاهد می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا دانند که در آن در و دیوار عظمت
 نمانده اند و ذلک عظیم است گویم درین فصد این حقیر نیز به زبان حضرت شیخ رحمه الله تعالی است در حالت طواف
 نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا بامر آخری دیگر زنی بود غالب آنست که از دیار
 یمن بود ضعیفه کبیر سن در وقت دعا گریها میکرد و شوقا مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر عیشتی
 بود که بحر می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب با کعبه در سخن بود و الله اعلم شیخ
 عبدالحق دهلوی گوید مدینه مطهره از حبس مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آن مقام و ساکنان آن بلده عادت
 فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسار است و وجود مجاذیب در بکه معظمه بسیار و با وجود آن مردی یمنی بود مجذوب
 شکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در آن مقام شریف می باشد جامه را از بدن برکنده در یکا زار
 میگشت و در مسجد شریف می آمد و نخلان غریب با دایهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص
 بر رعایت ادب و حضور و توجه بجناب نبوت صلی الله علیه و آله و اشاره بجهه شریفه میکرد و میگفت هذا رسول الله صلی الله علیه و آله
 جالس فیه و حاضر فیکم و انقرین یدیه فتاد جوامعه و مشاهد ما جلاله هذا رسول الله هذا چنان مینمود
 که گویا بخت بصر آنحضرت را می بیند و با بطله بچکس ادر مدینه منوره اشارت بجناب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می نمود
 و در محاورات غیر هزار رسول الله و زانی السدیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکند و روزی از تره فروشته
 می شنیدیم که میگفت و ترهای خود را آب می پوشید یا بر کاه النبی تعالی و انزل فی کاه النبی و جنازه میت را
 بر در حجره شریف می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور وقت

خطیب است که خطیب در آئین خطبه روی خود را اگر دانیده بجانب آنحضرت مسلم می بیند و میگوید هذا الله جل جلاله
 قال گویم آنچه من شنیدم از خطیب این لفظ است صاحب هذا القبر المطهر والمرفق المعطر واندان
 وحق آنست که اینجا هر چه گویند گزشت و آنچه بسیار سرانید مختصر باین بود اعی صلی الله
 میرز که با اصل وی از هندست و نشو و نما در بلادین یافت بعد از آن بکه معطر شتافته و توطن گزیده
 و با فادۀ علم حدیث شریف کمر بسته کی او را پرسید چه سرست که حق سبحانه دلمای خلایق را بر جوع بجای کعبه
 داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افرادیه و ارواح جزئیه
 از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از آنست که تمام عقول و قلوب را میلان بخروج
 بسوی اینجا گویم

ز جام مهر و دیچو ماهستی بقدر وصل شود محو یا هستی

اجی نظر اندیشی از مرز مملکت در مکه معظمه ساکن بود وی گفته درین مجال مکه معظمه و نواحی
 آن که می بینند بار بار نهاده اند که آسمان طاقت برداشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این عظیمه
 مکه است لا اله الا الله و لا اله الا الله ای تل کهور و تل کهور سکونت این مقام مردم را پست و پامال کند و از هستی او
 چیزی باقی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار اینجا محو و متلاشی میگردد و لایا
 در اینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا عقاید را درین شهر آن تنزی و تنزی نبود که در جاهای دیگر است
 مولانا فطرس شیرازی از صلوات وقت خود بود و عالم بعلم و دینیۀ تمام عمر زهد و توکل و عبادت گذرانیده
 و وقت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات و حقه اوقات و وظائف را قبول نکرده یکبارگی در
 بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک است و همچنین اگر کسی پیش ما
 چیزی می آرد چنان مکرده میناید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کار در حلق را ندانسان ترازان میناید که زر
 در دست نهد یکبارگی ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
 شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بلازمست مولانا رفته شد گفت
 که از شما بوی تعصب می آید و واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
 تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما اینست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل است
 ابوحنیفه و شافعی را نیز میسر علاوه فقه و اجتهاد

عبدلکرم هندی از اصحاب علی متقی است و شاگرد این بزرگوار در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال
میگفت اعمروالناهد الکلام را نشنیده بود و مرد خدا از بیخکس طبعی و با بیخکس کاری نداشت
بهشت اینجا که آزاری نباشد کس را با کس کاری نباشد

برای خدا درس داده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسخه مشکوٰتی بدست خود بنمایست و صحت نوشته و در
ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس از آن استفاده نمایند انتساخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاریک کرده
این شکوه است میدارم که خدا کتالی مرادمان بخشد مات فی سنة ۹۹۹

میان خدا بخشد کنی نقیه هندی ست پنجاه سال مجاور مدینه منور بود اندا فردا این راه مردمان این
طریق است شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملانی را همراه گرفته ملازمت او رفت وی همان لفظها را بگوید
کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجیب چیست موثر و ربانیده سر بالا کرد و بگوید
تمام گفت بلی بدی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و مسکینان که حالت ذال
نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند دوست و پای زنند تا اگر سرگرمی در وقت پیدا شود مثل سیکه اشتباه
طعام غالب ندارد و اچار و مانند آن بخورد تا با داند آن رنجی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شصت او دست
افتاده است زن را بر زیور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجا یافت شود
بی حیل و تکلف پس باین چیز یاد ارم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبه حال سربرز
وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزان جواهر آمده آید معمر باشمید

شیخ احمد شناوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی است جامع بود میان علم شریعت و حقیقت
علم حدیث از شمس رملی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الدفر قریوشیده و بدرجات عالیه رسیده
وی گفته لو کان الشعرانی حیا ما وسعه الا اتباعی و هم وی گفته عهدنا بحفظ وان لم نحفظه اننا لعین
فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قول بیعت را در عرف متأخرین اهل حرمین اخذ نمود گویند یعنی هر که مشایخ نسوفیه
بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقچه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود و روزی در حجره خود
خفته بود و زنی را دید که بر دیوار حجره میرود و حکم شرع خواست که او را بکشد شود و وحدت این داعیه را متصل است
باز خواست که او را بکشد باز شود و وحدت آن داعیه را متصل ساخت باجمله میان این دو خطر و سزد و شد
بآخر امتثال شرع را مصمم ساخته سگی بجانب او انداخت آن سگ خطا شد و در بغل بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الاميرين شيخ احمد قشاشي عقيب اين بحايت گفتم اگر من اينجا می بودم هیچ
توقت نیکردم و سر آن دزد را بسنگ می کوفتم شيخ احمد ولی الصد بلوی گفته مراد قشاشي آنست که وحدت است حقیقت
بوجهی واقع است که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکی
فواره فیض خاصی باشد و مظهر استعدادی خاص آید آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد و حکم
شرع در ضبط احکام این کثرت است و مشهور کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاممت نمکند و نه کثرت و
وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی مسئلته و دفن بالبقیع

شيخ احمد قشاشي دی پسر محمد بن یونس است اصلش از قریه دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ
و قشاشي از ان گویند که برای ستر و اخفاد مدینه قشاشه فروختی و قشاشه سقط متلع را گویند چون دوات
پوش کهنه و مانند آن وی امام است در علم شریعت و حقیقت چون دحقیقت سخن گفتی آیات و احادیث
نیز را مبرهن کردی شنای چون او را دید گفتم مر حبا من جاء یقتبس منا علوماً بخطوی یافته شد الذي
یتحقق وجدانه ان الختمية الخاصة مرتبة الهیة یزل بها كل احد حسب قوته و زمانه حذر منقطعة
ابد الابد الى ان لا یبقى علیه الا ارض من یقول الله الله لعدم خلو المراتب الا الهیة عن القائمين بها
سید محمد بن علوی بوی نوشت رایت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لی سلم علی اجل القشاشي و بشرة بالشفاة
و فردای آنروز آمده گفتم رایت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لی سلم علی اجل القشاشي فقل له
انه جلیسی فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات در میان آمدی گفتی سخن لا مقام لنا من اهل یثرب
و قل قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان و آنکه وی بر قدم حضرت خاتمت
صلعم کی از عجایب روزگار قشاشي آنست که قرآن شریف تمامه در سنام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود
و همچنین مقدمه عثمانویه در فقه الکبیر شيخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت بدم خطور شد که کاش این
معامله پیش از بیوقت بودی قشاشي بمن التفات کرد و فرمود لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا ادر اگر به
و مثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که بر خط فقههای زمانه بودی و نه بر
وضع زبانه متشکفه بلکه بر طریقه توسط و بی تکلفی که هیچ سنت همانست و هرگز بخانه امر از قبی و اگر ایشان بخانه
وی آمدندی خوشخوئی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و کریم قوم را بجز یاد اکرام
خصوص نمودی و امر معروف بنهایت لین ادا کردی و زائران خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شيخ عیسی بن عمر

گفته ما خرجت من عند القشاشي قطا الا والديا في عيني احقر من كل حقير نفسه اذل من كل ذليل
ولو تكرر دخول عليه مرات قفي روح في سكرته

سید عبد الرحمن ادرسی مشهور محبوب مولدش کناسه ست از بلاد مغرب مصر و روم و شام را سیاحت کرد
بعده سالها بحرمین مجاورت نمود و بمن رفت تا اولیاء انصار از یارت کند زیرا که میگویند الیمن بنیت فیکل و لیاء
کلیمنت فی الارض البقل و او را با ایشان و قانع عجیب و صحبتهای رنگین پیش آمد و بعد از آن یکبار آمد و محل
اقامت انداخت اهل مکه از وی ستفید شدند و خرقه پوشیدند از وی کرامات بسیار روایت کنند هر که با وی
نشسته مفارقت دوست نداشتی بجهت عذوبت گفتار و نیک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانه و هر که زیاده
او آمدی بقدر استعدادش بر وجه خیر دلالت میکرد از دور و تلاوت و استغفار و او را در هر وقت
دستی بر سینه کلام صوفیه تحریر فرمودی محبوبش از آن لقب کردند که نزدیک سماع روی قیام می نمود
چون گرم میشد پرده از چهره می افکند و انوار عجیب ظاهر میشد و اثر وی در مجلسیان در میگرفت آن
محمد بن علامه بایلی حافظ حدیث بود و در زمانه خود استاد مصر و حرمین و با خلاق مرضیه متصف در سب و حال
شب قدر را دریافت و بعضی آثار عجیبه آنشب مشاهده نمود در آنوقت دعا کرد که بار خدا یا ما را مانند حافظ ابن
حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفته که یؤلف احدا الیفا کانی احدا لقسام سبعة امثا
ان یؤلف فی شیء لم یسبق الیه یحترمه أو شیء نافض بینه أو شیء مغلق لشرحه أو طویل یختصره دون
ان یجیل من معانیه بشیء أو شیء یختلط بترتبه أو شیء اخطأ فیه مصنف یبینه أو شیء متفرق یجمعه کما
کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله امرأ سمع منی الحدیث از اجالات و عظمت و بزرگی
و احترام امری عجیب داده شده بود و شرفا و باشوات و وزراء همه بوی تبرک می بستند و از قول وی اطراف
منی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در فتنه از دنیا برفت بابل دهری ست بمصر
رحمه الله تعالی و ایا نامند و کرمه

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطنیه و مصر را پی سپر کرده متجسس و بکه وطن گرفت سحبی
دارد مقالید الاسانید نام است از جمهور اهل حرمین است و یکی از اوعیه حدیث و قرائت سید عمر با حسن در حق
وی گفتی من اراد ان یتظرا لی شخص لایشک فی ولايته فلینظر لی هذا من عمل برست و مواظبت حضور
جماعه و کثرت طواف و صیام و قیام چیزی عجیب او را روزی شده بود و متوسط بود در جمیع امور و مبالغه داشت

و نه تساهل میکرد و احزاب شاذیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریق بر وی غلبه داشت و در شصت و هفت از دنیا
 محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده
 طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرین وی آورده است و جمهور اهل بحرین و یکی از اوقات
 متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز
 میدانت و مصداق قوله تعالی و زاده بسطه فی العلم و الجسم افتاده بود و عقل محاش نیز بر کمال
 داشت تا آخر حل و عقد که بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شد آنچه شد شیخ احمد دلی ابدی بوی رح از
 بیوفد اندان شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات و الدش حاصل کرده یعنی اخذ عی و الدقه و سماعا
 نیز موطا را بتامه بروی خوانده یعنی سماعه لجمعه من الشیخ حسن العجمی و غیره من المشائخ و گفته و الحیل
 شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشایش
 در بیانات کرده و هر یکی را بدگیری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانت
 و بتقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم مستصف بود استاذ پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت
 مریه منوره آمد و با جماعه کثیر از علماء و اہل بیت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من دشنام بدی آشکارا دیدم در
 قطع وقع آن سعی بلین کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جہر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند و من
 اظاہر من منع مساجد الله ان یدک فیها اسمہ و سعی فی خرابها قیافه خواجه متغیر شد و بروی بغایت
 دشوار آمد و بعض نقول فقهیه که از فتاوی قاضی خان و غیره نوشته بود و از حجب بر آورده بدست شیخ داد شیخ
 گفت اگر بتقلید سخن سیگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن سیگوئید
 اینک گوئی و میدان و عنقریب در آن باب رساله نوشت و شبهات خواجه را قطع کرد و یاران شیخ از تغیر مزاج
 خواجه که در دولت ثمانیه پایہ بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در در مناسب نیست شیخ گفت
 از حق نموان گذشت هر چه شود گو شود و آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخن نتوانستند و مبهوت ماندند و کلمه حق
 یعلو و لا یعلی بظہور پیوست گویم ذکر جہر ذکر ستر و ثوابت است در هر جا همان باید کرد که اینجا آمده و بیان
 طریق حاصل نشود و جمیع میان روایات و قصص عل بر سرورد و الله اعلم

شیخ یحیی شادی بحرین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعدہ بروم رفت و زیر روم که مستحق شیخ بود
 ویرا گفت کیف و جدت شیخ ابراهیم وی گفت و جدتہ ہجسم از بیستم آمد و اورا از ان مجلس باہانت

بر کر و بجی را با شیخ حقه قوی افتاد خواست که بقصد اید ابحرین آید این قصه را بسمع شیخ رسانیدند فرمود بجمع
 حابس الغیل آخر چنانکه که در راه بگذشت و با بجمه سیرت شیخ آن بود که از زی صوفیه و متقدم و زکار و چو تکبیر عامه
 قطوئل الکام و لباس خویش و کاوک بیزار بود ثیاب متوسطه و عامه متقارب و کوفیه لاطیه چنانکه عامه اهل حجاز عادت
 دارند می پوشید و هرگز اهل حشمت بقدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افاده می اصحاب خود
 بر حیث مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هوکن اوکن الی یمن کن اوکن اوکن و چون در مسئله با وی ادنی
 مراجعت کردند می متوقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبدالعزیز عیسی گفته کان مجلس
 روضه من یاض الحجة و نزد تقریر مسائل حکمت البته حقائق صوفیه و ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را بر تحقیق
 حکماء ترجیح بیان نمودی و گفتی هؤلاء الغلاسفة قاروا حشودا علی الحق و لم یهتدوا الیه یکی از خطباء در تالیفات
 و تفسیر گفته والله اننا بغیر ذلک یا ابراهیم المحض و نزلت

شیخ حسن عجمی یک شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و وجودت فهم بود و دست استاد
 از شیخ عیسی مغربی است اگر چه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافت و خفی بود اما در سفر جمع
 میکرد و در میان طهر و مصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحه میخواند و وصیت میکرد که نسا و خود را تنگ
 گیرید بلکه بعضی از رخصت خفیه ایشان را فرماید تا نماز خواند کرد در انسان العین گفته غرض آنست که با وجود این همه
 علم التزام مذہب چنین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه تحقیق محتفه نزدیک
 فریقین متحقق شود یا نه انتی گویم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم هم برین شیوه مرضیه گذشته
 و بوده اند و اینچنین تعلیم و تقلید که امروز نمایان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یعتد بشیخ
 ابوطاهر مدنی گفته لم یکن سیدی حسن العجمی یجمل و کانت فی عینیه همة و کان مع ذلک اذا قرأ
 الحدیث رُبَّی حلی وجهه الا انار و صار کاجمل من رُبَّی فی الدنیا و ذلک سر قل له صلوا لکم نصر الله امرأ
 سمع الحدیث اسانید خود در رساله ضبط کرده از انجا قوت تجریدی معلوم توان کرد وی گفته بقول الناس فی الدنیا
 العالم نصف العالم و صدق فان العالم له نصفان عاقل و لیس لواحد منهما معنی نکافهم قالوا و لعل العالم
 لا معنی له هیرال باه و جب بزیارت مدینه مشرقه می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب سته بطریق سر و ختم میکرد
 قاری وی شیخ ابوطاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد و خوش
 نمی شد در حرمه الله قائل

شیخ احمد نخعی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و محبت بسیاری از مشایخ طریقه و علماء شریعه دریافته و خرقه از محبوب و محمد روحی و عبد الله سقا و میر کلان بلخی پوشیده و حدیث از بابائی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام محبت علماء و اعتقاد مشایخ و تثبیت بر اعمال و اشتغال ایشان متصف بود و مشهور است ببرکت و استجابت دعوات عز خدا که یکی از اعیان که معطر بود در حرمه القلنی ویرا اجازت طریقه خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کمان خلوتی وسیل دلس بطریقه نقشبندیه بود و بدین منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هدیه سیئه الشیخ تاج اجلس علیه گفت دانستم که اشارت با طریقه نقشبندیست و اجازت است در آن

آنرا که بنام بصری عالم مکه بود و احیاء بسیاری از کتب حدیث کرد از آن جمله سند امام احمد است نزدیکی بود که وجوه ارض نسخه کامله از آن یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزان قدیم اجزاء و اطراف آن جمع نمود و از آن همه یک نسخه نوشت و آنرا صحیح کرد و اصل ساخت و به هم تصحیح کتب سته از اصول پرداخت بر بخاری شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست همه عمر بر دایت کتب حدیث سر دای و بحثا گذرانید و باجماع بحقیقت حافظ درین زمانه متاخروی بود و هیچ وقت خالی نبود از درس تلامذات یا نماز یا سخن ضروری و دو بار بخاری را در جوف کعبه مخفی نم کرد و مسند احمد را نزد سر مبارک نبوی در مسجد شریف در پنجاه و شش روز بخواند عمری طول یافت و آنهم در مضیبات الکی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و محبت حواس متصف بود الا سماعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبد الله مغربی کتیب سته را بروی گذرانید و اکثر اهل مکه سماع آن بروی کردند در سنه ۳۲۷ از دنیا رفت

شیخ ابو طاهر مدنی فرزند سعادتمند ابراهیم کردی است و شیخ الحدیث شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از پدر پوشید و پدر برای او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب عربیه از مسجید مغربی که شبیه میدان خود بود حاصل کرد و قهقه شافعی از علی طولونی مصری و معقول از مخم باشی که از مشاهیر شیخان روم بود و علم حدیث از والد خود برگرفت بعد از حسن عجمی و احمد غنلی و شیخ عبد الله بصری و بروی مسند احمد در اعلی از دو ماه شنید و از وار دین جرین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را از شیخ عبد الله بصری روایت کرد و بهمن واسطه کتب شیخ عبد الحق دهلوی را از سیالکوٹی سند گرفت و باجماع متصف بود و بهفان سلف صالح و اجتهد در طاعت و اشتغال در علم نزد آنکه در ادنی مراجعت تا مل وافی نکردی و قهقه کتب نمود

جواب ندادی و رقیق القلب بود چون احادیث دقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس و جزآن هیچ تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثناء قرائت صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث و عقائد گفت اینها از آنست که حقیقت آنحضرت صلم در نهایت جمعیت است و از فرط جمعیت اضداد را جمع میتوان کرد او کما قال و این نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعضی ایشان با بعضی نقاری داشتند و این نقار در تابعان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم و هر چند بعضی اسلاف من با بعضی نقاری داشته باشند من هیچگونه با آن بعضی گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ محی الدین بن عربی درین باب وصیتی عجیب فرموده است و باب الوصیة را از فتوحات که مخطو صنف بود بر آوردند و آن بحث خواندند حاصلش آنست که شیخ گفته شخصی عداوت داشتیم بهمت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی و گفت علی بصیرة مننه روزی آنحضرت صلم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لعل البیضة فلا ناگفتم لانه یبغض ابامدین و انا علی بصیرة مننه فرمود الیس یحب الله و رسوله گفتم نعم فرمود فاما البیضة لبغضه ابامدین ثم حبه لجه الله و رسوله شیخ گوید فثبت الی الله من تلك البیضة و دخلت علیه فی دارة و احدثت الیه و قصصت القصة و اهدیت له فی باعالی و استرضیته و سالت ما کان سبب وقوعك فی ابی مدین فذكر سببا لا یصلح للوقیعة نفهمته حقیقة الحال فتساب الی الله و رجع عما كان یقول و ستر بركة رسول الله صلم فی الجميع و لله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای وداع نزد یک شیخ ابو طاهر رفت این بیت بر خواند

نسبت کل طریق گفت اعرفه
الاحقر یقارن مدینی لربحکم

بمجرد شنیدن آن بکا بر شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد توفی شیخانی در شان شب ۱۱ الی الهجرة رحمة الله تعالی شیخ تاج الدین قلعه خف مفتی که کمره پیر قاضی عبدالحسن بصورت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان اخذ علم نموده و از هر یکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری است در علم حدیث وی گفت در مجلس درس شیخ محمد بن سلیمان مغربی و وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر عجمی خوانده و اجازت جمیع را صلح له روایت از وی حاصل کرده شام ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی در آن ایام که مذکور بخاری میکردند و دوسه روز متصل حاضر شدم و اطراف کتب سته و طرفی از موطا و سند دارمی و جز آن از وی شنیدم و اجازت سایر آن کتب جمیع اهل مجلس از فقیر نیز

داخل آنجا حاضره بود و حدیثی با حدیث السلسل بالا و لیه عن الشیخ ابراهیم الکردی و هو اول حدیث سمعته منه بعد عود می
من زیارة النبی صلی الله علیه و آله

شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علمای دست ابو طاهر مدنی و غیره شاگرد او میگردید و از تلامذہ وی در محراب
شریف مسجد نبوی سورہ تبت خواند چون نزدیک سید آمد بروی بسیار تعجب کرد و گفت لا اراک تقرب بین
یدی رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر فیها حجه بما ذکر فان الله یحاطب سوله بما یشاء و لیس ذلک حلاً
شاه ولی الدردلوی گفته امثال این چیزها اگر چنانچه از محبت پیغمبر صلعم میشود اما از باب تحقق فی الدین اند
میزان درین چیزها عادت صحابه و تابعین است چرا گویند که درین سورہ منقبه عظیمه و فضل کبیرت حضرت پیغمبر
را صلعم زیرا که در اینجا خدا تعالی لعنت کرده است اعدای الاعدای آنجناب بسبب سوز ادب وی در آنجناب
آتشه گویم اینچنین محبت از وادی غلو در دین است که اذان نمی آمده و هیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند
بر کسیکه حدیث لا تطرونی کما اطرت النصارى عیسی بن مریم را نصیب العین دارد و بر اشهادان
محمد اعبد و در سوله اقتصار میکنند

شیخ احمد ولی الدردلوی فرزند ارجمند شیخ عبدالرحیم دست در شب فاروقی در سلسله مجددی نقشبندی
و در حسب علامه یگانه روزگار و در علم حدیث و فقه و معقول سندا الوقت و در طریقت شیخ شیوخ هندست
خود ترجمه خویش نوشته و بحر لطیف فی ترجمه العبد الضعیف موسوسش کرده و خلیفه ایشان شاه محمد عاشق
بن عبید الدار هوی پهلوتی القول الجلی فی ترجمه الولی نوشته سخن در مناقب و فضائل او دراز کردن بی سست
زیرا که پیش از آن است که شاعر او در قلم آید و علوم ظاهری و باطنی او را احاطه یثوان کرد گوئی در سرزمین هند
نظیر او در وفور عقل و علم و سلوک کسی بر نخاسته مجتهد عصر و مجدد دین بود با اتفاق علما و مشایخ آن عهد الیقائن بسیار
و همه در باب خود بی مثل و مثال اگر نزدیکی هیچ نباشد بگوئی موافقات وی در دین و دنیا از برای علم ظاهر و باطن
کفایت است وی در ترجمه خود گفته بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان واحدی که تمسک
ایشان است قرار داد و خاطر مدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از آن شوق زیارت حرمین شریفین
در سر پیدا شد و پنج مشرف گردید و یکسال بمجاورت مکه معظمه زیارت مدینه منوره و روایت حدیث از شیخ
ابو طاهر مدنی قدس سره و غیره از مشایخ حرمین موقوف گشت و در آن میان بروضه منوره حضرت خیر البشر
متوجه شد و فیضا یافت و با متوطنان حرمین شریفین از علما و مشایخ صحبت های رنگین اتفاق افتاد و خرقة

جامعه شیخ بلوطا هر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و بوطن در کف صحت سلامت گشت
عظمی برین ضعیف آنست که او را خلعت فاتحیه دادند و فتح دوره باز پسین بر دست وی کردند و ارشاد
فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصباح احکام ثم غنیات
و سائر آنچه حضرت پیغام جلال از خدای آورده است و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی است که پیش ازین
فقیر مضبوط تر از سخن کسی آنرا ادا نکرده است با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبیه باشد گو کتاب
قواعد کبری بین که شیخ عزالدین انجا چه جهد یا کرده بعشر عشر این فن فائز نشده و طریق سلوک که این زمان
مرضی حق است و درین دوره فائز میشود ویرالهام فرمودند آنرا در دور ساله ضبط کرده یکی لمحات و
الطاف القدس و عقائد قدس اهل سنت بدلائل و حجج اثبات کرده و آنرا از خسر و خاشاک معقولیان پاک
و بوجهی مقرر نمود که محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با این مجر من و طوطا
استعدادات نفوس انسانی را بجنبهها و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل آنکه پیش ازین
فقیر کسی گردان گشته و حکمت علمی که صلاح این دوره دران است بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشدید آن
بکتاب دست و آثار صحابه دادند و بر تیسر آنچه علم دین است منقول از حضرت پیغامبر صلعم و آنچه درخول است
و محرف و آنچه سنت است و آنچه هر فرق بدعت کرده است افاده ساختند

دلوان لی فی کل صنبت شعس
لسانالما استق فیت واجب حمده

استی بلفظ الشریف وفات او در ساله بود رحم کتاب حجة الله البالغه و اداله انخفا و ترجمه فارسی قرآن حجت
نیره است بر کمال علم او و وی از شیای ماست و کفی بن لک لی فخرا و ثناء و اولاد اجداد او شاه عبدالعزیز
مولف تفسیر عزیزی و تحفه اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رساله تکمیل و رمع الباطل و شاه عبدالقادر
مولف موضع القرآن و حنفید و محمد اسمعیل بن شیخ عبدالغنی جامع صراط مستقیم و رساله امامت و تنویر عینین و در اولاد شرک
و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبدالعزیز محمد اسحق مولف مایه مسائل و اربعین و محمد یعقوب مهاجر
مکه مغطیه جمیع الله تعالی هر یکی از ایشان در عهد و آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بودند و اجداد العلوم و
یاغ جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط است این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابد

سید احمد بر بلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم الله ساکن رای بریلی بود و در اوائل حال طلب علم
و ارد بهی شد و در مسجد اکبر آبادی زانوی ادب بخدمت شاه عبدالقادر بن سید الوقت شاه ولی الله

تکر و دینیری از علم صرف و نحو قراست کرد و لکن چون شوق علم باطن و فکر تخصیصش بروی غلبه داشت بخدمت
 شاه عبدالعزیز دهلوی حاضر شد و دست بیعت بدست شریفیت ایشان داد و کلمات باطنی کتساب نمود
 سلسله مشایخ ایشان در کتاب انتباه فی سلاسل اولیا، اندر مذکورست بعد چندی در لشکر نواب امیرخان
 والی لکنک بسر برد و آخر ترک روزگار گرفته راه حجاز و ریاضت و سلوک پیود و بار دیگر به بلخ رسید
 مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اهل علم و فضل مرید او شدند و در کتاب وی
 از راه دارالاماره کلکته سفر حجاز سمینت طرا ترک و ند جمعیت هفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
 شریفین شد هوای جهاد در سر ایشان افتاد و در هند این معرکه بحسب قواعد شرعیه راست نمی آمد ناچار اول
 مردم را به عفو و ضلایح بر ترک امور شرک و بدعیه آوردند و جهانی بزرگ باند ز ایشان حق بین و حق گزین گردید
 در این احوال و اعمال شرک و بیع ازین دیار یافتند تا نایا عامه اهل اسلام را تحریق نمودند بر جهاد و فضیلت
 شهادت بزرگان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلهای ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گفته
 همراه ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان رضا دادند و میکه جمعیت بهم رسید ازین دیار به هجرت نموده بخود
 افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار هند که زیر حکومت دولت انگلشیه بود جهاد نمایند و چند
 در انجا هنگامه حرب و ضرب بر پا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در ۱۲۸۰ در جنگ قوم بکمه سید احمد
 با محمد اسمعیل شربت شهادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش ازین معرکه در راه کابل بمبارقت شپ لمرزه
 فوت شدند و از آن هنگامه بجای خاموش گشت و آن تقدیر شکست و آن ساقی نمانده و اگر چه بعض
 خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و غایت علی عظیم آبادی درین باب کوششها داشتند اما کار بجای نیامد
 و ادرت محرم بطور بعد از دو سال از معرکه مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در
 ۱۲۳۹ بوده و وفات پدر شاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی در ۱۲۳۸ گشته و وفات پدر محمد
 بطور در ۱۲۵۳ بوده و ولادت شان در ۱۲۸۰ و باین حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود این بنده نزد وفا
 ایشان بیخ ساله بودم و با بکمه سید احمد مرحوم در علم ظاهر و دستگاه نام نداشتی هر چند بعض کتب را مثل صمدیه
 و غیره خوانده بودم و در علم باطن بدرجه کمال و تکمیل رسیده و در هدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
 الهی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بی شمار به جوق قلبی و قالبی او میرسد و ولایت فائز شده و وعظ خلفا و وحی
 سرزمین هند را از خشن و خاشاک شرک و بدع پاک ساخته و بر شاهراه اتباع کتاب و سنت آورده که

هنوز برکات آن فصلی جاری و ساری است مقامات حضرت سید و سلوک ظاهر و باطن عالی تر از آن است
که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمونه از آن ببینی یا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشرک
در سوره امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که این همه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفاء و مریدان
است اما در حقیقت از جنان او فائض گشته

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

شدید و تقریب صوری و معنوی علماء و محدثین بتبعین این سرزمین را منیع و معدن همین فیوض خاطر است
و معذک چون شوق غرور در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشت
گر تبار قدم یار گر اسمی نکنم گوهر جان بچه کار و گر ماز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد و تحکیمات و غیوبت او در کوه سار افغانستان موضوع
مفتری است هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبداللہ خان علوی را که شاگرد شہید مرحوم محمد اسماعیل
سید احمد بود قصیده ایست در مدح سید مطلع اش این است

صاحب دلان که دل ز ولایت تو یافتند دل آفریده هر شنائی تو یافتند

مومن خان دہلوی نیز ابیات مع دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان این چنین صاحب کمالی در قطری
از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که ازین جامعہ منصور و بخلق رسید عشر عشر آن از دیگر مشایخ
و علماء این ارض معلوم نیست لکن از آنجا که باطل را با حق عداوت است گور پرستان و پیر پرستان ہند بجز
ویدن جہاد از وی در حدود افغانہ طریقہ او را بردامن محمد بن عبدالوہاب نجدی بستند و گفتند انچه گفتند
و نوشتند انچه نوشتند و کردند انچه کردند حاشا و کلا کہ اورا هیچ علاقہ ظاہر و باطن با اشار الیہ باشد جہاد نہ ایجاد
شیخ نجد بود بلکه این سلسلہ در جملہ کتب اسلام از کتاب سنت و فقہ و جز آن مرقوم است اما تا شروط و قیود آن موجود
نگردد روانیت و لہذا سید احمد در ہند جہاد نکرد و بادولت برطانیہ طرف نشد ہجرت نمود و بیرون از زمین مولہ
سیدان صفت باسکمان و افغانان آراست آیین تفرقہ یار داشتنی است تا فتن و عن کہ از عوام ہند و مانند
ایشان سرزمینند آنرا جہاد شمری و از شرکت در آن و اعانت آن کسان محترم زبانی و با لہذا التوفیق و ہوسنان
شیخ احمد بن عبدالاحد بن زین العابدین سہروردی معروف بہجد و الفت ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود و طریقہ
نقشبندیہ را امام عہد است و برای صوفیہ در مسالک سلوک مجدد خلیفہ خواجہ باقی با دست سلسلہ او از ہند

تا ما و را از انهر و شام و روم و اقصی مغرب رسیده مکتوباتش که در سه مجلد است دلیل واضح اند بر علو علم و
کمال تجرد و معرفت و مبلغ غایت مقامات در ترجمه شریفه او سالها ساخته اند این موضع مختصر ذکر
آن همه کمالات را نمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و باین تفرقه
طریق اتحاد را بسیار از گسترین بنی صوفیه مسدود کرد و در حقیقت بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی
در رد احتفال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داده جزاه اند خیرا وجود امثال شاه ولی الله میرزا سطر
جانجان در اصحاب طریقه او کفایت است از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبدالحق دهلوی
در بایت حال بر قال و حال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد از ان و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن
و الله محمد جهانگیر بادشاه او را بر عدم سجده تقطیعی تا سه سال در قلعه گوالیار محبوس داشت وی در حق قرآن کریم را
از سر گرفت و در سنه ۳۳۷ در عمر شصت و سه سالگی از دنیا رفت و با جلد وی امام اهل سنت بود در عهد خود
شیخ عبید الله بن فوج بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر اللغات در باب الباریع الذات و تحت معنی
لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسن آن عمل نیک است که بعد از آنکه رسول
صلی الله علیه و آله را شنیدین پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد درین باب حضرت شیخ
احمد کابلی قدس الله سره میگوید که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت و
کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امر و زبور اوسطه صنعت بصارت بطرادت و نصارت بینند فردا که
حدید البصر گردند و اندک جز خسارت و زیانست نتیجه نداشت

بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته و عشق در شیب و بخور

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا انچه از احادیث
مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص بعضی ندارد و ما احداث قوم بدعت الا رفع
مثلا من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعت و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعت فیدین بها
الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعید الیهم الی یوم القیامة انتی کلامه مختصا و درین کلام ذکر بدعت
بودن عامه در کفر و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات رجسند گفته اند لا تا کیراف سنه کلمه
فرض است بعده گفته و الاجتهاد لیس من البدعة فی شی فانه مظهر المعنی النصوح لا مشبهت امرنا شد
فاعتدوا یا اولی الابصار چه نسبتی است که میان و مخلصان بکلی حمت خود مستوعب احیای سنتی از سنن مصطفویه

علی صاحبها الصلوة و التقیه باشد و بقلب خود خوانان رفع برحق از بیع منکره نامرضیه شوند سنت و محبت
 ضد یکدیگر اند و وجود یکی مستلزم نفی دیگرست و اخبار یکی مستلزم امانت دیگری بود و بدعت احمد گویند یا
 مستلزم رفع سنت است جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانة و اضداد آنها مرضیات شیطان آمریزان سنن
 بواسطه شیوع بدعت بر اکثران گران است اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان مستقول است که حضرت
 مهدی در زمان سلطنت خود چون ترجیح دین نماید و احیای سنت فرماید عالم بدینکه عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا
 حسن پذیرفته ملحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد رفع دین ناموده و امانت ملت ماکرده حضرت مهدی علیه
 امر بکشتن آن عالم فرماید و حسن او را سید انکار دزدانک فضل الله و تیه من بشاء و الله ذوالفضل العظیم
 دیگر آنکه محدثات را امور سخنه میدانند و آن بدعتها رحنات می شمارند و تکمیل دین و ملت و تمیم آن نعمت از آن
 حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هدا هم الله سواء الصراط مگر نمیدانند که دین پیش از این
 محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضای حق تعالی بحصول پیوسته که قال سبحانه و تعالی الیوم اکملت
 لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال از این محدثات بدعتن فی حقیقت
 انکار نمودن است انتهی و باطل کاتب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره بالا مال است در رد بدعت و انکار
 تقسیم آن بسوی حسن و سیه و طریقه علییه وی رحم منی است بر اتباع کتاب و سنت در ظاهر و باطن و نیز یقین جبری
 که مخالف این هر دو اصل محکم باشد و این مکتوبات اصول عظیمه است از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالب
 صادق و سالک راغب زاد بسج و قتی از اوقات از مطالعه آن بی نیازی حاصل نیست
 شیخ محمد باقر دهلوی فقیه حنفی و علامه دین ضعیف است اما بی ث شهور است و ترجمه او بر مشکوة و جز آن از مؤلفات
 نافه منته معرفت طریقه قادریه داشت خرقة از شیخ عبداله باب متقی و شیخ موسی قادری گرفت و تصحیف و تحریف
 ظاهر و باطن و شگاهش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه است و لهذا جانب اری اهل رای جانب او گرفته
 معذرا با حمایت سنت صحیح نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خط ماصفا و دع ماکن پیش نظر دارد
 و زلات تقلید او را بر حامل نیک فرود آرد و از سوزن در حق چنین بزرگواران خود در گرداند که ان الحسنات
 یلیهن السینات بنده عاجز در دلی بر تربت شریف او رسیده نمیتواند گفتن که که ام رفع و رجحان بر کاش
 مشاهده نموده رحمة الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمه مشکوة زیر حدیث ما اصلاح قم بدعت است که از دفع مثله
 من السنة فتمسک لبسنة خیر من احداث بدعت نوشته چون احداث بدعت را رفع سنت باشد پس قیاس

اقامت سنت قانع بدعت خواهد بود بعده گفته پس چنگ در زدن بسنت اگر چه اندک باشد بهتر است از نو بدعت
کردن بدعت اگر چه نه بود زیرا که اتباع سنت پیدا می شود و غرور و بگرفاری بدعت درمی آید طاعت مثلاً رعایت
آداب مثلاً و استنجاء و نجس است بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه ملاک بر رعایت آداب است ترقی کند مقام
قرب و برکات و منزل کند از ان و این هودی میگردد و برکات فضل از ان تا بر تیر تقاضا و تعلق قلب که آنرا این طبع
و ختم گویند میرسد نفوذ بالمدین فلک انتهى دواة احمد بن خضیف بن الحارث النکالی مرفوعاً و حق اینست
که شیخ عبدالحق رحمہ اللہ تعالی در ترجمہ عربی بفارسی می گوید از افراد این است مثل او درین کار و بار خصوصاً
درین روزگار احدی معلوم نیست و الله یختص برحمته من یشاء و ریشه متولد شد و ریشه وفات یافت
سیر از مظهر جانجان شیخ جمعی از علماء و درویشان و اصحاب دل است در الله متولد شد عالمگیر بادشاه پادشاه
از ارجان را گفت که چون پسران پدر میباشند نامش جانجان مقرر کردیم شاه محمد نعیم الله در مہمالاتش کنایه
در ریشه و شاه غلام علی هم در حالات و مقاماتش مجموعه فراهم آورده و قاضی شاد الله پانی قی تفسیر خود را که مثل
بسیاری از احوال اوست مظهری نام کرده اگر چه در ظاهر علوی نسب حقی مذہب بود اما در اتباع قدم از شیخ داشت
و تقلید و بدعات صوفیه را کان کم یکم پنداشت و طریقه شاه ولی الله دہلوی را بحجت کمال متابعت سنت
بسیار می ستود و می گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدی جوید باید که اتباع سنت نبوی را بهتر
از جمیع ریاضات و مجاہدات شناسد و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیر از پیری
آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نمایند آنکه میدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران پس اینها گزند
و از عذاب بکا بدارند که این تمنای محض است انجایی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیر است که در
متابعت کتاب سنت و آثار سلف صاحبین ترغیب فرماید و وصول مطلوب ابی متابعت محال دانند و متوجع
حقایق بقضای آرای غرقه ناجیه اہل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطریق کلہ الدب هیچ بی ادب
بخدا نرسد و دست در نماز برابر سینه می بست و فاتح خلف امام بخواند و فرغ سبابه میکرد و سفر السعاده بسیار
می پسندید و میوہ حب آن کار میکرد و سلمه وحدت وجود و وحدت شہود را از مسائل عقائد ضروریہ یعنی انجاشات
و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید گزید و از بدعت مما اکمن احتراز باید نمود و ہم می گفته ہر حدیثی صحیح
که از نظر گذرد و مما اکمن بر مواظبت عمل آن بکوش ورنہ ہر قدر کہ توانی بران عمل کن اگر چه در تمام عمر یکبار باشد
تا از نور آن محروم نمائی و گفته بر سیات عرفی از غرض و غیرہ مقید نباید شد کہ در انتخاب آن شفاعت بسیار

و یکی را از خلفا خرقة دارد و گفت این خرقة که ترا میدهم کمتر از لته زنمان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ بهجت
بر آن جاریست که وقت ریختن و اجازت خرقة عنایت میفرمایند و فرمودند که کار طریقۀ اکابر استقامتست
که فوق کرامتست ۵

بر اهل استقامت فیض نازل میشود مظهر
نمیدانی تجلی گرد که و طور میگرد
کشف را درین راه باریست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس چراغان منزلت
ندارد و خلقت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان بهجت و رسوم نه در جنب
جهت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب سنت آثار و احوال عرفی را قدری
و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام باز از پیورند و جامه دیگر نمیداشتنند و در خانه عاریت یا کرایه
از ندگانی نمینودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانه خویش و بیگانه را بر بست طعام خانه اغنیاء نمینورند و نذر
و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام المساک صفت چاه سی هزار روپیه نیاز آورد و سماجتها کرد قبول نکردند ۵

بی نیازی همی دارد که میان واقف اند
ما هم از دست رد خود چیز باخشیده ایم
و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوی که کسیر را که یکی نذر آورد باز پس انداد و میفرمودند که بعد
که دنیا داران این وقت با فقرا سر نمی دارند و در نه ایشان را نه حال پیمانند و نه فراغ وقت و ملقب بودند ملقب
سنی تراش و می گفتند که احمد مد فقیر از سلی غیر سلیج تا سب و سماع سماع را تارک است و علی که بطوریکه سنت نهاد میشد
آخر اغنیت می نمودند و باره طریق نقشبندی میفرمودند که من این طریق را منطبق بر کتاب سنت یافته ام و احمد
که تا این زمان طریقۀ عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ است ۵

قد رگل و مل باده پرستان دانند
فی خود نشان و نگه ستانج اند

از نقش توان بسوی بی نقش شدن
این نقش غریب نقشبندان دانند

وی گفته عجب است که مردم از مرگ می ترسند حال آنکه در حدیث صحیح است که روح را بعد از انقطاع از قالب شرف
اللقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر است از برای حصول ملاقات با روح طیبات بهفتم محرم
در شب شنبه طنبی بر سینه مبارک ز در روز سوم وقت شام شب بهم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند
عاش حمید امات شهید امارج وفات است در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا همین وصیت مجامع
کافی است که تا دم آخر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا صلعم ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیا داران در اجتناب و احتراز باشند و بتسل
 علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم و فقهم حوائج قاضی ثناء الله فرمود در سقاری خبر شهادت حضرت ایشان
 این آیه از غیب بر دل نیت اولئك مع الذين انعم الله چون حساب کرد تا پنج بود دیوان انتخاب میسر
 مطبوع و لماست بسی معارف را در اینجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت
 قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام
 مسمی بعد از دست هر چند در ظاهر متلمذ ذکر آن عالیجناب است اما در مطاوی فحادی این هر دو مجموعه نکات سلوک
 و بیان مسالک و مسائل طریقه این طائفه علییه است معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مؤلفان
 حضرت شاه ولی الله در ثلث دہلوی کسی چنین نقش ساده و پیرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در آن
 از این بزرگات صحبت شریفه امیدوارم اگر کی را شیخی میسر نیاید که از وی استفاده این فوائد و علوم نماید
 بطریق چوالتب و سواد برگرفتن آن خضر راه است و بی تکلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و
 صفا و معرفت و وفای بر دل طالب اغیب می کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار است نه با اختیار ما و شما
 یجعی الله لنوره من یشاء ومن لم یجعل الله له نوراً فانه من نور

شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی ثم المکی رحم ترجمہ حافظہ او در اتحاف و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این بچکار
 مرقوم است وی معاصر میرزا منظر جانجان بود و یکدیگر را با ہم رابطہ محبت قوی نشاء غلام علی دہلوی در حال
 منظرہ او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کتب علم حدیث از شیخ محمد تہات
 مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا منظر جانجان گفته کہ بسیاری را از کبر و دین مشاہدہ نمودم بعد از یازده
 سال یک شخص کہ عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریافتہ حاصل وی رحمہ اللہ تعالی
 امام ائمہ متبعین سز زمین ہند است و شیخ شیخ اکابر علماء و از جند تصنیفہا دارد سخن منظومش در بیج حدیث
 و ذمہ رای نور بخش دہلوی تاریک است و انکار صحیحہ او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک
 خورشید تاریخ و ادب است و زوال خورشید سال وفات او یعنی ۱۲۶۳ ظاہر شد محدث بود و باطنش
 صوفی و در برہان پور مدفون است و بار رحمت رحمن بقرون مجرر سطور او را در خواب دید کہ بر سریری با جامہ
 کفن سفید چنان خوشحال خفته است کہ گویا عروسی در خواب نوشین فتنہ طریقه او از شیخ بدر الدین کمال مرید
 و از شاہ غلام جیلانی مرید شیخ بدر الدین و از شیخ اسمعیل ممی مرید شاہ غلام جیلانی ہنوز جاری است در سر و آواز

گفته تشریح بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطا شرعیت میگذاشت بسیار کشاده دست و شکفته
پیشانی بود رفیع ذخیره نغنی ساخت و یگانه و بیگانه را با احسان میدریغ می نواخت جوهر فم و ذکا را و بس عالی افتاده بود
در مقدمات غامضه علم بصیرت هر چه تا متر میرسید جدا مجدش شیخ محمد افضل او را در صغرسن مرید ساخت و عزت
او حواله شیخ محمد کبیری کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیت یافت و مجاز و مرضی گردید و بعد از تحال والد ماجد جانشین
گشت و بمصداق فخر زنا باشد زینب مجاده ابوبن و فرع آسمان سالی اصلین طبعین است صاحب صفات ضیه
و مناقب بنفیه ساجس کمه ارج علیا قیاس نتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات بریان نقد عقلیات بود در
سنة ۱۲۳۴ از دلی روانه شده بهر باپور رسید فلک نا توان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نرید بیماری سرسام
اورا عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه میت اسد فدا ساخت و من بعضی من
بینه و من الی الله و رسول الله که الوت نقدی وقع ابنه علی الله در حالت مرض مصیبت کرد که ایستاد بر پا نشد و شیخ ابوالحسن
قدس سره در کمال تشرف بود نزد برادر بزرگوار ایشان به عثمای اهل زمان میل نمی آید مراد جوار ایشان در فن سازند و افق و صیبت
اجل آوردند و احسرا که چند صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و دلغ مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپردار اگر عمر با حین زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زائر صاحب بیکان
علاوه شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی تمام شد فصل اول
و عقد آن از برای التقاط ترجمه و لفظ و مثل شیخ و علما پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم
بدان ملحق شده اند که آخر باول نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده
جز که از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذا لک دوسه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در شات تحریر
این رقیه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر مؤلفات مشیخ بر بانی میر آقا قلند
و کثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعضی معانی و مبانی از ان کتب بوجود آید تا چار این بیاض را همچنان بصرا
تالیف غیر مذهب عمدا گذاشته اند که این هم فنی است و اهل انصاف و طلبه معارف را با هر سلمان حسن نظنه
و هر چند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بیاید و خامه واقع نگار ماجرایی دل اند و بگین اینجا بسراید اینجا
در خورد ذکر پایان این فصل است در تمیقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آریان این بزم هم محروم تانیم و لادت این جزو
محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی ۱۲۳۸ هجری در شهر بابس بریلی اتفاق افتاده و نشود و نما
ظاهری در بلده قنوج که موطن آبا می کرام است بوده در نسب با جهم حسین بن علی شهید کربلا علیه السلام می پیوندد

و در حسب با عینه حدیث و منشیخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد معنی حدیث افی تارک فیکم التغلین ان تضلوا
بعدي ما منسکة فیها کتاب الله و اهل بیتی او کما قال در اینجا جلوه گریست در اصول عقاید ماضی بر طریق سلف
و در قریع مذاهب متمسک باخبار و آثار صحیح جناب سالت اساتذہ ما هم مجتهد عصر و علامه و هرایمه سنت و خیر
است گذشته اند و جز اتباع دلیل و طرح تقلید و ترک قال و قیل بذهبی و مشهور دیگر کار و بار بی نداشته اند
و بعد محمد تمکد هنوز دست بعیت بدست کسی نداده ام شاگرد بلا و اسطه حضرت قرآنم و مرید بکمی جناب رسول
انس و جان صلوات الله علیه و آله و سلم

مریسله گیسوی در از تو ام

چو سایه در قدم ترو سر فر از تو ام

غلام معتقد حسن اقتیاز تو ام

نگاه هست باز از پیش از دگران

در جو و شعور تا حال عمر ستعار در مطالعه اسفار هر علم و فن گذشته و به دو اوین لائق و لا تحصی از مؤلفات سلف
نصف غایر و ابنا عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جمله صنایع علمیة اختلاف از اعمای نقد و تقدیر
ز بوده

زهر خرمی خوشه یا فقم

تمتع زهر گوشه بانستم

وکل نطقه فی الکون بطرفی

من کل شیء لا یدل احسن قد

و عون الکی کتب علوم تفسیریه و حدیثیه را فردان بمن ارزانی داشته و در نور دین احوال توفیق تالیف رسائل
و مسائل بسیارم در علوم کلامیه سنت و لغت و ادب و آنچه از آلات و معونات این فنون شریفه است بخشیده
در طبع تفسیر فتح البیان خاصه بستم هزار و در طبع نیل الاوطار بستم و پنجه از سبیل در شمار آمده و در کمالیست
طبع دیگر کتب و رسائل تا حال مقدار مصارف بستی هزار سکه رسیده اگر اوس بجا نه این خدمت را که خالصه لوجه الکریم
بامید نصیحت مودی شده پذیرد از برای نجات آخرت کافی و وافی است انشاء الله تعالی خدا میداند که مقصود
دین راست و خیر و نشت و برخاست نه ایند نامی و سمعه و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق
و صفا چه آنچه اهل زمان را مواء شرت و نام آفری باشد این کس میریز اهنه بحمد تعالی نقد کف است تا قدم
از عالم لاهوت بعرضه ناسوت گذشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کار سے دیگر باخو نداشته ام

فما نقد الشراب و کلا رویت

شریت الحسب کاسا بعد کاسی

هرگز بوی تخمین اکل و شرب و تزئین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورسندی محبت انبیا زمان

و باغ مرا پریشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شیئی بخودش مرا لبس نکرده و در بودگی ششگانه و ششگانه آفریده
دولت دنیا که تمت کنند با که وفا کرد که با ما کند

نه بر وجود چیزی ازین اجناس فصول نرسند و نه بر عدم آن در دست هر دم در اندیشه دریافت مسائل علوم
و ذکر این که رسایل منطوق و مفهوم بسری آید و هر ساعت در نگارش علی و دانشی و گذارش معرفتی و بدینستی روز
بشب میرساند

یار امانم تو هر شب

یا خواجه مغز استخوان است

اگر در سفرم سفر در دستم و اگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میخوانم و صبح در همین طلب میبخیرم
آری چیزی که بر من میرود قصور عمل بر مقدار علم است و در شب ملازم با در کعبه ملتزم گشته دعا و زیادت علم که در علم
ز منم را بکند و رب زدنی علما خوردم و رب اندر به لعطش یوم القیامة در نیست آوردم در نعیم آید که
در آن هنگام توفیق زیادت عمل چنانچه استم و ازین نعمت چه قسم بغفلت در ساعت اکنون اگر توفیق آید در
رفیق ارادت سفر ثانی مجاز میشود درین کثرت همین عمل سکه کنم و حصول رتبه اعلای تقوی در یوزه نمایم و گرد
معصیت از دامن دل و تن پاک دیده بشویم ان شاء الله تعالی و بعد از آنکه خداوند عز و مجد که رحمت او غیب
سابق است تمنای آن دارم که تحت خدا و رسول و اصحاب و عترت مقبول و الفتایم حدیث و مشایخ سلوک
صافی موجب حظ و زینت و حلیه و حلیه از برای من شود

شنیدم که در روز امید و بیم

بدان رابه نیکان بخشید که بیم

در حدیث است المؤمن مع من احب و انت مع من احببت و قید مساوات در عمل در دنیا که نیست خوردن
و آشامیدن و جز آنها که علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران است که بر دیگران اشتغال بعلم نیست نمودن
چونم که در بنی آدم زاده ام و رفته تنی خواهم که محتاج آب و نان نبود و جانی خواهم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل
تلاوت کلام خدا و درست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پیدا نواند و خداوند که بیاورم که بیاورم
این حرف را از من پذیرا نکنند و آنرا عمل برستایش نفس خود نمایند اما با بر سر راست اندیشه تکذیب کسی
زیانی در اصل کار نمیکند و صادق را این سوختن بنده نزد عالم القیوب کاذب نیگار و اند اگر تمام دنیا باین زبانی
دارند مسرتی در خود نیابم و اگر بر پاره آب و نانی نانم سازند و بی جوانی دل را فراموشی و آری فقری که متع
باشد و خلق را از خالق برگردانند و دست کسی که پیشتر کسی فرار کرد و نخواهم و خدا را عز و جل است که مرا ازین بدلت حال

کجا بداشت و در تمام عمر که امروز بپناه سال نزدیک است حاجت مند و امستدن و چیزی از کسی خواستن آتشهای
آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در میان اوقات بیکاه و بیگاه بر باد دادن نفرموده
نه یار آمد بکار من نه اغیار
نیم چون کس منت خدارا

دلی دارم از رد و قبول بگمان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نام دارد دوستی با کس که
دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان حقیقی کند و آنکه کمتر مراد دوست دارند و بیشتر
دشمن انگارند و بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند و جوش عروج بمعارج دنیا و ابتلائی من بسیار است ریاست
از طرف ولی نعمت است مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از دست و همه نیکوست
نقاب عارض گل جوش کرده مارا
تو جلوه داری و روپوش کرده مارا

مهرت پرستان که بوی معنی بدایع ایشان زرسیده و ظاهر بیان که شراب باطن درایع ایشان زخمیه است
صاحب و صورت دیگران را حل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی
دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و بگنایان غفلت طبیعت را بتدستی فکر بداندیش
خود مبتلای هزاران بلا میخوانند گاهی بهمت در دین و گاهی با فقر در دنیا بدنام می کنند و باین جیل و بسط
کامیابی خود بر مرادات این پهنی سراجی اندیشند اما حمایت الهی و برکت رسالت و شگای چون در صدد کار
خودست و عین و صون عز و جل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضطرب و بغض دشمنان ایشان
معطل و لولا فضل الله و رحمته علیه لکن من الخاسرین و ان عبادی لیس لك حلیم سلطان
من پر باشم که درین طوفان خونریزی و گردباد فتنه انگیزی غلط خود تو انستم کرد و از مکار و مصائد شیاطین الانس
و اخوان شیاطین بنی آدم تو انستم باری شکر منم حقیقی است که معامله او با بندگان خویش بر وفق ارادت
و لایم ایشانست و لطیف خفی و محرم جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سجان اند و بجهه کجا بودم و کجا
اندم و کجا نشستم و کجا استادم پس بی سیر و پاکه نه از عقل معاش بهره کافی دارم و نه از فکر معاد حصه
وافی و نه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری شمس این نفس چند را که در دام هوا
و هوس گرفتار است قرین هزار غم و غایت بسری آرام و روز خود را متوکل علی رحمت و برکت غافلانه

از بازی جهان و جهاتیان بشب میرسانم

بس منفعلم ز کینه و رها

شاید گلی عداوت من نیست

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر سوی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گر نمایم را اگر نه ازل
هم زبان یکدیگر شود اندکی از فراوانش مودی نگردد آنگی مرا از برای کاری که آفریده و در آن مشغول داشته باشم
عمر هم بران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان بنوال نگهبان من از آفات دارین باش
الله خیر حافظ او هوا و حوالا همین بست و هشت سال بست که خامه بدست گرفته ام و بچاه و نه کتاب نوشته
و اکثری از ان مطبوع و لهای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالمستان آمده درین
مؤلفات برکت روز افزون بخش و این مجامیع را که نخبه علوم علماء و اولیا سلف و خلف تست تلج کر است
و قبول بر سر گزار و اگر هیچ نوشته راه بدست ندارم همین عمل را که خالصه لذت کی الداد بر روی کار آورده ام
سرانیه هزار مغفرت و رضوان خود میثاقم

کریمان را نظری ز رشتی ز همان نمیداشد
میر از باغ بیرون سبز به یگانگی مارا
درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه جریات در پیش است و غریب آفات و سنگیر بر یگانگی و خوش یکسو
مقلدین رجال در صد در خالی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر بینه در فکر از الا کراض اهل سنت جانب آخر
فساق دنیا طلب هر بار بار باب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشدستی بینانیدگی را اگر مسموم کردند دیگر
را بقسوت کشند آن دیگر را در پیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ

سلیم از دست بیداد که نالم
بکشت ما گز از شکر افتاد
دنیا از جور و تم گشته و نصف و عدل از طبع گمنان رخت بر بسته و امن و آسایش یکم از دفتر جهان خاسته و هوای روم هر کی را بر
کینه و عداوت دیگری برداشته و اقامت بر شاعر اسلام سخت تر از صبر بر افکار گردیده و در عین سکوت و شکایتی هم صورت نجات نواز گشته
صبرست دوائی دل بیار تو واقف
افسوس گم داری و بسیار ضرورت

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند
و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل انعامی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک نصافی
و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی گمنان بهائم سیرت و وحش سریرت گس طینت گشته اند آ
الشاذ و الفاذ من قبائل شتی و بلاد کاهیطه الهی و حتی جهم اگر جویند جز جایی که انجا خون و مال مسلم شیر مادر
باشد میرخی آید و ما من اگر خواهند جز مکانی که انجا تکفیر و تضلیل و تبذیر سستی متبع نمایند دست بهم نیند و نظر العباد
فی البر و البصیر بما کسبت ایدی الناس که ام ماه است که فلک نادره کارکاری نادر بر روی کار نمی آرد و کلام

سال است که چرخ دوار گردش گریز گزیند

اندر آبیاری ما برادر ما

غم چه استاده تو بر در ما

صورتحال زمانه چنان بخواهد که آسمان بترقد و زمین بشکافد و صور را بدست و ستارگان را بریزند درین شورشی هر
و یورش اهل عصر هر که جان بعافیت و ایمان بسلامت تالیب گوی و درستم جهان و سامن زریان زمان است ما را
که تجربه فقر و آسودگی هر دو نواز شما کرده و گلگشت خزان و بهار و روزگار عمر تهنات روزی ساخته معلوم شد که
فقر و سکوت درین زمانه که لایهی فیه و کایوت صفت اوست هزار درجه بر آسودگی و اختیار عمل می چرب
و قلت همنشین و گریز از یار و اغیار صدمه بر اختلاط من و توحی بالدا ما توقع و فایان کار از ابناء روزگار

کجا و وجود این چنین عزیزان کدام جاست

مالک هم ذمه و کلال

دوستانی که اندرین عهد اند

نهر افتق ابا نه حل

همه در خون یکدگر شده اند

نگوئی که تراجم حال و نامهای مقال تو همه پراز شکوه غربت اسلام و اوضاع انام باشد این چه صنایع است
و مسائل تو جمله مملو از حکایت های مظلوم زید و عمرو این کدام بهنجار بود زیرا که تا در شکم مادر کنار پدر شتافته ام
بهیچ وقتی دست بر مراد دل نیافته ام

کین نوای پریشان میزنم

زخمه بر تازم پریشان میرود

در حالت فقر و تهیدستی غم ناغم بود و اکنون که حالت آسودگی و فراغت است غم جهان احمد بعد علی کل حال

یک نیمه بشویش و فحالت بگذشت

یک نیمه عمر در بطالت بگذشت

بگذر بچه حلیت و چه حالت بگذشت

غمی که از دل بهانه آزد

آدمی زاد را هیچ مصیبتی بالاتر از سهنگام نیست روزی که متولد شد و روزی که بمیرد و روزی که از گور برخیزد
تا پیدا شد سخت غم کاتب نشینی پس صد روز بهشت گزینی در پیش آمد و نمیداند که عمر با فلاس و ریای بگذرد یا بدو

و اخلاص و آزارنده است و اسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی است و تا بمیرد احوال بر رخ و احوال محشر
در صد دوی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانه خراب و تباب و استیگر و معامله هر عالم ازین هر سه
عوامل بروقی قضاء و قدر علیهم خیر بچاره انسان چه کند مگر آنکه رحمت عامه الهی دستگیر وی شود و مضمون عیسوی
در حق بندگان عاصی خالف راجی خود جاده اظهار دهد و سلام علی یوم ولادت و یوم اموت و یوم ابعث

اکنون بنظر آید که گویا حالات خلق و وادید آفات گیتی دل از همه آرزو باغالی است و بقیه انفس حیات مستعار
در کشاکش غم و غصه از خوف و دهرشت مالی است

بدنامی حیات دوروزی نبود بیش گویم کلیم با تو که آنهم چنان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن روزی در گمبندن دل ز میان گذشت

چون بکرم ما بعد صفات و مافات و جلال در سیاق امر نگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم
نداریم و بارگران گناهان پیشاپشت طاقت را ختم کرده و انواع عداوت دنیا داران و دین گذاران خاطر را
بستوه آورده چاره کار جز آن نیست که غم و غصه خود را که تعلق بدین دنیا دارد بر خداوند حقیقی عرض کنیم و بخواهیم
زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نماییم و از موفق حل جده در یوزه توفیق خیریت دارین سعادت
نشانیم و بزرگان حال و جهان قائل بمناجات استغاث حضرت رب الارباب پردازیم و بادای بندگانه
و ندای نیازمندان سرشته عرض حال کشایم و گوئیم

ای که می پاشد عطا و ای رحیم پوشنده خطا ای خالق خلق را راهنمای قادر خدا ای را منرا جان ما را صفای تو بخیز
و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست و دانسته توئی هر چه در آن
آن ده آنچه پیغمبران و دوستان تو از تو خواسته اند و در آن خیریت دارین پنداشته اند آن همه بمن بے برگ
ارزانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بدعت ازل و تن من شرمنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بر عیسا
ما گیر ترسانیم از بدی خود ما را بیا مرز بخودی خود بتیاد توحید ما غراب مکن بلغ امید بانی آب مکن تبیو شامی شادی
نیست و جز از تو روی آزادی نه دکی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخشش کار آنگهان سازیم یقین اطمینان کن
که در آرزو بر ما باز نشود قضا عتی مرحمت فرما که کنج شک حرص ما باز نگردد دست مرا بگیر که دست آویز نداریم پوزش
من بپذیر که پای گیر نیاریم مگو که چه آورده که درواشویم می پرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که ادا ولی
بیزار گردیم توفیقی در کار کن که در دین استوار گردیم یا رب تو بساز که دیگران بسازند و تو بخواه که غلام بهمان
نوازند قلبی ده که طاعت افروان کند طاعتی بخشش که بهشت رهنمون کند علی ده که در آتش هوایند عملی ده که
در آب ریایند دیده که راست فرما که جز بوبیت تو نه بیند جانی بخشش که جز بوبیت تو نگزیند نفسی ده
که حلقه بند گیت در گوش کشد ای ده که زهر حرکت تو فوش کند یافت تو آرزوی ماست دریافت تو بیا روی
ماست امروز مصیبت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غلیم و دشمن تو ابلیس شاد دست فردا اگر حقیرت گیتی

باز دوست تو خیزین و عدو تو سرور گرد و ز پیش رو شادی بشمن مده و دو اندوه بدول دوست منزه گفتی که
 مکن و بران داشتی و فرمودی که مکن و بران نگذاشتی علی که خود شل افراختی مگونسار مکن و چون در آخر عفو
 خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن مطیعان چه کارست و اگر می که همه را برسد چه مقدار است آیین بنده
 سخت گناه کارست و صفت تو در ازل و ابد غفارست **رباع**

من بنده عاصیم رضائی تو کجاست تار یک دلم نور و صفائی تو کجاست
 مار تو بهشت گر بطاعت نهشته آن بیج بود لطف و عطائی تو کجاست

رب جبار است باقی همه زشتند عاصیان امیدوار و زاهدان مزدور و بیستند اگر و مبادا بدوزخ فرستی
 تا / را بنیم و اگر بهشت بری بی ویدار تو خریدار نیم خداوند ابو جهل از کعبه آمد و ابراهیم از تخانه کار
 عاصیان است باقی بهانه گرفتیم که نوز در طاعت است اما اگر راست پرسند کار بعنائیت مست بر عجز خود آگاهیم
 عجز چارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و جز در تو در گاهی نیست که انجا پناهم آیم این چراغ
 افزوده را کش و این دل سوخته را سوز و این پرده دوحه را در تو این بنده آموخته را مران و نواخته خود
 مینداز چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بحجرت آن نامی که توانی و بطفیل آن صفائی که انجانے
 بفراوم رس که میتوانے **رباع**

بارب ز تو آنچه من گد امی خواهم افزون ز هزار بادشا می خواهم
 هر کس ز در تو حاجت می خواهد من آره ام که تو ترا می خواهم

کار بدل آگاه است نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیکس آید و از من همه بد
 تو نه ظالمی که گویم ز نهار و نه مراحتی که گویم بیا آیین میگویم که چون در اول برداشتی تا خرف و مگذار گناه در جنب
 کرم تو زبون است زیرا که دست قدیم و گناه من اکنون است اگر حاضرم باگی و اگر غایبم هزار سخن بدانگی گفتی که میم
 امید بران تمام است چون کرم تو در میان است تو میدی حرام است ستری که در وجودی نیست بخیه از دوستی که
 در وجودی نیست کفیه از و چون بید میلزم که مبادا فردا هیچ تیرزم آیی فردا از کینه طاعت عادت و حکمت
 تجربتی و حقیقت عاریتی آئی این چاشنی که بکام شوق دادی تمام کن و این برقی که در جان بتامیدی مدام کن
 اللهم انما بؤ و غفر الله

ان ختم الله بغضرائه فكل ما لا قیته سحکی

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمه الله علیهم اجمعین

محقق و متفکرست که موثرترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مصاحبت اهل کمال و مجالست مقربان آستانه ذوالجلال است زیرا که بمشاهده استقامت احوال ایشان و معانی صحت اقوال درویشان سالک اهمیت دست یابد که تجلای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق است آسان شود بلکه بواجب دید جمال بکمال ایشان اگر دست دهد نوری در دل می افتد که طلت ریب و آریاب را که علت بعد و حجاب معرفت است زایل میگرداند هم القوم لا یشفق علیهم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضه انوار ندارد تا تاثیر صحت بوجود آید و فائده محاذات رونماید لکن بقیام استدلال بر وجود لذت و سعادت و بهر حال ارباب حال باشند از گردیدن باین طریق که قسمی از ولایت است محروم ننهند

ای که از کشمش قال و مقال	نیستت حالت ارباب کمال
هیچ نیافت در خود اثری	نشیده ز کسان جز خبری
قابل کار نه معذوری	یا خود از کوشش آن بس دوری
باش کین را بگذاری دگرست	هر کس قابل کاری دگرست
لیکن اندر سپه انکار مرو	از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را	کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند	در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر خنود یافته اند	این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب این همه جان بازی صیت	مال و اسباب نه ساز جی صیت
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست	عقل کو در کجاست تو کجاست
باری اگر نیست ترا وجدانی	معتقد باش و بیار ایانے

و بعد از حرمان دولت صحبت کمالان و مشاهده جمال عارفان استماع اخبار و تنقیح آثار ایشان در همت فراوانی و خلعت زدائی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت است که جمال و دقت در وی از اخبار که در وقت بشری و حجاب صورت عنصری مصفاست و صفای حسن خفایت از مشاهد عادیات و اطلاعی بر زلات منزله و هم

ولهذا سعی از اخلاص قرن بعد قرن حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر
گرا نهایه و صحائف بلند پایه فراهم آورده زبوری دیگر بر محال آن میافزوده اند

ذات من نقش خیال خوش تست من مگر خود صفت ذات تو ام
نقش اندیشه من جلد ز تست گوئی الفاظ و عبارات تو ام

و وراعی تسلیم فراد و تثبیت مراد و اتعاظ و اعتبار آنرا دیگر فراد و سناخ بسیار است یکی آنکه وجود او لیاقت
شامل و نعمتی است هر جوینده و اصل پسند که مناقب و احوال ایشان که در معنی کشمکش نیست عظمی و عطیة کبری است
الحوال باشد و اعتقاد و محبت این صفات ایشان صدق اندیشان واجب و مقسم و آنکه این صفات در کمال است
ضروری آنکه ذکر بجز آنکه و حجاب بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت است زیرا که هر محبوبی
بهر نسبت و در وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را بسین که حلوا و زکرا بنیاد است
در کمال نقص او لیا و اصفیاء بر دوستان هر جا آخرین است و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبارت
که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل است و با وجودش جزای جزیل که عبارت از قرب
رب جلیل است علاوه بر آن و اصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات اضنی و احوال و اضاعت اوقات بذکر احوال
اد احوال و احوال مالت عادت و مانوس طبیعت هر کس در آن است پس شش حال بذکر احوال احوال که شش سعادست
مید و شش رشادت مالت است در همه حال بهتر باشد قضای تقضای طبیعت و عادات تقضای فوری از طاعت عبادت
باشد دیگر لایذ میان ذکر و تذکره علاقه مناسبتی و رابطه محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات عبادت
محبت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون است ذکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بنوعی صلاح
و علی قلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة در یابد که چندین کس که بعد از مضی قرون
و ادوار و تهادی و دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن بر حسن عمل و کردار نیک و گفتار
راست نیست پس آنکه که حیات ابدی و سعادت ابدی و سروری و حسن عمل است و شاید که تصور این معنی و باعث کسب
خیالت و عمل صالحات و تحصیل سیرات گردد

جانا لیم از ذکر تو خاموشی سبب یاد تو ز خاطر من فراموشی سبب
هر جا ز شایب هر شیئی گردد ذرات وجود من بجز گوش سبب
دیگر توانی که ذکر خیر این طایفه عظیم تر و بزرگواران مقدسه ایشان گردد و همچنانکه وی ایشان را در خندان

بخیر ذکر میکنند ایشان نیز ایداناسن الله حکم تخلق باخلاق الهی اورا در انجمن به نیکی یاد نمایند ربنا اخفلسنا و
لا اخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم دیگر آنکه
چون وی نشر مناقب و ذکر حماد کند شگهان میکنند بقاضی حکاندین ندان امیدوار باید بود که بعد از وی
با وی نیز همین معامله کنند

چو من بخیر کنم یا در فتنگان دارم امید آنکه مرا هم بخیر یابد کنند
چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند
رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین بعلاقه این امور
این معنی مرا بوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریق اختصار و شیوه اعتبار از اخبار الاشیاء
و جز آن بکم و بیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار
و تاخیر ادر ذکر و قید موالید و وفیات را در بیان ملحوظ نکنیم که مراد در یافتن حالات و معارف ایشان
سال ولادت و وفات و معجزات و کتب معتبره این و طر متقاضی است طالب بدان رجوع میتوان کرد و علی کل حال
امید آنست که اگر فقیری محرومی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خداجوی مصلوب خویش را
ازین فصل و باب جوید روستی بجزایان نیارد و بقبول خداوندی جلت عظمت مقبول گردد و بوصول مقصود
دلی موصول شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبدالقادر احسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبدالعزیز بن حسن بن حسن
سبط است رضی الله عنهم در شش متولد شد گیلان وطن اوست سی و سه سال تصدیر و تدریس کرد و فتوی داد
چهل سال سخن بر مردم در ارشاد فرمود و نود سال زینت و در شش از دنیا برفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع
علوم را اصولاً و فروعاتاً و مباحثاً و غلافانیکو میدانست تا آنکه گویند گفت فاف کل فی کل و صا و صرح الجمع
فی الجمع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم و عظمت تمام یافت وی گفته قد می هنر علی رقبه کل دلی الله
و این سخن از وی اگر بصحت رسد خداوند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکرست که اهل حال او پیش می آید
روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار نیزم همراه بود بعد در بیان دیگر وجه شروع نمود و بر
چهل وجه تمام فرمود و گفت گذشتیم قال و باز آمدیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این مگر گفتن به شور
و اضطرابی در دهکاه حاضران افتاد از نقل اشعار و سوره که یکی سوگند کرد و بطلاق زن اگر خدا استعالی را چنان عبادت

نمکند که در آن فردی از انسان در هیچ مکان انبیا نداند و در آن عبادت نبود که ام عبادت ادا نماید پس بعد از آنکه
 علماء عراقین در جواب ازین مسئله در ماندند وی بجز در نظر در آن مسئله فرمود بخیلی له المطاف و بطول
 و حده و بخیلی عینیه طریق وی حکیم کتاب و سنت بود در هر خطره و لحظه و وارد و حال و ثبوت مع اندر جمله
 احوال و حفظ احکام شریعت با مشاهد اسرار حقیقت و انچه از خوارق و کرامات و عجایب غرائب از وی سر
 نقل کرده اند شاید بسیاری از ان مبنی بر خیال محبان است همچو تجلی نبوی از برای تربیت و تائید در مجلس و بی
 و حضور از روح جمله انبیاء و اولیاء و گفتن وی قف یا اسرائیل و اسع کلام المحملی بحضور و نحو آن که این
 احوال نزد اهل بصیرت و اصحاب شریعت در خورد پذیرائی و ثبوت نیست و لیس النجیر کالعیان آری اینقدر
 ضرورت که کل مشایخ او راستوده اند و از وی کرامات و حالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین
 می گفته کان سلطان از طریق حل التحقيق و یا فنی گفته که اعصاته بلغت حد التواتر و معلوم است که آثار
 و لیا که از مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آن درجه نرسانند که مسعود عباد و مسجود خلایق گردد و در هر عالم
 تصرف و تصرف او باشد حی و متنا و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله می بینیم که احوال نویسان وی در ذکر حالات بیشتر
 چندان مبالغه کرده اند و جاده اغراق پیوده که از مرتبه بندگی بخدائی رسانیده اند و از درجه غلامی با وج خواجگی بر
 و این آفت از اهل علم ظاهر شده است تا بعوام کالانعام چه رسد و ازین جنس است ضامن شدن وی هم تا روز قیامت
 به عفت برای جمیع مردمان و منتسبان خود گردید بستم بر آنکه این ضامن رسول انس و جان از برای امتیان و عاصیان
 اسلامیان نکرده و بگمان از ابرشیت خدا گذشته و بحق بماند و تعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول بهم نیامد
 و ما فی هذ المنقول و اسوه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و لا تفرغ قلوبنا بعد اذهل دنیا
 ترجمه شریفه او که تعلق دارد بر اتب علم در تاج مکمل نوشته ایم و همچنین تراجم هم مشربان او همچو ابن عربی و ابن قاضی
 و ابن سبعین و امثال ایشان در اینجا ذکر نموده ان شئت زیاده الاطلاع فادجع الیه و ادرك ما
 اشتباه من تراجم الحدیثین هناك و حول علیه

خواججه بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسله پشتیه و سر حلقه شایخ
 این طریقه علیست اگر چه مرید خواججه عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی است اما بعد از آنکه از مدینه بیجا آمد
 شیخ عبدالقادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه و هفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد و نجم الدین کبری را در
 خوارزم دید و خواججه یوسف بهمانی را در بهمان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسن بخانی را در لاهور

دیدار از آنجا بدلی آمد بعد از آن در سینه با جمعی رفته اقامت نمود و خواجه قطب الدین بخدمت او رسیده بستانال
در خدمت خواجه عثمان بیرونی بود وی اول کسی است از اولیای ائمه که در تعلیم هند سلسله ولایت برپا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت و غیر شریعت را حتی ست قدیم بر رقبه ولایت هند بپایان
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیه زد و به هم قدم سیه ایشان که بغز از هند برست و در غزای هوستا
خواجه چشتی بذات مبارک خود با سلطان توجه هند کردید و این سزمن را بقدم و مینت لازم شرف اندوز
جاوید ساخت و خواجه از جانب غزنین با جمعی شریف از زانی فرمود و بار اقامت در عیقام شاد و عبادت شغول
شد و این آمدن در زبان پنهان را رای هندوستان بود و پنهان او را بعد قبول سفارش مسلمانان رنجانید گفت
این مرد در اینجا آمده است و سخنان از غیب میگوید خواجه بر آشفته و بر زبان بنارک آورد که او را زنده گرفته و دادیم
همه را این ایام شکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر شسته کشته شد و از آن تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و پنج دنیا و کفر و فساد بر افتاد و لهذا حضرت خواجه راجه دما ت سابع گویند
و با حمله وجود اولیای امت در هر اقلیم برون فتح بلاد و جلوه افروزی شعار اسلام است و پیداست که از ابتدا
طلوع آفتاب جهان تاب اسلام درین آفاق مسیح عصر خالی از وجود اولیای امت و اصفیاء است نباشد احوال این
طایفه علیه از مبارکی مائه سابع مضبوط است و آنرا اگر با تقدم بوجه شتی در نقاب خفا مانده و صفت بیانی علی اکبر
حین من الله لرحمکن شنیئاً مذکور که با هم رسانده که حال بعضی در لباس قال بر سبیل نذر یافت میشود مثل اخص
ربیع بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین است صدوق بود و عابد و مجاهد و اول کسی که در
اسلام تصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطاء شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مهمل
روایت کرده اند صاحب مغنی گوید مات باریق السند ستین و مائه و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الجوزی
المتوفی سنه خمس و ستین و اربعمائه و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی که هر دو بزرگوار در لایزال
آسوده اند و شاه یوسف کریم که در سنه خمس و مائه از کردیز کابل بملکان آمده طرح اقامت ریخت و اول
اولیای هند چنانکه گذشت خواجه معین الدین چشتی بجمعی است قدس اندیشه و عیسی رح در سنه از دنیا رفت
از کلمات قدسی مات او است که دل عاشق آتش زده محبت است هر چه در و فروید آید از پاک لب و زبانه
گرداند و هم دی گفته از جوهرای آب روان آوازی میشوند چگونه آوازی بر آید همین که بر یار رسید ساکت
گشت از شیخ خود خواجه عثمان نقل فرموده که هر کس که این سه خصلت باشد تحقیق بدان که حق تعالی را

دوست است سخاوت چون دریا شفتت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان به از کار
 نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست برآمد و
 گناه شمارا چندان ضرر ندارد که بچهره می و خوار داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت با انکس
 و فرمود علامت شناخت حق تعالی که تحقیق است از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت
 آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیز با در جهان آنست که درویشان
 یا درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینان ما للغریب سوی الغریب اندیس و بدترین چیز با آنکه
 درویشان از درویشان جدا گردند بدانکه این از علقی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی است که رنج و محنت
 از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی کجایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر بسته باشد
 و فرمود خدا کجای رفته که علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند مگر بغیر
 از بخاری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز است

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفہ بزرگ خواجہ معین الدین چشتی است از اکابر اولیاء
 واجلہ اصفیاء است بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نہایت استغراق داشت شیخ محمد فوری
 در سلسلہ الذہب گفته کہ فی احوال الباطن شان کبیر دین المکاشفین و در دلیل العارفین گفته سخن حکایت
 ملک الموت بود فرمود کہ دنیای مرگ بجهنم نزدیکتر است چنانکه گفت از آنکہ الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
 نیز خلافت خواجہ او را فرمود چهار چیز گوهر نفس است اول درویشی کہ تو نگری ناید دوم گرسنگی نہایی سوم
 اندوگین کہ شادی ناید چهارم کسیکہ دشمنی بود دوستی ناید وی رحم در دلی آمد و ساکن شد قوال بیت شیخ احمد علم
 بر خواند خواجہ را آن میت در گرفت چار شبانه روز در تحیر بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد
 میر حسن دہلوی در غزلیکہ درین زمین گفته است اشارت باین قصہ کردہ

جان برین یکسہ بیت را دست آن بزرگ
 آری این گوہر زکان دیگر است
 کشنگان خنجر تسلیم را
 ہرزمان از غیب جانے دیگر است

و این واقعہ بر شہ روادہ در مناقب الاولیاء اوش موضع است از فرغانہ و کالکی ازان گویند کہ نام کالکی شیخ
 از و برآمدہ بست سال در خدمت پیر ماند بعدہ سیاحی کرد چون بچاد رسید شیخ شہاب الدین سہروردی را دید
 و در ملتان شیخ بہار الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد بہ نیت آنکہ دنیا متوجہ او شود فرمود بر دوستان

خدای آیند و دشمن گرفته خدا را می طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحلاج الملتانی القشیری خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است
پیش از ارادت در تحصیل و تدیس مشغول بود بعد از آن در مجاهدات سعی نمود و رسید به آنجا که رسید از اکابر اولیاء
هندست صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامه بود میرزینی صاحب ترهت الارواح و شیخ
فرید الدین عراقی صاحب لمعات بلا زست و رسیده اند و تربیت یافته وی از اغیاء شاکرست و این که میسر حق او
صادق و آئیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الاخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا بودی
گفتگوی واقع بود فرمود دنیا تمامچه قدر دارد و قل محتاج الدنیا قلیل و علوم است که از آن قلیل چه قدر پیش باشد و گاهی
سیفر بود صحبت ما کسی را ضرر کند که افسون باز نماند و سیفر نمود که غنایم رضایه حال است شیخ فرید الدین تعریف
یک سخن این بود که میان ما و شما عشق بازی است وی در جواب گفت میان ما و شما عشق است بازی نیست شیخ فرید الدین
افطار کم بودی اگر چه پشم آمدی یا فصد کردی و شیخ بهاء الدین را صوم کمتر بودی یا طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعمالوا الصالحات شیخ نور بخش در سلسله او را رئیس اولیاء هند
و عالم معلوم ظاهر و صاحب احوال و مقامات نوشته و گفته له فی الارشاد و هداية الناس من الکفر الی الایمان
ومن المعصية الی الطاعة ومن الفسانة الی الروحانية شان کبیر و در مجمع الاخبار و صایای او آورده
و گفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاک ذکر اربع مشاهد المذکور
و هذا هو الذکر الکثیر الموجود فی الفلاح فی قل سبحانه و تعالی و اذکر و الله کثیر العاکم تغلظون و در بعض
رسائل دست سلامة الجسد فی قلة الطعام و سلامة الروح فی ترک الاثام و سلامة الدین فی الصلوة
صلی علی خیر الانام قن فی روح فی ملله

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است در زمان سلطان شمس الدین ادریس زلی
میگفتند در سلسله از دنیا برقت وقتی اساک باران شد و لازم گرفتند که دعا باران کن بر سه نبیره آمد و دعا کرد
بعده روی آسمان نمود و گفت باشد اگر تو باران نفرستی من پیش ازین در هیچ آبادی نباشم این گفت و فردا آمد
حق تعالی باران فرستاده

تند و پر شور و سیه مست که سار آمد میکشان خروده که ابرام و بسا آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از ویافته وقتی در غزنین استسقا شد خلق بروی آمدند

و گفتند و حاجکن تا باران جاری از خانه برون آمد و خلقی دنبال او شدند شیخ را باغی پیش آمد انجا رفت باغبان
زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند بر خیز و آب دهی گفت بل من و درختان بمن
آن زمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم و او شیخ راغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند
ما بندگان چند از زمین زمین خدا آن زمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن گفتند و بگشت
عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالی

شیخ حمید الدین ناگوری لقب و سلطان التاکیین است خلیفه خواجه اجمیرت در تجرید و تفرید قدیمی راغ داشت
همت عالی او از دنیا و عجبی برترست از بندگان خاص مولی عز اسمه بود از اولاد سعید بن زیدست که از عشره مبشره
باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دلی در خانه مسلمان آمدنم شیخ نظام الدین اولیا کلمات
الار را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگورست در رشته از دنیا بر رفت او را تصنیفات و مکتوبات
بسیارست در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاهت سدا لفظ اند چنانکه در کلام مجید
الذین اصطفینا من عباده ناکفناهم ظالم لنفسه و منعه مقصد و منعه سابق بالتحیرات معذورین
که بعد الایمان باندو الاقرار بالتوحید حضرت حاضر نیایند و اگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب سادعی اغافل
و مشکور اند که با ایمان همچنان آیند و با اقرار هم کاب و قانیا نند که خطاب السنت و بگو یا دارند و جواب آن که
قالوا بلیست فراموش نکرده اند و در میان پیش از دعوت بحکم از لاجابت کرده اند و در بیایت کار بطلب نهایت
اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوبکر صدیق است که پیش از دعوت بطلب سالت برآورد و در خود را و اطلب کرد
دیگر علی مرتضی است که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی است که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی
نام او از هیچ دیوان نبرآمدی و نشان او هیچ دفتر ثابت نکردندی نهی گفتم که در حضرت عزت داشته
و در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی نبردشت آزاد آمد و شاد رفت دیگر سلمان فارسی است که پیش از دعوت و طلب
هدایت پوئید و صدق عهد یتاق از خویش تن جوئید و هم وی هم گفته راه را بر تهاست اول آن علم است که بی علم
عمل درست نیاید دوم عمل است که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیست صحیح است که بی نیت عمل بی باطل نیاید چهارم
صدق است که بی صدق عشق رونماید پنجم عشق است که بی عشق توبه درست نیاید ششم توبه است که بی توبه سلوک
نشانید هفتم سلوک است که بی سلوک دروازه پیشگاه نکشاید هشتم کثافت در پیشگاه است که تا نکشاید روی مقصود نماند
و هم وی گفته راهی در پیش تو ننهاده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک و هم کوتاه و درین عمر

کوتاه تر از امر کرده اند بر فتن این راه دراز و شب دنیا اگر چنانکه یک است که الدنیا کما ظلمة الامورین تاریکی
بهر تو با همتابی از مطلع عنایت بر آورده اند الله فی السموات و الارض بر خیز و شتاب و این با همتاب را در آید
و عنایت دار و این عمر کوتاه را گذرسته و بخت انکار و خود را یکی از مردگان بشمارد اگر عمرده مردنی میدان و پیوسته
این بیت بر دل همه خواند

جانی ست هر آینه بخواهد رفتن اندر غم عشق تو رود او سرت

خواهر بر سر غفلت در خواب غفلت خوش خفته ست و نمیداند که دعوی محبت که کرده ست او را سوال و جواب است
که پاره ازان در اخبار بالا خیار ذکر کرده بعضی ازان احوال این است این تفاوتی که تو می بینی و قائل نیست
بلکه در قبول و قایل است ظالم را شادی ب حصول مراد و نیاست مقصد را شادی ب حصول مراد عقبی است ابق را شادی
بوصول مراد مولی است دین ظالمان که بختن از معاصی و آوختن بطاعت است و دین مقصدان بر پاره ازان دنیا
و از میند بعضی ست و دین سابقان بتر از مادون الدنیا و تولا بالست قل الله ثم ردهم فی خواهم یلعون
طریقت جان شریعت ست چنانکه توجان و تن خود را یکی میدانی زاده و منزل شریعت از نفس و مال برآمدن است
و بنیم مقیم درآمدن ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و راه و منزل طریقت
از جان و دل برآمدن و تقبل الیه بتبذلا بذروه اعلاى و وحدت برآمدن و ان الی ربك المنتهى فردا
کار بر خلافت روزگار و زواید بود ظاهر باطن خواست و باطن ظاهر بالا فرو برد و دیالو عوض
خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالمین علی صمودة الذلکناهی است که برگ مکفر شود و گناهی است
که بطول کشد در گوهر مکفر شود و گناهی است که بغذاب فیر مکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نریند و آتش دوزخ آنرا
نسوزد هیچ سود ندارد و مرید باید که از اینجا چندان نور ید که آن نور نار دوزخ را فرو خورد آتش دوزخ با درویشان
چه کار دارد که او را از برای تکبران و فرعون صفقان در وجود آورده اند السا و دشوی المتکبرین

بروز حشر فغانی ز بار پرس مژد
تو بیکس و غیبی ترا که می پرسد

اما فقر کو و فقیر کما مولانا فی الدین بر مولانا شمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صفت گشتی المحمد الله علی
عدم الامکان و بیاری فرمودی مباد که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که

شکم برادر سلطان پاره کند

کجا خود فکر این نعمت گزارم که زویر مردم آزارم

محمد بن عطاء معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رحم از مشایخ متقدمین هندوستان گلزمینت جامع بود میان علم
ظاہر و باطن از اصحاب خواجہ قطب الدین است اگر چه مرید و خلیفہ شہاب الدین سہروردی بود مولع بود بعلوم
ہیکس در زمان او اینقدر توغل در علم نداشت کہ او داشت

چہ خوش باشد آواز نرم حزین بگویش حریفان مست صبور

بہ از روی زیباست آواز خوش کہ این خط نفس است آن قوت روح

علماء عصر ہمسرا و محضر ساختہ بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسلہ را برپا داشت و در زمان تعلق شا
بر سر ایشان نیز محضر شدہ و شک نیست کہ حق آنست کہ سماع از برای اہل آن جائز و مباح است قاضی تصانیف
بسیار است بزبان عشق و ولولہ سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در شنیدہ از دنیا رفت طوابع
شعوس از تصانیف او مشہور است در وی شرح اسماء حسنی میکند در اخبار الاخیار گفتہ حقیقت آنست کہ اختصار او تنق
از ان کتاب حقیقت مآب کہ ہر جامع موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متعسرست جمیع موج
او در مقامات و حرارت و حالت تشاکل و تشابہ واقع شدہ کلمہ چند ایراد می یابد کہ وقت کتاب حروف را را حاطہ

آن قاصرت باری ہر چه آمد نیکوست انتہی بعدہ انجہ بخامہ از ان کتاب سپردہ شرح اسم ہوست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی است ذکر او در کتب شایع ہست بسیار است
در زمان خواجہ قطب الدین بدلی تشریف آورد شیخ الاسلام دہلی نجم الدین کبری اورا بامری متمم کردہ جانب
بجگاہ روان ساخت وی گفتہ چون من درین شہر یعنی دہلی آمدم زر صرف بودم این ساعت نقرہ ام پانچستہ شد
و در مکتوبی بجانب شیخ بہار الدین زکریا نوشتہ من احب اخذ النساء لوفیلم ابد قبر و در بنگالہ است

شیخ نظام الدین ابوالموید از مشاہیر بزرگان است در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین بود
شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیدہ است جدا ورا شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال کہ مقبرہ او در کولہ است از
او لاد است وی گفتہ بخط بابای خود نوشتہ دیدہ ام انگاہ این دو مصرعہ گفت

بر عشق تو و بر تو نظر خواہم کرد جان در غم تو زیر و زبر خواہم کرد

بعدہ گفت ای مسلمانان دو مصرعہ دیگر این رباعی یاد نمی آید حکیم این سخن بر طریق گفت کہ در ہر جمع اثر کرد

انگاہ قاسم مفری آن دو مصرعہ را یاد داد

پرورد دلی بجاک در خواہم شد پر عشق سری ز گور بر خواہم کرد

شیخ برهان الدین محمود بن ابی انجیر بلخی از اکابر علماء محمد سلطان غیاث الدین بلبن بود انصاف داشت
 بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث را پیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میل دارد بعضی اشعار
 درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت سه

گر کرمست عام شد رفت ز برهان عذاب و بر بعل حکم شده که چادیدنیست
 وی بارها گفتی که خدا عزوجل مرا از پنج کبیره خواهد پرسید مگر از یک کبیره گفتند که امست گفت سماع چنگ است
 که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دلیست آنرا تخته نور گویند

شیخ احمد نهر وانی مردی بزرگ بود با فنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهار الدین زکریا
 کم کسی را پسندیدی اما در باره او گفتی که اگر مشغولی احمد بخند بایده صوفی باشد او را گاه گاه بر سر کارگاه
 حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دوست از کار بداشتی و حاسه خود بافته شدی قبر او در بایونست ^{تعالی} حجه الله
 شیخ بدر الدین غزنوی خلیفه خواجه قطب الدین ست از لاهل سماع بود تذکره گفتی و سخن گیر داشت و بیشتر سخن
 از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنی مولی بلاهور آمد و از انجا بدلی
 رسید و مرید خواجهد شد سلطان المشایخ گفته از وی شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی سه

سودائی تواند دل دیوانه ناست هر جا که حدیث تست افسانه ناست

بیگانه که از تو گفت آن خویش منست خویشی که نه از تو گفت بیگانه ناست

وی در عمر بزرگ بود و مسن شده گفتند شیخ پیر شده است چه شکل میرقص گفت شیخ نیز قصد عشق میرقص
 شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود است پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب
 بود و مادرش دختر مولانا وجه الدین خجندی وی قدس سره خلیفه خواجه قطب الدین ست و از خواجهد بزرگ

معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیاء و ارکان اصفیاء است بغایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد
 داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اجودین سکونت
 کرد و وقتی یکی از مرها گفت که ای خواجه امر و زلفان پسر سبب گر سنگی بمعرض هلاک رسیده است سر برآور گفت
 مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند رسی در پائی او به بندید و بیرون انگنید گویم این حال
 مرتبه تسلیم و رضا است که فوق آن تصور نیست در وجه تسمیه او بشکر گنج چیزها گفته اند که از جنس کرامات است
 و الله اعلم بالصواب است در فی سوره عشر شریفش خود و پنج سال شد وی گفته چهار چیز از هفت صد پیر پسندیده است یک

جواب فرمودند عقل الناس تارك الذنب الكليل الناس الذي لا يغري شي اثنى الناس الفاعل افر الناس تارك
القناصه و فرمودان الله يستحي من العبد ان يرفع اليه يده و يرد هاتين و گفت اگر هست غم نیست
و اگر نیست غم نیست و فرمود روزنامه را می شب معراج مردان است و گفت که اگر غم خود را بسنجی سر در میان می گذار
و گفت چون فقیر جانه پوشد چنان پندار که کفن می پوشد و فرمود آن نماله باشی و رفته باز نماید چنانکه باشی و فرمود
جذبه من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين و گفت الصوفي يصقبه كل شي و يكذبه شي فرمود

دوشینه ششم دل حزن نیم گرفت ۵ اندیشه یار ناز نیم گرفت ۵

گفتم بر و دیده روم بر در تو ۵ اشکم بر وید و آستینم گرفت ۵

نقل است که پیش او در باب ابحاث و حرمت سماع که در آن اختلاف علمای است گفتند فرمود سبحان الله کی سوخت
ز خاک بشد و دیگری هنوز در اختلاف است و فرمود آفت در تدبیر است و سلامت در تسلیم و گفت العلماء اشرف

الناس و الفقراء اشرف الاشرف و گفته اند ذل الناس من اشتغل بالاكل و اللباس و می گفته اند فراموشی است

دنیا را بدو رخ اندازند تا اهل دنیا و دوستان خلا به بینند خواری دنیا را و گفت هر روز بر دنیا بخ بارند آید که تلخ

باش بر دوستان من تا در تو نیک بینند و شیرین باش بر طالبان خود که ذکر تو بسیار کنند و گفت معراج الفقراء

سيلة الفاقة شاه حبیب الدین قوی خلیفه خانزاده فرید الدین گنج شکر است سلسله خود اسم دارد و مناقب او در این نوشته

شیخ نظام الدین بدایونی خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است نام او محمد بن احمد بن علی الدین می است و لقب او

سلطان المشایخ و نظام اولیا و سی از محبوبان و مقربان درگاه الهی است دیار هندوستان ملایو و از آثار برکات

او در دلی علم موخت و حدیث خواند و مقامات حریری یاد گرفت و با جود و دین رفت و شش پاره پیش گنج شکر

تجوید کرد و شش باب عوارف نیز سندی و پرسید فرمان چیست ترک تعلیم کنم و با و در و فاضل مشغول شوم

فرمود کسی از تعلیم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب که آید در ویش را قدر می علم باید بعد نبست خلافت

مشرق شد و در دلی موضع غیاث پور که الآن خانقاه در آنجا است ساکن شد و قبول عظیم یافت و ابواب فتوح

بر وی مفتوح گشت و شب تنهار حجه بودی و درستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر که را

نظر بر جمال او افتاد بی تصور کردی که گمستی طاف مست و از بس بیداری شب چشهای مبارک او سرخ بودی گویند

میر خضر و این بیت در وصف او گفته است

توشبیه می غالی ببر که بودی امشب که هنوز چشم صفت اشترخار دارد

وی فرمود مراد واقع کتابی دادند در آن سطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور است
و گفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلمار را متعلقی همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پچید را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این اهدا جا بگذار که این سر
شریف خاص از برای چشم نامست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعہ نوشت که خط او بنایت مغشوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بعد از آن پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شده است
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که باز دیگر بگذاریم هر نماز را که میگذارد مات رحم
فی سنة شاه حبیب بعد فوجی در مناقب الاولیاء سلسله ارادت خود را بوی رسانید و وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام است از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تاستمع کیست سماع صوتی است مورد
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام است و از آن منظور علاج پرسیدند فرمود چند تقندای وقت بود رد آورد
همه شد یعنی مرد و دست و لکن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیما مقربا عند الله ذلت
قد مه و لم یکن فی عهد من یاخذ بیدای گویم درین نقل ما را نظر است زیرا که بنید در وقت او بود و ما هیچ نگذا
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ تعالی درین باب موافق نظام اولیا است و الله اعلم بحقیقه الحال
وی گفته نقل سعادت را کلید است همه کلید با تمسک باید کرد اگر از یکی بکشاید شاید بکلید دیگر کشاید شود فرمود
در وقتی که خواجہ من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفہ گنج شکر است سخت معامله داشت و بنایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
هیچ چیز از جنس ادرار نداشت با وجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدی که ندانستی که امر و کلام روز
و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است شیخ نظام الدین اولیا پیش از آنکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلسی
شد و دوبار عرض کرد که یکبار سورۃ فاتحه و اخلاص بخوانید بنیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار اغناس کرد و
کرت دو تم تبسم نمود و فرمود تو قاضی شو چیز دیگر شور و زری بخدمت شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یا رب میگویند جواب می شنوید لیک عجبی فرمود خیر بعد گفت الا لا جاف

مقدمه الکون قبر و مقابل برنج منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دلی است

سید جلال الدین بخاری بزرگ اورا سید جلال سیخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بهار الدین زکریا است
و جد سید جلال الدین لقب بخار و هم جهانیان جهان گشت از بخارا بیکر آمد و سید بهار الدین بکری که از اکابر و جهان
انجا بود و وصلت کرد و گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلوات بشهر شد بتزوج دختر سید مذکور و سید بهار الدین
دولت بشارت یافت و بیکر گوشه خود را بوی عقد تزویج بست و از انجا بجهت حسد و نزاع اخوان بخارا
خدا آورد و او را اولاد صوری و محتوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد و قبر او هم در
چنین است در اخبار الانبار در تاریخ فرشته نوشته او سید صالح الفست و نسب او امام علی هادی چنین
ان بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی الهادی
در امانان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرو آمد همان روز شیخ بهار الدین زکریا انجا بخرقه
افت یافته بسکونت پلوه ایچ امور شد مقبره او در انجا است اتقی حاصله و در ترجمه محمد و جهانیان نوشته که چون
سید جلال بخت یافته با چاد و بقتضای شریعت نبوی متاهل شد او را سه پسر تو گشت یکی سید احمد کبیر دوم
سید بهار الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بوده و دو فرزند سعادتمند بوجود آمدند یکی محمد و
جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین را جو قتال اتقی محرر بطور از اولاد محمد و جهانیان است
بچهارده واسطه انجا بجناب و بشانزده واسطه سید جلال سیخ میرسد چنانکه از رساله زیدیه و جزآن و انچه سید جلال
شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر سندها و ترمیت نشست میرحسینی سادات مریدان
کنوز الفوائد ملفوظات اوست که خواجہ ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده است و در آن وصایای او بهریدان
در عربی و فارسی آورده و می گفته در کلام قدسی است حکایتی عن الله تعالی لا اله الا الله حصن من است هر که در آید در حصن
سته گردد از عذاب من یکی حصن است دیگر حصار است حصار آنست که گرد بر گرد در گیرد فاما گاه گاه دارد و گاه ندارد
حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد و بجهه گفته در آمدن در حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف
بایبخر از خدا زایل گرداند که اگر همه عالم خشم شوند یادوست گرداند بغیر حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتواند رساند
در ان بیست و سه الله بصره فلا کاشف له الا هو و ان یورد له بغیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که حق
ان از مرگ زندگانی درین سرای فانی رسد چاره دانی نیست و رقم قلم عدم بر رفته کل مریدان و شیخان و بزرگان
استی نیستی آن القاتل نماید بیکه در باطن آن درآمده باشد حقیقت آنست که از روی پشت و خوف و ترس

در دل نیاز و جز حق قرار گیر و فی مقلد صدق عند ملوک مقتدر چون انجا رسد بشت خود در تبع او اگر
و در رخ از وی گریزان باشد انستی و نعم ما قبل سه

سوره بقره
ایران قدری

توبه بگلی چو گدایان بشتر مژد کن

شیخ زکریا الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوفی است در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف با پر پیچید

کرده است ذکر او بسیار میکنند و در مجمع الاخبار موقوفات او ایراد نموده و در انجمنی نویسد که مجموع آدم تا بلذاری که این
از و چه صورت و صفت و حکم صفت راست نه صورت را ان الله لا یظهر الی حد ذکر و احاطه بخشش بود و بدست
قلوبی که اناطه صفت بر سبیل تحقیق جز در در آخرت صورت نه بند چه انجا حقائق اشیا را ظاهر گیش آمد و گفت آری
متلاشی شود و هر کس را در صورتی که لازم صفت او باشد شکر کنند چنانچه بلعم با عور را با چندان طاعت وقت نماز شد
بر انگیزد و مثله کمثل الکلب و همچنین صاحب ظلم و تعدی خویشین را در صورت گرگ بند و صاحب کرمی که میگردد مدامت رحم
پلنگ و صاحب نخل و در صورت خوک فکشفنا عنک خطیئک فبصرک الیوم حدید این باشد و علی الاطلاق

که مراد از این اوصاف و سیمیه ترکیب نماید هنوز وی در عداد بهائم و سباع است اولئک کالانعام بل هم اضل
و ترکیب نفس حاصل نشود و مگر بالتجاء و استقامت در حضرت عزت و ما ابرئ نفسی ان النفس الامارة بالسوء الا ما رز
رحم ربی ان ربی بخور و رحیم و تافضل و رحمت او و سبکی می کند ترکیب حاصل مگر در دلی لافضل الله علیه که است
و در حقیقت ما زکی منکر من احد ابداء علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را عیوب نفس خودش بینا نگرد
کنند و پرتوی از انوار عظمت الهی که همه کمونات در جنب آن متلاشی است بر درویش او بتا به دنیا و بزرگمای آن ال
در نظر او خاک بود و اهل آنرا در دل او سنگی مانند چون ای حالت بر در و نه مستولی گشت هر آینه از اوصاف سببی
که ارباب دنیا بدان گرفتار اند او را نفرت آید و خواهد که بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی رونماید چنانچه بجای ظلم و
غضب و کبر و بخل و حرص همه عفو و حلم و تواضع و سخاوت و ایثار پیدا آید و هنوز این معالیه طالبان حق را است
کار طالبان حق بالاتر از این است فخلقوا باخلاق الله مرا ایشانرا مسلم است فهم هر کس بدان نرسد سه

حدیث مرمرا که نگیرم بجز تو دوست
شرطیت مرمرا که نخواهم بجز تو هیچ

مولانا خیر الدین انگ پرسید که حکمت در سنت بضمضه و استنشاق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا سطر اتم
و مزبل جابت شود و لون و طعم و ریح لون بدین آب در دست معلوم گردد و طعم بضمضه تحقیق شود و بوی استنشاق

بجده فرمود مولانا از علوم قالی مالی است اما از علوم دالی خالی است

مولانا بدرالدین بن سید علی دهلوی خادم و طایفه و داماد شیخ گنج شکر است از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق نظیر نداشت و یار سالک محبت سیدی باسرار الاولیاء و روی موقوفات گنج شکر را جمع کرده و در علم تصوف کتابی نظم نموده و غایت تبحر و فصاحت را در انجا کار فرموده مدفن وی در محلی جامع قدیم اجودهن است که بیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمه الله تعالی

چند سال الدین احمد را بنسوی الخطیب انتساب او با نام اعظم ابو حنیفه کوفی است از اعظم خلفای گنج شکر است
این مرد باطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال است و گاهی فرمودی جمال سخا هم که گرد سوزگرم
سید جلالی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی و اگر رد کردی باز شیخ
او را پس بنسبت فرمودی پاره کرده جمال را فرید متواند وقت روزی شخصی از بانسی بخدمت گنج شکر آمد از او
چندیکه محال باطله است عرض کرد خودم از آن روز که خدمت پیوند کرده است مواضع و اسباب بشغل خطا
بجلی ترک داده است و اگر سگیها و بلاهای سخت میکشد شیخ خوشحال شد و فرمود احمد بدوش بیا شد گویند که او از آن
روز که اینجایش شنیده بود القبر و صفة من دیاض الجنة او حفرة من جف النیدان بنایت متلف بودی
و از سبب این و عید میرار چون بخوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند تا ویران گفتند
چون نزدیک بلخ رسیدند غریبه بجانب قبله پیدا شد که از آنجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از آنجا دور شدند
و همچنان پوشیدند و آنرا بر بستند وی رح بعض رسائل و اشعار دارد از آنجمله رساله طلمات معروفست قبر او
در بانسی است باسد کس از او لا خود در یک جا خفته است او را در خواب دیدند از احوال او پرسیدند فرمود که
چون مراد گوگرد دزد و فرشته دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند که با او را بدور گشت نماز که متصل سنت نماز
شام بقراءت سورة بروج و طارق بعد از فاتحه میگردد و بآیه الکرسی که بعد از فرین میخوانند بنشیند رح
مولانا کمال الدین را پسند مشارق الانوار در علم حدیث بیکواسطه تاصنف دارد و از وی شیخ نظام الدین
اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخه آن در سیر الاولیاء است سلطان بغیاث الدین بلخی را
گفت که از کمال علم و دانت و صیانت شما استاد تمام است اگر با ما موافقت کنید و متصیلاست نماز قبول نمائید
مجلس که مباشد ما را بر قبول نماز خود و ثوابی تمام حاصل شود مولا فرمود که در این امر چیزی دیگر نمانده است اکنون
پادشاه چه میگوید که اینهم از ما بود سلطان ساکت شد و رحمت الله تعالی

مولانا کمال الدین زاهد بنود شارق الانوار در علم حدیث بیکه اسطه تامصنّف دارد و از وی شیخ نظام الدین
اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه خط خود نوشته نسخ آن در سیر الاولیاء است سلطان غیاث الدین بلبن را
گفت ما بر کمال علم و دیانت و صیانت شما استقامت است اگر با ما موافقت کنید و تصدیق است نماز قبول نمائید
محض کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود و توفیق تمام حاصل شود و مولانا فرمود که در ما جز نماز چیزی دیگر نمانده است اکنون
پادشاه چه بینداید که اینهم از ما برود سلطان ساکت شد و حمد خداوند تعالی
شیخ ضحیاء الدین روحی از مشایخ کبار است خلیفه سهروردی است و پیر سلطان قطب الدین روحی گفته

مرایای بود و از رز سماع عالی و ذوقی بود و بعد نقل او در خواب دیدیم که در بهشت مقام رفیع یافته است اما ستم
نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا ستم نشسته گفت این همه ایتم مال ذاتی و حالی که در سماع بود نمی یابم
مولا نا نورتر تک قاضی منہاج در طبقات ناصری ذکر او را برنگی دیگر آورده است که از انجا نقیض حال و تشبیح مذکور
لازم آید اما در فوائد الفوائد مذکور است که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علماء در باب او چیزی فرموده اند اما
وسی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر قمی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی و او را نمی گیر
بود اما دست کسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت حجاب به شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجہ علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی است صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرمود
وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزار دی و بس اما صادق بود جمله مشایخ و علماء و خلق دیگر بدو تبرک میزدند پس
او می پرسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که او خداست و در این
بدایون بزرگان بسیار بود و چون که او را اشارت بسیار اندازل برعت و شکر میشدند

خواجہ حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریاست و قتی وی در کوی میگشت در سجده میزد و سید موزن تکبیر گفت
امام پیش رفت خلقی جماعت پیوست خواجہ نیز درآمد واقعه اگر چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک
امام رفت و گفت ای خواجہ تو در نماز شروع کردی و من تو پیوستم تو از اینجا بدلی رفتی و بر دماغ زیدی و باز گشتی
و این برده به تبیان بردی و از انجا با تمان آمدی من دنبال تو گشته شدیم گشتم آخر این چه نماز است شیخ و می گریه
فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آورری من گویم حسن افغان را آورده ام وی ای بود هیچ نخواهد اما
در میان سطر اگر آیتی می بود آنرا بشناخت و اگر گفتند از کجا بشناسی که این آیه قرآن است گفت نور یکدیگر درین طرحی منم دیگر سطر است
شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چسبیدی نبود و قتی مردی
برو سے کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دست
که نام خود فراموش کرده است گفت نام شیخ محمد است بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در
و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده است گفت پای راست شیخ این است بعده پا
در مسجد نهاد گویم این حکایت از عالم استغراق است ستم چنان کن که ندانم زیجودی در عالم خیال که آمد که ام رفت +
شیخ برهان الدین نسفی در فوائد الفوائد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدست او میادتی پیچری
بخواند او گفتی که اول بر من ستم شرط کن تا چیزی ترا یا سوزم از آن سه شرط اول این است که طعام یکدیگر نخوری

تا و عای علم خالی ماند دوم آنست که ناله کنی اگر یک روز ناله کنی دوم روز ترا سبق گویم سوم آنست که چون مرا
در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگندی دست و پا افتادن و زیاده قطعیم کردن در میان راه کنی
شمس الملک از صد و رافاضل بدوزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و
یاد گرفته و بروی تلذز کرده و گفته چون من سبق ناله میکردم و روز دیگر پیش او میرستم میفرمود سه
آخر کم از آن که گاه گاه سه آئے و بلکه گاه سه

تلج زمره که از شعرا وقت بود بر آئے او گفته است سه

صدر اکنون بجام دل وستان شدی مستوفی خاک هندوستان شدی

آه آه چنانی در بدایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بدایون گوی که در موضعی شسته
بسیار از چون بیدار شد بر فراخ رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بجا وید بعد از فوتش
ان مقام دفن کردند که کشی که عشق دارد نگذاردت بدینسان بجا نه گریانی بمزار خواست آمد
شیخ صوفی بدیهی تار که عظیم بود تا بجا سه که ستر عورت هم نداشت سه

تنم ز بند لباس تکلف آزاد است برهنگی بیرم خلعت خدا داد است

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سجد راکه بدان قوام تن باشد و خرقة جامه راکه بدان عورت پوشد تا پاک
شود هم معاقب گردد و از آنها بود که ازینا هم دور بود این چنین است در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکر است
روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و متع کردن بیش نباشد عبادت
که هست در دنیا است وی چون شنید که در بهشت نماز خواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که در آن نماز باشد
قلند رانه حدیثی است زاهد معذور تو غره به بهشتی که جامی رسیدن نیست

در خیر الحیا گفته ذوق طاعت بسیار داشت و مسجد بودی پیش محراب شب در وزمین نماز که اردی گریه
نکردی انتی گویند در آنوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که سر جدا دست جدا پای جدا گردیدی حکاه
نظام الاولیاء رحم گویم این حالت محتاج بیان و برهان است شاید در نظر خلق همچنان آمدی و اندام علم سه
میدر بهستی تو امید نیستی بار که گفته اند اگر هیچ نیست اندام است

شیخ مصلای خود را بر جانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در
نی پیوست و در پلن که در تذکیر او بودم این رباعی گفت سه

لب برب لعل و لبران خوشش کردن
آهنگ سبز لعل مشوشش کردن
امر و ز خوشست لیک فردا خوشست
خود را چو خسی طبعش آتشش کردن

من چون این رباعی شنیدم بنمود گویه گشتم ساخته بایست تا بنمود آدم
شیخ احمد بدایونی نظام دلیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعی مشغول می بود چون از دنیا حلت
کرده شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینک تومی پرسی در حالت
حیات کار آید آخرت تو مرده گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی
مولانا احمد حافظ مرده خدای بود و در نشنیدن نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در
حدود قصبه سرسی او را بمن ملاقات واقع شد گفت چون برونده متبرکه که شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که
من دنیای طلبم طالبان آن بسیارند و عقبی نیز همین حکم دارد همین سخنانم که قذفی مسلما و الحقیقی بالصالحین
شیخ نصیر الدین چراغ دلیوی هم نامش محمود است و هم کامش محمود خلیفه نظام الدین اولیا است و صاحب
سر و دارش احوال او بنایت اتباع شیخ داشت و طریقه او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی که در آن مریدان
شیخ او سرود می شنیدند برخواست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت است گفتند از شرب
پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بنجست شیخ رسانیدند
که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید بر سر اولیا
می نویسد که در مجلس نظام اولیا همز امیر بودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از ان منع کردی و میگفت که
خوب نمیکند انتی چراغ دلی گفته غم ایان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق
بی مشاهده چگونه میزنند و خیر الجاس گفته عزیز می او را پرسید حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه
گفت حال نتیجه صحت اعمال است و عمل و گوشت است یکی از جوان و آن معلوم است دیگر عمل قلب و آنرا امر آتیه خوانند
و الموافقة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر درویش شب گرسنه خفته باشد آخر شب
بیدار شود و مشغول گردد و قلع باطن او هیچ چیز نباشد نزول الوار بر او باشد مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود
و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این حال پیدا شود درین شبی نیست و فرمود نظر بردل داشته و دل بطریقی
متوجه شمرده و بدو مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده بایستست تا چاه پیدا شود فرمود است بحکم سبک بخت خوری
کو تا کند آنست که صوفی چون در سلوک در راه این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش محله

و اگر فتنی بگیرد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر مسلمان پس
چکند آنچه نزدیک دست است یعنی آستین با کوتاه کند تا او را ندک شود بریدن دست و همچنین کوتاه کردن دامن
جامه و موسی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد باستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه مبارزتی
اما اگر قلم کند از جمله چیزها مانند پس چکند از سر موسی بر نیزه آنکه موسی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر برید
هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده و نیز چنانکه مشرعی در وجود نیاید پس بداند از جهاد دنیا چیست
فی سیکویم در بیان آن تقریری برگزیند که فهم مستمان بدان نرسید فرمود فرد تر ائیم تقریری آسان برگزیند
و نعمت فینا ای کاجلنا و فی الله ای کاجل الله در کلمه فی شدت اتصال است که در کلمه لام نیست فی برای ظرفیت
و در ظرف منظور است و هشدار را این آیه خواندنا الصلوات للفقراء الی قوله فی الزکات فرمود این را
بجایگاه است و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتی است که در انانیت این بیان علم و نحو و معنی و بیان بود
این شایع آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس و فریاد یا امید بهشت خواهد کرد یا خاصل از برای
ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده ند باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود
و جاهد دانی الله حق جهاد که فرمود در مطلوب نمیدانند از آن مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف است
بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده است قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عملی که کند قبول باشد و
آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جواسف یا در شیخوخت اما جذبه را مراتب است
جذبه عوام توفیق یافتن است در اعمال جذبه خواص توجه قلب است بسوی حق با انقطاع عما سواه از جمله فضا و عصر که در
حلقه ارادت وی بود ندیکی مولانا مظهر که است دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس است که در اشعار ختم کرده
و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته رحم

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقه او طریقه سلف بود گویند در شریعت هدایه و بزود است
و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در راهی میگذاشت مصلی از کتف مبارک او بقیار
او را ازین حال خبر بود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و چند بار شیخ گفت چون او خود را شیخ
نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دید و بوی رسید و گفت شما را چند کت آواز دادیم که
شیخ مصلای خود بستان شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مودی ملای فقیرم وی در گجرات رفت و ما حاجت
حق پیوست و در پیش که شهر قدیم گجرات است در خون شد وی گفته در ویش را هر دوی نباید بود هر دوی دو نوع است

صوری و آن درویشانند که بر دریا میگردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در گنج خانه خود مشغول
باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمر و اراجیری خواهد رسید هر دری صوری به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری
صوری چنانکه هست بنیاید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بر میگردد

مولانا فخر الدین ز رادی خلیفه نظام اولیا است بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین و دنیای
تمام داشت و غنمتی وافر در صحرا با و یابانها خدای عبادت کردی و صوم و انجم داشتی زیارت خانه کعبه رفت
و از آنجا به بغداد نشانت و علم حدیث بحث کرد و بعد از آن بشوق به بلخی که وطن قدیم او بود باز گشت و در کشتی نشست
آن کشتی غرق شد و مولانا بدرجه شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط
کند و آل چنگیز را از آن دیار براندازد مولانا را گفت شهادین کار با ما موافقت خواهد کرد و مولانا گفت انشا الله تعالی
سلطان گفت این کلمه شکست مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان ازین سخن برخود خجسته و گفت شما را
نصیحت بکنید تا بران کار بکنیم فرمود که غضب فرو خورید گفت کدام غضب فرمود سببی سلطان ازین حرف بشنید
در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علامه الدین نبی خلیفه نظام اولیا است روشی پاکیزه داشت و صفای تمام پیش مولانا فخر الدین
شافعی که شیخ الاسلام او بود و کثافت میخواند مولانا شمس الدین سیفی و علمای او و سماع بودند زنی علما داشت
اما باوصاف و تصوف موصوف بود در آخر عمر فوائد القواد را که مفاصل طاعت شیخ است بخط خود نوشت و بیشتر حال
بر خود میداشت و مطالعه میکرد و از و پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ دران بر نشتی
نمی نمایم مگر درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک و جز آن پرست اما مفاصل طاعت روح افزای محمد مومن نمایم
مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست کجاست زلف تو بشک خط کجاست که نیست

شیخ برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضیلائی زمانه مثل
امیر خسرو و امیر حسن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند شیخ نصیر الدین در وقتیکه که در شهری بود بخانه او
می بود بعد از نقل شیخ یعنی نظام اولیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیو گیه رفت
بر رحمت حق پیوست قبر او همانجا است و این برهانپور که شهری مشهور است بنام شیخ آبادان است
خواججه محمد بن برالدین اسحق از اولاد و ختری گنج شکر است جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمتی
داشت و در علم موسیقی آیتی بود بکمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود و می از مفاصل طاعت

شیخ کتابی جمع کرده است و آنجا بنام روزی بخشی بود هر چند قوالان چیزی میگفتند در حاضران ذوق درنگ گرفت
وی و نظام بانی پی برخاستند و غریب آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند

هر بخردی که مینی امشب از من همه در گذار تا روز

در جله اثر کرد و ذوق پیدا آمد

مولانا شمس الدین محیی خلیفه نظام اولیا است و او را شرح مشارق است در وی نقل کرده است که او
نبی قط چراغ دین در مع او گفته

سألت العلم من أحياءك حقاً فقال العلم شمس الدين يحيى

سلطان تعلق او را طلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چکند تو در کشمیر برو و در تمانهای آنجا بر نشین و خلق
سخن را با سلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تهیه اسباب سفر برآمد و گفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا
محمدی طلبند و فرمای آن بر سینه او نعل برآمد بسیار افتاد و ازین عالم رحلت کرد در جملة اعدای

قاضی محیی الدین کاشانی خلیفه نظام اولیا است شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا
باشی و بسوی دنیا و باب دنیا اهل نشوی و ده قبول کنی و صلوات بادشاهان بگیر و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو
چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری از نعمتهای الهی فان فعلت مما امرتک به و ظنی بک ان تفعل لکن لک
فانت خلیفتی و ان لم تفعل فای الله خلیفتی

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعراء و برهان الفضلاء است در وادی سخن بگانه عالم است و نقاد و بنی آدم در
اخبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد انچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن
و انواع آن دست و پای چکس از شعرای متقدمین و متاخرین نداده در طرز سخن بر فرموده شیخ خود نظام اولیا
رفته است که سخن بر طرز اصفا نیان بگوید و وجود و نور و فاضل موصوف بود و صفات نقیصه و احوال شایع و اگر چه
تعلق ببادشاهان داشت و بملوک و اعیان بعنوان خوش طبعی و ظرافت مخاطب بود اما توجه دل او به آن نجای
بود یعنی را از برکات آثارش توان دانست چه در لهما اهل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار ایشان را
قبول دلهما و جذب خاطر نبود شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود و هیچکس را سخت شیخ آن قریب محرمیتی
که امیر خسرو داشت نبود بهر شب بعد از نماز خفتن در غلوت مخلص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از یاران
هر که ادراخواست بودی عرضه کردی و در وقت تجمیع هفت پاره قرآن خواندی وی گفته سلطان الشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تنگ نمانم و وقتی بر زبان خواجر رفت دعای من بگو که بقای تو
موقوف است بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجر باینده عهد خدا کرده است که هرگاه در بهشت خرامد
بنده را بر او در بهشت برد و انشاء الله تعالی بنده را خواجر ترک اند خطاب کرده است وقتی که شیخ بر این مضامین
میخراشید وی حاضر نبود همراه تعلق شاه رفته بود چون از آن سفر باز آمد گریه کرد و دیوانگی نمود و گفت که من
از برای خود میگیرم که مرا بعد از شیخ چندان بقا خواهد بود شش ماه زیست و دهم شوال شد از دنیا رفت
این چند بیت بی اختیار از کلام او در اینجا نوشته آمد اگر چه ملائم وضع این کتاب نبود

نمیت آن دولت که بوسم پای ولایت ملی	پای آن بوسم که در کوی تو گامی بگذرد
بمخمرگر ترا پسند خسر و اچرا گشته	سرت گردم چه خواهی گفت تا من بهم مان گویم
ملاست بجز این نیست آشنایان را	که آشنائی و بیگانه وار میگذرد
کشتی که عشق دار و گذاردت بدینسان	بجنازه گر نیایم بزار خواسته آمد
دل بخت بزل و ندامتم اتقدر	کز وی چنین دراز شو گفتگو دل
زین عزم که بکس نمی توان گفت	شباست که عکس رخویشم

امیر حسن بن علاء سنجرى سولک و منشاردی دهلست او در میان فضلالای عصر عزتی و مکانی دیگر بود در میان
مردان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معالمت و صفای سریت و سایر صفات
حمیده یگانه عصر بود و باوصاف تصوف موصوف او را نسبت به خیر و تقدیم گویند است اگر چه هر دو مصاحب
و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی الفوائد الفواد در اینجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند میر خسر و گفتی که اشک
تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی است که میر خسر و نسبت
به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی پیاپوس خواجر رفتم بعبادت بر ارم و ملین نشسته بود نزد یک
نزد بان بنشینم هر یک طبق در را باد میزد بسته میشد بنده آن در را محکم بیک دست گرفت تا بایستد ساعتی شد
در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این
در گرفته حکم گرفته در الاولیا می نویسد که روزی میر حسن بخد مت شیخ عرضه داشت که که نصرت رویت که مومنان را
و عده است بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بیند بر لفظ مبارک را ندانم که سخت کوتاه فطری باشد که بعد از آن
بچیز دیگر نظر کند انتی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیو گیر رفت و بهانجام دفن یافت

در شرح انجمن جدیدی از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت است

دسوار و نواز سر کوئی تو ندانم
بر سر سبوی باد بهجائے عمامها
تو آفتابی و من صبح میتوانم
که بی تو من نتوانم نفس بر آوردن
حسن دمای تو که سحاب نیست مرغ
ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکند

خواجہ ضیا بخش در بدایون بود در زوایه محمول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از انجمله سلک السلوک و
انفایت کتاب شیرین و رنگین است بزبانی لطیف و شاعرانه بحکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و بگوید
گفته چنانکه گوید سه

بخشیشی خمیر با زمانه بساز
در نه خود را نشانی ساختن است
عاقلان زمانه میگویند
عاقلی با زمانه ساختن است

آنچه ظاهر است از حال او آنست که وی از محبت خلق بر کران بود و با اعتقاد و ایمان کسی کار نداشت معاصره
نظام او لیاقت گویند میردیشی خرد است که نبیره و خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری است و اندک علم داشته از دنیا
برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجہ کنیز کی خرید چون شب شد گفت ای کنیز که جامه خواب من است کن
تا بخشم وی گفت یا هو کای الله مولی قال نعم قالت ابرقن صلا الشام قال لا قالت لا استخفی ان توقد
و مولی اشفظان و هم در وی میفوسید قیل کای ذی جهرای الدواب جمع قال الانسان وضع بین یدیه مضام
الموت و الفقر و النار و الله تعالی رافعه و الانبیاء سائقه و الکنه قائده و هو جمع وی گفته این را هست
که اگر کی طاعت نکند بهتر از آنکه دعوای طاعت کند در کشور شریعت در عالم طاعت می آید
در زمان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آدمی و ترا
از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود و بعد از خفیف بار شد طیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة
جواب داد که الوجود فاذا زال زالت الحلة و هو واسع که بهمان وسیع در چشم هست او تنگ تر از چشم من بودی
گفت اگر گناه بودی بودی چنانکه من بپوشی من تو نشستی نشست عزیز من کی که او دو بار از راه بول بیرون آمد و
او را با جا به چکاره چاره چند را از زمین و جامه مسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف ترا ب من
ترا ب مفلس من مفلس عاجز من صلیح مختیر من صلیح انگاه گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند امر جان
میکشد و منی جانبی آنکه میخواهی این راه بمنزل رساننی زنها را در میان نه یعنی طائفه که از طاعت تو نگرند و اند

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه گویند جنید را
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کما عقی از ان دشوار ترست که مادر دنیا گمان می بردیم کی از
صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار برداشید کمتر از آن برآمد
که در خانه وزن کرده بود گرچه در وی افتاد گفتند چرا میگری گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنای در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایه شریعت بغایت قدم راسخ
داشت محاصر نظام اولیا است و دامن شیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ با وی جز بعذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دبقه نامری نگذاشتی او را کتابی مست مسمی بنصاب الاحتساب حاوی برد قائل
آداب و رد انواع بدع و احکام سنت در مرض موت و بی شیخ بعید است رفت مولانا دستار خود را بپای انداخت
شیخ انداخت شیخ دستار بر چید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که یکذات بود حامی شریعت حیث که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین او دهی بزه دود و ترک و تجرید و عزلت متصف بود و قتی جماعه از ارباب شیخ نظام
اولیا که خوگر مطالع و بحث بودند خود خواستند که تعلم بکنند مولانا اربابان داشتند که خدمت شیخ عرضه کند و درین
باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال همگان است که حاضرانند فرمود من چکنم مرا از ایشان
مطلوبی دیگر است و ایشان بچو پیا پست در پست اند

خواجه مؤید الدین که ملک زاده دیار کره بود در آخر کار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کرد شنید که تارک دنیا شده است بشیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرماید تا کاری از ایشان
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده است در استعداد آن کار است این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت خدمت شما همه را سخاوت میدکند بچو خود کنید فرمود بچو خود چه باشد بهتر از خود میخواستیم شاه چون این سخن شنید
دست از و برداشت قبر او پایان روضه شیخ است رح

خواجه احمد بدایونی مجرب و در طریقه ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیه الا و لیا گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشد فرمود خوشی در آنست که پنج وقت نماز بجا عبت در یابم رحمة الله علیه

خواجه معین الدین خرد و مرید چراغ دلی است و خرقه خلافت از وی بستاند شیخ فری بنیر شیخ حمید الدین
قدس سره و سرور الصد و رازوی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پرسید حمید

چون دست پیش ازین که قوی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت می طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیری و ضعیف
 شدیم چون حاجت بدعا میشود کار بد رنگ می کشد بنده عرض کرد و خواجه را روشن است که چون مریم علیا السلام
 را حضرت عیسی متولد نشده بود میوه ترستانی در تبارستان و بالعکس بی محنت در محراب حضری یافت چون عیسی متولد
 شد مریم متضر شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد و هری الیک بجنح الخلفاء تساقط علیک رطباً
 جنید و شانه های خرمای بسوی خود و بجنبان تا بر تو خرمای تر بریزد در آن حال و درین حال اینقدر تفاوت است
 و خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و پسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری دی از مشایخ میرشایخ هندوستان است چه اختیاج کسی ذکر مناقب او
 کند او را تصانیف عالی است از جمله آنها مکتوبات مشهور تر و لطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از ادب
 و لطیف و اسرار حقیقت در اینجا اندراج یافته در یکی از آنها گفته فی الشکل اگر هر دو عالم را بر در تو آرد و گویند
 تحت تصرفی که خواهم بکن هو شیار باشد تا از آنچه فوق دنیا و آخرت مست محبوب نگردد و قاطع طریقی شود
 بلکه همان گوید که آن عارف گفته است

دنیاست بلا خانه و عقبی هوس آباد
 ما حاصل این هر دو بیک جونتانیم

شیخ حسین الحنفی در اوایل حال در حضرت زهلی تعلیم و تقیم داشت و بعد از آن به قریه آملی که باعث بر
 سلوک طریقه فقر است سفر حجاز کرد و زیارت سید کونین صلم شریف شد و به وطن اصلی رجوع فرمود او را تیر کشت
 متضمن اسرار توحید و باعث بر اختیار تجرید زبانی لطیف و بیانی عجیب بعضی از آن در اخبار الاخبار مذکور است
 و یکی از آن گفته وصیت کاتب همین است که ما شغلاک عن الحق فی طغوتک و همین نوشته بدوستان رسیدیم
 و بعد از سپارم که آن خیر الزاد التقوی و کفی بالله حسباً و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد
 اسلام دانی و زمانی که از غفلات یا بی کفر شاری اعتباراً لا اعتقاداً اعتقاد را برای دفع خصم در تحریر آمد
 اصل کار با توبه است و مقامات توبه را نهایت نیست و التوبة للقمامات لا لارض البیضاء من الارض لا لکنه له مار او
 ترا همین مهم است که چشم و گوش و دست و زبان از عصیت و ظلمت پاک که ابریم و شب و روز در تجرید بین باشیم که مرز
 زبان پاک ماندانه چنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شد هر چه پلید شده باشد از آن توبه و تجدید ایمان بسوی خدا
 باز گردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو بنویسند درین زمانه
 لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هر که راست دهد و جفید وقت ما است اگر انصاف می

مفسر سخن این است و خلاصه کلام این باقی دیگر با نقش بر آب روان است اگر این سخن و این دولت دست و پدیا گامی
دست و پد از زمان شکر واجب شود یا گاهی دست نداند از زمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی اورا ابوعلی قلندر نیز گویند در او اهل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده و ریاضت سلوک
نمود و در آخر مجذوب شد و کتا بهار آیه نداشت نسبتا و یکی از این مشایخ مشهور نسبت بعضی گویند بخواجه
قطب الدین کاکلی ارادت داشت و بعضی گویند شیخ نظام الدین اولیا لکن شیخ عبدالحق دهلوی گفته هیچکس از این
دو نقل صحبت نرسانیده است و در المکتوب است بزبان عشق و محبت ششمار جارف و حقائق تو حید و ترک دنیا و ملتزم
آخرت جمله آن بنام اختیار الدین میگویی و حکم نامه او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از محرمات عامه است
و قبی ثواب او لغایت دوازده بود هیچکس اجمال به و که بوی امر بقص آنها کند مولانا ضیاء الدین سنجان
جو حسن شریعتش در دست مقرر است برگرفت و خاص شریعتش در دست گرفته قص ثواب کرد گویند که بعضی
شیخ همیشه حاسن خود را بوسیله و گفتی که این در راه شریعت محرمی گرفته شده است و روضه او در پانی

چهارم و پنجم و ششم و هفتم

شهاب الدین حق گویش شیخ فخر الدین زاهدی است و اراحق گوازان لقب است که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد
که مرا محمد عادل گویند و از همین جهت در راه ابا کرد و گفت ظالمان را عادل نتوانیم گفت سلطان محمد را از قلعه و
در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه است رم

سید محمد بن یوسف الحسینی دهلوی معروف بلیسودر از خلیفه رستین چراغ دہلی است جامع بود میان سیادت
و علم و ولایت شانی رفیع و تربیتی منبع و کلام عالی دارد و او را میان مشایخ پست مشرقی خاص و در بیان اسرار حقیقت
طریق مخصوص است بعد از رحلت شیخ بدایر و کن رفت و قبور عظیم یافت و بعد از دنیا انتقال فرمودند
میرا ملفوظات است سمسجی بحوائج الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن در مخالفت فقیهان با
صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند میان ایشان
هیچ ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسرار است که در انجا حقائق و معارف را بزبان رمز
و ایما و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر کاکلی الحسینی از اعظم خلفای چراغ دہلی است در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاست
در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیران است شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

مریدان شیخ بها و الدین ذکر یا بود برده بدست بوسل و مشرف ساختن محمدی فرمود توان سپری که خانان خود
 تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالی بود متجرب و در علوم عقلی و نقلی شقت بسیار کشیده بود و متقید آن نبود
 که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع ننماید و سلیفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیحتی و فیضی
 بر بود از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر شام
 و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از آنجه شش حج اکبر نمود
 و در مدینه استاذ الحثین عقیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یعنی را ملاقات کرد و دو سال بلازمت آنجناب
 بوده نسخه عوارف پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده وی از
 شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سرور وی یافته و همچنین در اشاعی سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود بحسینی السمرقندی
 رسیده از ویز خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ^{بدر العطار}
 بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
 شده انتهی و هم در فرشته وجه تلقیب او بخندوم جهانیاں جهان گشت و حکایت احیاء است که شیخ بدر الدین می باشد
 نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطور است که خندوم کسی را بر میدی نیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخندست او
 آدمی گفتی من از آنها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقداخت میگویم بعد از که کبیر الدین اسماعیل علیه الرحمة کرده و گفته که
 او از مریدان خندوم جهانیاں است بعد از وفات آنجناب نسخه عوارف را نزد سید صدر الدین راجوی قفال خواند
 و وی برادر خرد خندوم است در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بروی غالب بود و هر چه
 بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصله شیخ عبدالحق دهلوی مینویسد که خندوم جهانیاں را قدس سره با حضرت
 علیه قادیه کمال محبت است در خزانه جلال میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سرور دی
 را و سرور دی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را و لادت خندوم شب برات سند سبع و سبعا ث و وفات روز
 عید قربان سنه خمس و ثمانین و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده شده است که امیر سید علی همدانی بدین
 رفت و بر در حجره خندوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است خندوم فرمود که همه را از غیر انفس
 کسی نیست این گفت و ایشان را درون طلبید انتهی در کتاب الاولیا نوشته خندوم چون کسی اغلافت میداد
 در مثال من نوشت و صیغه هذ لا یخ بالاتباع اللهم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه و سلم
 و الاغنیاء لا حکامها و ان لا یرد دالی ارباب الدنیا و اصحابها و ان لا یخضر فی مجالسهم و ان لا یجی

الى الله بالكلية ويعرض حاسوا بالكلية فان كان هكذا فائدة العزیزة نائمة عن بلادهم من بين الناس
 خلیفتنا ورحم الله من اكرمه واهان من اهانته وهو الوفی والهادی والمستعان وحلیه التكالل ودر
 لطائف اشرفی گفته نشاء جمیع فرق صوفیه وانشاء همه سلاسل طائفة حلیه حضرت علی بن ابیطالب است کرم الله وجهه
 بتخصیص سلسله سادات و زودان سعادات ایشان شرف الشهادت حسین رضی الله عنه ارادت و خلافت و علوم
 الهی از مرتضی اند نمود و از وی با امام زین العابدین رسید و از وی با امام محمد باقر و از وی با امام جعفر صادق و از وی
 با امام موسی کاظم و از وی با امام علی رضا و از وی با امام محمد تقی و از وی با امام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی
 بسید عبداللہ و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی ابی المولیٰ بخاری
 و از وی بسید جلال اعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیری بخاری و از وی بسید التافزین و مرشد العالمین بسید جلال الدین
 محمد دوم جانیان جهان گشت قدس سره رسید و حتی لیکن در بخاری و واسطه از میان ما قطع شده یعنی محمد بن محمد و آن القوم
 کاتب است و نیز گفته که نشاء این سلسله سادات بخاری و نشاء نسبیه مقامات عالیہ وی شده یعنی محمد و جانیان
 آنقدر حقائق و معارف و عوارق عادات که از وی صادر شده و تحقیق آن نیز در دست ما نیست و ظاهر نشاء نظر العجب
 و مصدر التالیف بود در بیع مسکون هیچ درویشی نمانده که بلا زست وی مشرف نشده و بر اخلافت و اجازت از
 سید و چهل و چند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود و نام تربیت و ارشاد تمام از مشایخ رکن الدین ابو الفتح سرورده وی
 و از مشایخ نصیر الدین محمود شبلی یافته و در خاندان وی تا حال همین و در سلسله بخاری از سرورده وی و مشایخ سرورده وی
 سلسله بخاری را بنی و بعد از وی مقامات مذکور با خلافت های متعدد و میر سید اشرف بها گریستانی رسیده و این سلسله از
 سادات بخاریه سلسله الذمیب است زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگر کسی در میان نیست و نسبت
 اهل بیت گشتگی نفس و نیزاری از لذت اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حاله و نفس نامفهوم است از قسم تشبیه بلا که
 و دیدن عالم سیرت و لا همت بتمه عایز از ادلا حضرت اندم قدس سره و مستند بخاری و واسطه اسیر و امام کاظم
 مراد خلافت مراد از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی و شمس روم فرمایند

مراد خلافت مراد از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی و شمس روم فرمایند

گرچه خود دیم نسبتی است بزرگ در کتب آتساب تا بانیم

مولانا خواجه مرید و خلیفه مجتهد دلی و شاگرد مولانا معین الدین عراقی و استاد تافسی شهاب الدین جوهری است
 و بر این سلسله سادات از نون ظاهر حاده پیای طریقه باطن شده و مراتب ترکیه و تشبیه کمال رسانده و بر طریقه اتمیه حضرت
 مرشد هم نفس بدست پیش گرفت و همواره با انشأ آموزی می پرداخت و طائفة تشبیه از او سراسر علوم هم رسیده

می ساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنابر رویار صاحت که میر سید محمد گیسو دراز دیده بود و از آمدن مغل اخبار
 نموده از دلی برآمده کالجی سیده متوطن شد و در میانجا بسیر و قبر او بیرون شهر کالجی است نیز از و تبرک به
 مولانا حسین الدین عرفانی دانشمندی عظیم و استاد شهر بود و حواشی کنز و حواشی و مقتل تالیف اوست چنین
 گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیدار هند طلبید و توشیح متن موافقت بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را
 فرستاده بود اما فضل و دانش از وی اینجا بطور آمد و سبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان
 ابواسحق والی شیراز پادشاه مصر وی شنید که قاضی قضا این حد و میکند از جمیع املاک و اسباب سلطنت برآمده
 بخد مت وی آمد و التماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هر چه دارم همه
 از آن شماست قاضی عضد چون این همه مردت و محبت از وی دید فسخ عزیمت دیار هند وستان نمود و نیت
 اقامت آن دیار محکم ساخت و موافقت را بنام سلطان ابواسحق موشح ساخت و نام او را تادور در نگار بر کردی
 مولانا احمد تانیری فاضل بی نظیر و شاعر خوش تقریر و مقتبس افکار مضوی و از مریدان چرخ غزلبوی است
 در فضائل علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نبیره صاحب هدایه بود جهت تقدیم
 مجلس گفتگویی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیره صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که پدر کلان ایشان بود
 و چند محل از هدایه خطا کرده است ایشان اگر یکجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلهای خطا که است
 به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور را خطا ناموس
 کرده محبت بچشم نگرا نداشت او را با مولانا خواجگی مواخات بود و ادور حیرت از شهرت و یافتن اتفاق یافتند و مولانا
 از اینجا بابل و عیال برآمده کالجی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و در سر علوم محور ساخت قبر او درون قلعه
 کالجی است او را قصیده ایست در رفت که در روی داد فصاحت و بلاغت داده او لشش این است

اطار لبی حنین الطاء و الغرد و هاج لوجه قلبی التایه الکمد

واذ کتبی همی ابا نحمی سلفی حماة صحت من کلاج الکبد

غالب ابیات این قصیده را اخبار الانیار و سبج المرحان و آثار الکرام و تالیف الفوائد ذکر است حمد الله
 قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند فخر بود در مدح بقصد زیارت خانه کعبه برآمده چون بکرات رسید در سجده
 درآمد که واعظی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذمب با خزان در راه خلق افعال عباد میکرد و میگفت این
 دست من است اگر بکشایم من بکشایم و اگر بریندم من بریندم چنانکه پس از حاضران قوت بخاور او نمود و قاضی

فرموده که قدرت بخت است چرا دست بر پشت بر بندگی حاکم گجرات را این فعل وی خوش آمد چاره یاز دارالحرب
آورده بود و نیشکش او کرد و از وی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبدالمقصد بن رکن الدین شریعی گندی خلیفه شیخ نصرالدین محمود است و دانشمند فیاض بود و در ویش کامل
مراض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد و دائم درین میگفت و با فاضله علم مشغول بود و در طریق پیران و علمای اکثر
خلفا و ایشان این بود و وصیت او بطلالبا انشتغال علم و حفظ شریعت بود گفتی فکر در یک مسئله شرعی فصل
دارد و بر هزار گیتی که مشوب بعجب وریا کنند وی نعمت املن با فضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال صوری را
اجمال بنویس هم آغوش ساخت همواره با فاضله طلبی پی پرداخت و لب تشنگان را با سبیل علوم سیراب می ساخت
در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او
علم و مغز او علم استخوان او علم است و ازین طالب علم قاضی شهاب الدین را میجو است در رشته گذشته و مقام
عند ملک مقتدر قرار گرفت هشتاد و هفت ساله بود و در مقام خواجه قطب است روح فسیده او که در
معارضه لایته التهم گفته دلالت دارد و بر کمال فصاحت او در لغت میگویند

سالم علی داد سلی دابک شرمسلی

یا سائق الفطن فی الامتار و الاصل

صید الاسود بحسن الدل و النجل

عن الخطباء الی من دابعی ابد

غالب بیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخبار و آثار و بلگرامی در تسلیم و تأثیر و سحر ایراد کرده اند
شیخ نورالدین شهید قطب عالم فرزند و مرید خلیفه علاء الحق است از مشاییر او لیوا هندوستان است
صاحب عشق و محبت و ذوق و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعد از اسامه آلن بود و منزل
قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران با پانزده منزل تعیین کرده اند این فقیر به منزل اختیار کرد اول
حاصل اقبل ان فکاسه و در من استقوی یوما فهو محبون سوم عباده الفقیر ففی الخیاط بدین علما
کار سالک تمام گردد و انشاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرض داشت کرد که چه سرست که مشایخ بعد از نماز فزیه
مصافحه میکنند فرمود منست برین است که چون سافری از سفر بازی آید با دوستان مصافحه میکند و در ویش
در نماز می مستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود چون سلام میدهند بخود بازی آید
ضروره مصافحه میکند شیخ نور الدین است بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل در و محبت پاره ازان
در اخبار الاخبار نقل کرده اند و ازان این است بیچاره جنین نورسکین عمر با داده و وی مقتصد و بیافته و در

و در تیر حیرت و میدان حسرت چون گوی سهرگردان شده ۵

همه شب بزاریم شد که صبا نداید بوسه
نرمید صبح بختم چه گنه نم صبارا

عمر از شصت گذشته و تیر از شصت جسته و از شرف نفس مار که یک ساعت ز رسته جز باد بر دست و آتش در بگردد
آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه ۵

گفتم مگر که کار بسامان شود نشد
یار از جفای خویش پشیمان شود نشد

گفتم مگر زانه عنایت کند نکرد
بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریفنا او در شهر پندیده است در سلسله وفات کرد رح

شیخ سازنگ در او اکل حال از امر اماندار سلطان فیروز شاه بود بلکه سازنگ پور از آن کرده اوست در آخر

که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل وصول است نهاد مرید شیخ
قوام الدین خلیفه مخدوم جهانیان است سفر حجاز کرد و زیارت نمود سید را جو قتال برادر مخدوم جهانیان خرقه آقا

دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود و جمله را بی سابقه طلب بوی فرستاد قبول کرد و آن سعادتمانی غیبی مشرب شد

شیخ مدنا لکنوی نام او شیخ محمد است از صغیرین در سالی تربیت و عنایت شیخ قوام الدین نکو مریدش یافته بعد

مرید شیخ سازنگ گشته و کار کرده مینا در عرفان آید از لفظی است که در مقام تعلیم و محبت است استفاده اش کند چنانچه میگوید

در دیار ما شیخ مینا محصور بود و مجرد از دنیا

شیخ احمد کتو اعظم مشایخ ولایت گجرات است در سر کعبه از مضامین احمد آباد آسوده است در دیار و مقامی

بنایت لطیف و منزله و مصفا که نظائر او بر روی زمین کم باشد و کتو نام وی است قریباً سیصد سال از او پیش از

نعت از بابا احمق مغربی یافته سلسله او شیخ ابوبکر بن مغربی میرسد و نسبت اهل انار سلسله و سلسله وصول

به حضرت سید کائنات قلیل اند بابا احمق بهیچ واسطه آنحضرت معلوم میرسد هر کدام از سلسله او صد و پنجاه سال

بلکه بیشتر عمر داشته محمود بن سید یحیی طوالت و احوال در حکایات که از وی شنیده و حکایت کرد و گفت الباقی تمام نما

مخدوم جهانیان باقی ملاقات کرد و دید بر سینه کوبیده و باله و لب برگشته و می نمود که در سینه فرموده بودی آنکه

دوستی آید و فرزند ما را در وقت خوش یاد آری و فرمودی که گویا از آن شیخ است از آن خلفه سلطان احمد

گجرات است که بنای احمد آباد از دست احمد آباد در سلسله نباشد و چنانچه سید در سلسله نیز میگوید تا به سید میرسد

قطب عالم نیزه مخدوم جهانیان است از دیار اهل گجرات در سلسله اهل گجرات که دام او سید جهان ابوبکر است

و در زبان نیا لایق آند یار قطب عالم مشهور است روضه او در بته مست سه کردی احمد آباد وفات او در عهده
بوده که عدد عبارت مطلع یوم الترویج است بر در روضه او سنگی افتاده است که جامع صفت سنگ و چوب
و آهن است و این هر سه صفت در وی معامه بود و اصل تشخیص یکی از این هر سه چیز در وی توان کرد که کدام است
شیخ عبدالحق گفته اگر گویند سنگ است باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بلکه آهن است باز چون بنگرند بنظر هر سه
که نه بلکه چوب است هر کدام از این سه صفت در وی بهم مخموم است و هم مشکوک عجائب پیروی است بشاهد قطب
دار چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی پیاپی او خورد گفت این سنگ است یا آهن یا چوب
حق تعالی این هر سه صفت را در وی احداث فرمود و الله اعلم انتهى ترجمه طهرانی و در صدهوی دارد
و قتی که در شته دار احمد آباد شد بزیارت قبر شریفش و قبر شاه عالم و خانقاه و مدرسه سعادت اند و ز گشت
جایی پر صفا و نزهتگاه است

وضع فقیری مانا سازد چکس نیست ویرانه ایم اما بسیار خوش هوا ایم
گرامی جگر گوشه ام ابو انجیر نور الحسن النعم الله علیه بکل نعمه نیز درین سفر زیارت همراه من بود و صد احمد
شاه به عالم قطب عالم تمام او شاه بنجمن دی نیز در احمد آباد آسوده است روضه او زیارتگاه و قنبرگاه اهل
آند یار سه متقاضی عالی و جانی پاکیزه دارد و وی را در سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود و حال طاف
و سگری غالب است تربیت از شیخ احمد کتویافته خوارق عادات از وی بسیار بود و می آمد در شته که عدد لفظ
فرست از دنیا رفت و او یکی از یک شانسیاریم حق تعالی از برکات او باینز حصه بخشید شیخ عبدالحق دلووی
مینویسد که درین که بلده قدیمه ولایت گجرات است مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام
بنیانی است خلیفه نظام اولیاء و در حقیقت در آن سرزمین بومی عشق و محبت می آید و از دیرانهای انجالی و کربت
و ولایت می تابد

سرزمین کیستی زلف او زده است هنوز از سر آن بوی عشق می آید
دو اهل ملک یکی از صلوات و مقبولان آند یار است در لباس سپاهگری و صبرت عام بود و بعضی خاص و به
علامات مخصوص اقامت داشت قبرا و قریب جوانگده است
قاضی محمود وی صاحب مکر و ذوق عشق و محبت و مشرب و حالات بود جگرهای می که زبان سبک
دار و بنایت مطبوع و موثر است و آثار عشق و وجد بی تحلف از سخنان وی لایح و قتی که او را دفن کردند پدر

بزرگوارش گوشه کفن از روی او بر داشته بکاهی بجانب او میکرد و ازین چشم کشاد و تبسم کرد و پدر گفت بابا محمود
 این چه اوابایی طفلانه هست اینجا از چشم پرست تبر او در قصبه بسریه بگجرات است
 شیخ وحید الدین جلوی از متاخرین شایخ گجرات است دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
 سن و عمر و متاض مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شریع و وحشی
 و تالیفات هم دارد و در لباس بر وضع عوام آنداز ارتقا کرده و در لاله متولد شد و در اوج پائین است و در اینجا
 نشو و نما یافته و در بلده فخره گجرات فنون شعرا و از علماء کسب نمود و در سماعت است شیخ قاضی بک آذر
 و ساداتی در این بر مندا فاد و امانه منشست و شرق و غرب عالم را از فیض آتش محو ریاضت درخشید گشت
 لایحه انوار العرف و فی کمال شایستگی مضیع احیاء و در وضع خاتمه فرود آمد و در دست شیخ انشراح غنچه افکار و بر آن
 از موافقتش نزد این ماهر موجود است شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که در هر سطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات
 صلعم بدان دیار رسید ملاقات وی متعقد شد و بعضی از کار و اشغال سلسله علیه قادریه مشرف گردید
 شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و صحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده مخدوم فرمود
 سراج تا کعبه مغفله را نمی بیند تکیه تحریر نمیگوید در اخفای کرامات با وجود کثرت خوارق و اشیاء بسیار میگوید شاه
 پیر الدین مدار بوجه او از کاتبی بچونپوشد و از اینجا باز گشت بکن پور که موضعی است در فوجی قبیله آرد و اینجا بود
 شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در قتل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود و در ازده سال
 طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر حمل تجدید غسل نشد سلسله او بسبب کیر سی یا بختی دیگر پنج یا شش
 به حضرت رسالت صلعم می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر است که اصلی ندارد و از آنکه شریعت و طریقت خارج است
 قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عمدا و بوی مکتوب نوشته شاه و الاجاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه مدار
 پرسید فرمود ایشان وارد شدند و نشان بعد عصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریق این است
 اخذ الحق عن الشيخ طيفر الشامي المعروف بابي زيد البسطامي عن الشيخ ميمون الدين الشامي عن الشيخ
 عبد الله حامل راية النبي صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا
 حدثنا عن رسالة العبد العزيز في سلاسل اهل القعيد و نسب این است بدیع الدین مدار بن هکایت الدین
 بن ظهیر الدین بن سعید بن اسماعیل بن الامام جعفر صادق هکذا را اینک فی بعض المجامع و در هر دو نسبت
 خطبا باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یجمل القول الجازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم است جمعی که ثقات اند که چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محالات ادعا میکنند و این فقیر از والد خود و این
از خلیفه ابوالقاسم که آبادی بعضی اشغال این طائفه اخذ کرده است مثل شعل آینه و در قنوج و دوسه چیزی ادعا
می کنند که اصلا نقلی بآن وارد نشده نه صحیح و نه ضعیف مثل قبر حاجی شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله در کتاب اخبار الاخیار ترجمه حاجی شریف چرا باشد که مافوق حضرت خواجه معین الدین قدس سره را ذکر
نکرده استی کلامه در منهاقب الاولیا گفته پدرش حاجی است شاه از خود سالی طلب کند همیشه بصحبت فقرا افتاده بود
توبه بالذات ریاضات نداشت و بعد از غذا خرقه چنانکه گذشت ذکر نمود و گفت و اینضا طریقه اویسیه داشت از
روحانیت پیغمبر صلی الله علیه و آله یافت بعد از خلقا و او نام بنام کرده و جمعی کثیر را نشان داده و گفته در کتب پور
سنی و نه سال استقامت فرمود و در شصت سالگی بهشت شد و در روایتی که در مدارالامراست در شصت و نه سالگی
عالم رحلت فرمود و تاریخ سنه اول ساکن بهشت است و تاریخ سنه دوم آه افسوس شاه مدار و میگویند که تاریخ تولدش
شاه کونین است استی گویم وصحت جسد وی درون قبر کمن پور نیز نزد اهل علم و شعور سخنی است مشهور بعضی هم در نجای
نشان میدهند و این قول عامه است و خاصه در کربلا میان صفای و مرده میگویند و علی کل حال از مداریان این زمانه
هیچ سپرس که بنده گوراند و سراپا که روز و رواله اعلم

مولانا تقی الدین او دهی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتاب او را دی داشت آنرا میگوید و در آخر
شب از خانه بیرون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پاره از شب میگذشت بخانه می آمد و گویند ابوال
برسولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من بار زن و فرزند دارم با شما بیجان و مانان مرا صحبت برنخواهد آید
شیخ رقیقه الدین پسر بزرگ شیخ نورست بسی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام ماکپوری گفت او میگوید
که من از سنگ یازار هم کمتر شیخ عبدالحق فرموده وقتی این حکایت بخد مت والد خود نقل کردم گفتند که در تمام عمر
خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رح

شیخ انور پسر خود شیخ نورست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه
باشد فرمود مردمان که چشم فرا کرده می نگرند آن می بینند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست فگر نه
چشم ز برای چه میکشاید استه و لنعم ما قبل سه

نشانده ام که خیال تو راه نکند

براه دیده دور و یه در ختمای خره

میر سید اشرف سمنانی معروف با شرف جهانگیر از کمالان است صاحب کرامات و حالات در ریاضت بیفتی

علی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقه ارادت شیخ علاء الدین در آمد و خلافت عظمی از محمد بن
جهانگیر جهان گشت دارد و او را بسیار مدح میکنند در حقائق و توحید نعمان از بر عالی افتاده او را مکتوبات
مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جوهری از وی تحقیق ببحث ایمان فرعون که در خصوص اشارت
بدان واقع شده کرده بود و درین باب بوسی مکتوبی نوشت قراود که چو نخبه از قریات جوهری است بسی مقام
بفیض است در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تحریر نموده و نوشته که در تبار مشرب و در بعد از مشرب
شمه از کلام احمد غزالی داشته شود که میفرماید من له یکن له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء
الخلافة و اذنی نصیب منه التصدیق و الله لیم لاهل التحقيق بعده نوشته که بر آستان زو رطه دریای شرک
خفی جز بستگی این عقیده امکان ندارد انتی هم لیکن اهل علم را درین سخن گفته و نوشته نظری هست
شیخ قاسم او دمی دلموی مدینه شیخ فتح الدست که از علماء دینی بود وی رساله در بررسی آداب السالکین
در وی بنویسد در و نشان اصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقرض و سولان و ابرق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتاب
و کفش و تعلیم که بمریدان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بر معنی بعد این معانی را بیان کرد که در اخبار الاخیار
منقول است

مسعود یک از اقربای سلطان فیروز دست نام اصلی او شیرخان بود مدتی در لباس دولتندان مانند آگاه بخت
از جذبات حق گریان گیر حال او شد و مریش شیخ رکن الدین گردید بقایت حالت سکر داشت شیخ دلموی میگویی وی
از رستمان با دو وحدت و خم نشنان خنامه حقیقت است سخن مستانه میگویی در سلسله چشتیه و چکل اخنیر اسرار حقیقه
فاش نگفته و سستی نکرده که او کرده اشک او بعدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد
و اکثر نظم خسرو را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفين تالین اوست در لاد و سرای قریب مقام خواجہ قطب الدین
بسیار مجر دانه و غربانه خفته است در مرآة میگویی لسان وقت ناطق است و مین غیب شاهد ما قاتبان حاضر غم حاضر
غائب از ان رو که ما نمیم پیدا نم و از ان روی که ما نمیم هیولا آئیم اگر کشف رموز غیب جوی ما را ما نمیم
این حروف است که ظروف استار است و قاطعی است که کاشش اسرار است بیاضی است که در چشم دل سودا ریزد
و سودا رست که در و باغ جان سودا انگیز نور رست دیده افروز ناری است پرده سوز ما شجر اخضر طریحیم که ناز نای
آن نوریم نورش بر تافته و ظلمت از ماست افته و ما را با یافته باز ما میگویی و شمارانی شما میجویدی الی آخره شیخ دلموی
گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی است و آنقدر معارف که درین کتاب ذکر کرده در کتاب دیگر کمتر

سید یاسد نبیره و خلیفہ گیسو درازست مشرب عشق و محبت بر روی غالب بود وی را با نانی جعتی واقع شده
مدتی پنهان داشت آخر آن زن را در خیال عقد خود آورد وقت بلوغ هنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی ذوقی
و حالتی او را دست داد آہی بر کشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محض نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول
بنزل او نیز تمام شده بود ہر دو را پہلوئی یکدیگر در قبر کردند و ہمہما اللہ تعالیٰ

کشتہ کہ عشق دارد نگذاردت بدنیان بجزازہ گریاے ہزار خواہے آمد

شیخ پیارہ مرید سید یاسدست و تربیت از گیسو دراز یافتہ وی در اول کہ بخدمت میر سید رسید درویش
جایی عاشق بودہ او جواب کرد و گفت بندہ برای عشق آموختن بخدمت رسیدہ ست من عشق چہ دانم کہ چہ باشد
فرمود مقصود امتحان حال و دانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقفہ افتادہ ست بگو وی عرضہ نمود کہ
من وقتی برہمند و زنی نگران بودم و بیچ خیالہ وصال او دست نداری زنا بستم و بہ بتخانہ کہ او بہرستش می آمد رفتم
تا او را بہ بنیم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی ہمتی چون تو دیگر کجا بستم کہ او را طریق محبت خدا بیاوزم این کار
عالی ہمتانست عزیز تر از ایمان دیگر چہ چیز خواہد بود از صرف راہ محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم
پس او را چہا فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجا یک رسید و بنعمہ ما قیل

دلیل عشق حقیقی ست عشقہای مجاز بہ کتاب رسد شہم از نظارہ کل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیارہ ست از کمالان وقت و صاحب کرامت بود مرتبہ عظیم شانی رفیع داشت
در گور و بنگالہ تخت نشستی و حکم کردی چنانچہ پادشاہان نشینند و حکم کنند شاہ گور از جہت تو ہم در خانہ کہ بقلہ
غرض گویان بخاطر او راہ یافت وی را شنید کہ دقاتلان چون در خانقاہ او درآمد و بنیاد خو نیز می کردند بہر
مریدی کہ شمشیر میزدند شیخ یا قمار یا قمار سیف فرمود چون تیغ بروی زدند فرمود یا رحمن و بہین کلمہ جان بحق تسلیم کرد
چنین گویند سر او بر زمین افتادہ بود و اللہ اللہ میگفت

شیخ محمد ملاوہ او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد
شیخی کامل صحیح احوال بود و مولع بود بوجہ و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشگلہ حالت بعد و فراق
شیخ را حال بجدی کشید کہ نزدیک بانزاق روح رسید شخصی کہ بر حال او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی
دیگر گوید کہ خبر از حالت فریب و وصال بود بچند شنیدن آن یکی تانگی و فرحت و شیخ پیداشد گویا از سرفرو
جانی در قالب او ریختند

شان المحب عجیب فی صبا بته	الحجری قله والوصل یحیی
که بطنم می نواز د که بنا ز م می کشد	زنده می سازد مرا آتش و باز م می کشد
الوصل یحیی و الفراق یحیی	فما زلت فی العشق حیا و میتا
چشم کشد و لب ت دهد جان	مرگ آید و در میان بگنجد
چشم بغمزه لب بشکر خنده میکند	تفسیر آیت خلق الموت و الحیاة

وی روزی در سماع بود و تواجد می نمود رانی از رایان آمد یا رگ زرد کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد
بیوش شد و بسند وانی که با وی بود نگفت بگیر پدرت رفتم او را اذن مجلس کشیده بدر برد و بعد از آن که مجلس
خود را کیفیت حال را از وی پرسید نگفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد اگر نه مرا بیرون کشیدندی بجا

او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده

عاشق گردیدم که گویت گذرد آری از درو بام تو بیار عشق

وفات او در سنه بوده قبرا در ملاوه ست که قصه است از قیوم جدید شیخ عبدالحق دهلوی سعد الدین مرید بود
و عم کلان شیخ رزق الله تخلص شتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شریق با وجود
کبر سن همچنان تازه بود هم من اگر پیر شدم عشق جوان ست هنوز و درین نزدیکی قصه ملاوه بود و شیخ فضل الرحمن
تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امر در سن شریف نزدیک بهشتار سال سیده امانت
و محبت و در همچنان تازه ست که کسی را در اول نشو و نما باشد و الدنر گوار هم را وی غایتی بود و این نده را نیز
با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگردد
و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت
احوال گماندین روزگار ست که که بصفت ایشان میرسد است بدست ایشان میدرنگی از رنگهای این چرخ را
در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جوپوری مرید و شاگرد خود دست قاضی عبدالمقدر دانشمند بود و دوام درس افاده شعولی فصیح
بود بنیان عربی قصائد و زبان فارسی نیز شعری دارد و با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه
شما بود و خصوصاً در باب که از گریه کشیدن چکد شیخ از آنجس میگفت و قاضی بطارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین
با قاضی ست شیخ عبدالحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طریقه تشیع خصم غالب بود و محتمل که در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد و اینجاست نیز دست بهم داده و اندک عالم گویند در خانه وی زبانه زده بود شیخ در مدتی بود در قعه
امیر تیمور را بعضی دیگر از اکابر شهر بخونپور رفت قاضی همدان واقعه از دهل بد بخارفته وفات او در شصت و نه بود و شیخ
شیخ تقی در کوه ماکپور بود و حالک بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرمود نام او در دفع همام گویند
بسیار و ترست خصوصاً در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شکر نبودی یا در کم سلطان عشق
بغیر و بر آه بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز در آن لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مخالفان آن سلطان
حمله بر آورد و گفت یا خا لدین الولید شیخ الاسلام بانگ بر زد که چه میگوئی بگو ایاک نمید و ایاک نیستین بگفت و بر
لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید سبحان الله و بحمده مع بین فتاوت سه از کجاست تا کجا
شیخ عهده اند شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی است سلسله شطاریه بر پاکر ده اوست طوط ظاهر
و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره نیز زدند و رسیدند که طالبی هست که بیاید تا او را بخارا
راه نایم چون در مجلس نشیست هر سو گاه میکرد و میگفت که اینجا تخته سیاه که عبارت از طالب علمان پیشین عقلا
باشد بنا شد تا سخن خدا گفته شود در سال او در طریق شطاریه شهرت قهر او در قلعه ماند دست رح

شیخ حسام الدین ماکپوری مرید و خلیفه شیخ نورست از اعیان شایخ وقت خود بود عالم بود علم شریعت و طریقت
او را موقوفات مست رفیق الطریق نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در اینجا می نویسند فرمان شد سالک اندک
عاشق گردد و از فاعراف فرمان شد فیض آبی ناگاه رسید و لکن بر دل آگاه رسید پس پاک منتظر می باید تا از پرده غیب
چه کشاید فرمان شد فراق کجاست یا اوست یا فوراً اوست یا پر تو فوراً اوست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت برسد
همی باید که تلاوت قرآن ترک نکند الاقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد در ویش را چا چیز می باید و درست
دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض و السؤال شکوه و المذبح صحت
فرمان شد دنیا همچو سایه است و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود گرفتار نیاید چون سوی آفتاب رسد
سایه خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که گسان بپسند فرمان شد آینه همه کس باش و خجسته کس باش
جوش مولانا اجال الدین و فرزندش مولانا خواجہ هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بودند ترجمه ایشان
در اخبار الانجاریست

مولانا شمعین حافظ کج نشین بود و ماکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر مزارعی پیش او آمدی پرسیدی
ستوران تو نخراند و کشت تو نیک است شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این خبر یاد او خوش میشود و در خانه خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسیدیم
شیخ علی پیر و بن شیخ احمد مامی از قوم نوات است و این قوم در ولایت دکن معروف است طبری در تاریخ
خود گوید نایب طائفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از بنیه منوره برآمده خود را با صلح بجزند
رسانیدند و در آن سرزمین توطن برگرفتند ما میم بر وزن عظام کی از بنا در گجرات احمد آباد است شیخ علی سحریر
زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود از علما صوفیه موجود است ثبوت توحید و وجودی و پیر و
شیخ نجی الدین بن عربی عالم بود و معلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف است و تفسیر را
بقرآن استزاج داده از دست این تفسیر درین نزدیکی هست ما را الهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین دهلوی
که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر است و
زوارت شرح عوارف نیز از دست شرحی دارد بر فصوص که در آن در تطبیق ظاهر و باطن نوشته شده و رساله دارد
مسمی بادل التوحید بغایت موجز و مستقیم درین ساله در تحریر دلائل عقلیه و دلائل شکوک و اماره شبهات
سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند را
فرموده میگردد هذه اداة التوحيد ترجمه عن افئدة النكرين ظلمات الترديد اذا المرغشهم دين ريب
التقليد وهي من القرآن المجيد فاينما قلوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم سنفرهم اياتنا في الافاق
وفي انفسهم حتى يتبين لهم الله الحق اولم يكف بربك انه على كل شئ شهيد الا انهم في مرية من لقاء
ربهم الا انه بكل شئ محيط هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم ونحن اقرب اليه منكم
ولكن لا تبصرون ونحن اقرب اليه من جعل الوريد وهو معكم اينما كنتم وما رميت اذ رميت ولكن الله
رمي وكل شئ هالك الا وجهه وكل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام الله قد السموات
والارض الاية ومن الاخبار النبوية اصدق كلمة قالها العرب ع الاكل شئ ما خلا الله باطل
ولا يزال العبد يتقرب الي النواقل حتى احبته فاذا احبته كنت سمع الذي يسمع به وبصر الذي يبصر
به والذي نفس محمد مبيدة لو دلتمه لجل لبط على الله الخير ذلك من الايات و الاخبار و الجمهور

اولها افزاد من الشبهات در حاشیه متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاوی روح الله روحه عمره و شتمندان هندست و شهر بلاد
عرب و هم مولد و دولت آباد دلی است و شهرت وی منزه است از شرح او صفات او اگر چه در زمان او نشنیدیم

شیخ احمد از اولاد محمد شیبانی صاحب امام اعظم است بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و دین و تقیسه
و ذوق و حالت در امر معروف و نهی عن المنکر جانناز بود و اهل دنیا را پیش او قدر نبود مجلس او مشایخ مجلس سفیان ثوری
بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری است شیردار در مجلس شستی و اما قال الله قال الرسول هیئت و عظمت
تمام گفتنی چنانکه زهره ملوک آب شدی و گفتی با سادات سخن بشریعت نباید کرد با ایشان سخن ببرد تا باید کرد و روز
الدین مجذوب آمد و گفت احمد ترا آسان میطلبند پیش پیر خود برو و او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دیده بود
همان ساعت متوجه ناگور شد و از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از آنکه اندک افاقه دست در
دست بر آوردی و کبیر تحریر گفتی و بنمود شدی در همین حالت اندک بر گویان جان بحق تسلیم کرد و در ششده و بیایان پیر
خویش جایی یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات صوفیه است حسن بکشت

که از باب طبع و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل است بر معنی و ادعای علم
شیخ حمزه و هر سوز اولاد شیخ الاسلام بها و الدین ذکر میاست و در هر سو قصه ایست سکر که وی نافرمان پیری
عظیم بابرکت و لغت و کرامت معبر الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه باقی
بود وی گفته دنیا مثل آتش است همانقدر زیست که از وی چیزی بچته خورد و در وقت سردی گرم شود و چون
زیاده شود بسوزد و هلاک کند در نماز شام بود و در رکعت تمام کرده در رکعت سوم همان بحق سپردم و این ماجرا
در ششده روداد

شیخ احمد عبدالحق مرید شیخ جلالیانی پیوست در ویش صاحب کرامات و غوارق عار است و ذوق و ذوق
و سکر و حالت و فقر و تجرد بود و جذبی قوی داشت مولد و مقام و مرقه او ردولی است استاذ او را علم ظاهر
می آموخت وی نیز خواند و میگفت در اعلم معرفت حق یا سوزید برادر او خواست که او را تزویج کند چون آگاه شد
پیش آنجا عرفت و گفت که من غنیم مرا دختر ندیدم و قتی در مسافرت در مسجدی در آن شب جمعه بود و سخنان
آن جلد اذان میگفتند پرسید تصور از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه هفت اذان بگویند
تمام هفت خدا تعالی پلا از آن شهر بر دارد و تو نیز بگو گفت مراد این کار نیست دست نمیدهد زیرا که هر بنده که خدا را
از حمت نیکی پرستد و از بلا و دیگر نیز آن بنده بنده خدا باشد بنده خدا نظر سطوح گوید و چه در موافق است
این مضمون بکریمه و من محمد بن عبد الله علی حرف فان اصابه خیر اظان به وان اصابتة ففنة انقلاب
علی وجهه خسرو الدنيا والاخرة ذلك هو الخیر ان المبدین وی گفت منسوب به بود طاقت نیاورد و اسرار

بیرون زد بعضی هواند که دریا با فرومی یزد و آری غنی آزند وی میگفت نظامی شاعر ناقص بود که گفت

صحبت نیکان ز جهان دور شد خوان غسل خانه ز نور شد

زیر که صحبت مصطفی صلح خان که صاحب را بود چنان را باب حال و جهان ذوالجلال را اکنون هست

در راه شش به ملازمت قرب بقیت می بینت عیان و در عایف سرت

و زمان سلطان ابراهیم شرقی در شش از دنیا رفت

شیخ جمال که جری مرید احمد عبدالحق است در آن ایام که شیخ او در راه او بود سگ داده همراه داشت می

چنینی که شیخ نیز بانی ولادت او کرد و بهرامیان و کاه و دام را شهر را همان ساخت روز دیگر شیخ جمال

مکاتیت کرد که شاگل را خواند و ما را طلبید گفت جمال نیز بانی سگ بود سگان را طلبیدم که الدنیا حقیقه

و طلاق کلاب توان جلد آسمانی ترا چون طلبم

شیخ بختیار غلام جوهر فروشی بود در پادشاه عبدالحق شد و رسید بجا نیک رسید به پنج خوانده بود اما بعلم فرست

عالم بود و هیچ گفتی از کتاب اسرار است رسول الله بیرون گفتی وی را شصت جام کمال بود و در قصار آن

بی طاقت روزی باز خود بخود است که جماعت کند و نشان آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال

زن را بجای خود گذاشت و جامه برگرفت و بخدمت پیر شافعی شیخ عبدالحق دلهوی میفرماید شاید که این

طلبای بیت استخوان او بود تا در آن وقت مطاعوت کند یا نه انتی گویم نسائی صاحب سنن نیز شقی داشت

و معنی بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق طالی بود انکاری در میان نیست بلکه مفید طالب و ساک عمارت

زیر که آن تلمیه او میگوید و شیخ و حبیب الی من دنیا که الطیب والنساء و قره عینی و الصلوح

شاه نویر بزرگ بود صاحب کشف در اول قصار بود ناگهان شاه داؤد بر سر وقت او رسید و وقت هتلاز

او را سنان کرد گفت با تاکی چوب را بر چوب بزرگی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و کمال حال رسید

مصلحت برین آنست که ارباب همکار بگزارد و سطره یاری گیرند

شاه پیر که در آنال بود خلیفه اوست

شیخ محمد الدین خیر آبادی مرید شیخ دینا است بزرگ بود محافظه و در شریعت و آداب طریقت حضور بود

بر طریقه پیر خود مسلک بود و در اصول و کلمات الهیه تامل و بر رساله میکشید شرح نوشته است سببی

بمعنی السلوک پس از تفکرات و ملاقات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکند میگوید

قال شیخ شیعہ مینا احامہ اللہ فیہا

شیخ حسن بن طاهر در بیست و پنج سالگی کلام الله را حفظ کرد و در ہزده سالگی اکثر کتب متداولہ را تحصیل نمود و از ان عمر مشغول بچنگشت و در بیست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید عالم شاه گردید و خرقہ خلافت و کمال را بخت خطاب یافت سید عالم شاه میفرمود اگر فردای قیامت پرسند کہ بزرگ عالم پناہ ما چه تحفہ آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موعود است عالم بود و عارف برادر سلطان سکندر بودی کہ مہوای سلطنت در سر داشت مرید او بود و روزی ہر رین خیال بخدمت او آمد و التماس نمود کہ فاتحہ بخوانی تا مہ سلطنت دہلی نصیب گردد شیخ او را ازین سو داہن داشت و گفت حق سبحانہ و تعالی بجلالت خواہش ترقی کی خواہستہ است تو در انجا معارفند مکن تو طبع او را بش تہرا و در بدیع منزل دہلی مستقر و آن برجی است از حصار بنا کردہ سلطان تغلق بتغیر السنہ آنرا بجی سندل گویند روزی قوال این باغی ستر شین

ای ساقی از ان می کہ دل دین مست
پر کن قدحی کہ جان شیرین مست
گر مست شراب خوردن آئین کسے
مستو قہ بجام خوردن آئین مست

شیخ رازوقی غریب دست واد سر روز متصل بی اکل و شرب و جہد میکرد و روز سوم دہان غلبہ شوق جان شین بہمان آفرین سپرد و فوات اور و زجمعہ ششہ بودہ از مضائق او مضائق الفیض متضمن شمع شہ است اورا رسائل دیگرست در طریق سلوک و علم توحید و جواب سوالی نوشتہ سلوک در لغت رفتن مست و رفتن حسی انتقال است از مکانی بکافی و درین محل اسلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این اور مرتبہ نفس تزکیہ می نامند و در مرتبہ قلب تصفیہ و در مرتبہ روح تجلیہ الخ شیخ دہلوی بدین محل از محاسن قطب عالم انقل آورده کہ شریعت کہ بندگی در میان بستن مست و طریقت از خوردن مست و حقیقت بدست پیوستن دیگر شریعت فراتر داری است طریقت از غیر بیزاری حقیقت باد و مست بر خورد داری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا و حقیقت بقا و جذبہ عبارتست از محبت خاص کہ آئینہ رحمت من عندنا عبارت از ان است و زرعای مہ طفی صلح الاحمرانی اسالک رحمت من عند اللہ قدی لہا قلبی منی برانست والیہ اشارہ صلح فی قولہ فی کلاجل نفس الرحمن من قبل الرحمن

درین دیار از ان سر خوشم کہ گاہے
نسیم بوی توام زمین دیار سے آید
این اشارت بچلی دائم و فیض حق و جذبہ حق و وصول بچرخ عبارتست از انقطاع و تہرا از پندار خودی و دنیا

دارتقاع جبل و معلم بوجود مطلق و البیداعلم

شیخ بهارالدین بن ابی‌مهم شطاری صاحب حالات و کرامات بود قادر بر بود و مشرب
شطار داشت او را سال است درین باب در وی گفته الطریق الی الله بعد انقاس الخلق او را حال
استشمام روح طیب چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک با نزاع روح بودی گویند شخصی در حالت
تقارب غایب پیش او آمد و در همان ذوق وصال یافت و کان ذلک فی سلسله

محمد و عمادالدین غوری از شاخ دیار ناروان است مردی بزرگ بود کمال اتباع داشت هیچ سنتی ازین
سید المرسلین جمله ترک نمیکرد فقر و فقر را بسیار دوست میداشت خدم از اولاد آن مولانا عابد است که در
زمان جوانی بود نیکویندی و در ایام عز و سلطنت خود گفته بود که من خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت
منقطع شود اگر کسی حال دعوی پیغمبری بکند من بجز و نمایم تقدیر می‌کنید یا نه مولانا عابد بر فر گفت که که غور چه
سیکونی تفقن حکم کرد که او را فوج گفتند و زبانش برآمد و در

مولانا اسماء الدین این بود میان علوم دینی و تحقیق و تقوی و ورع از دنیا زیادت بر قدر ما محتاج احتیاج
نکرده مردی شیخ کبیر بنیر محمد و هم به نیاکان و پیشین و الا اسماء الدین که شاگرد سید شریف جرجانی بود تذکره داده و از
مدان برآمده در زنه و میانه گدازیده بدلی آمدن کبیر داشت بر لمعات عراقی خواشی داشته که بجل معانی آن
و انی و کافی است و رساله دیگر از وی همی بنفوس الاسرار اکثر آن بعینه منقول از مسائل شیخ عزیز نفسی است و در
بگشت در تحقیق بحث فلقی و روح قبل از اجساد و بعد از آن و تمام روح پیغمبر صلعم و معنی شفاعت و آنکه در روح
بزرگ فکاهه قرست ذکر کرده بطرفی از آن در اخبار الاخیار نقل نموده و

شیخ محمد بن ابی‌مهم شطاری صاحب حالات و کرامات بود قادر بر بود و مشرب
شطار داشت او را سال است درین باب در وی گفته الطریق الی الله بعد انقاس الخلق او را حال
استشمام روح طیب چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک با نزاع روح بودی گویند شخصی در حالت
تقارب غایب پیش او آمد و در همان ذوق وصال یافت و کان ذلک فی سلسله
محمد و عمادالدین غوری از شاخ دیار ناروان است مردی بزرگ بود کمال اتباع داشت هیچ سنتی ازین
سید المرسلین جمله ترک نمیکرد فقر و فقر را بسیار دوست میداشت خدم از اولاد آن مولانا عابد است که در
زمان جوانی بود نیکویندی و در ایام عز و سلطنت خود گفته بود که من خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت
منقطع شود اگر کسی حال دعوی پیغمبری بکند من بجز و نمایم تقدیر می‌کنید یا نه مولانا عابد بر فر گفت که که غور چه
سیکونی تفقن حکم کرد که او را فوج گفتند و زبانش برآمد و در

قریات مند و مقام کرد و قیام و جهاد انجامست
 سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعد در آنچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی
 خوارق عادات بوجودی آمد شهر آنها خارج کفار بود از کفر بسوی اسلام پنج کافر بعد از عرض کردن او
 اسلام را بر وی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند
 در حدیث شریف است که آن پندی الله بك و جلاله خير لك من حمر النعم و قاتل در آن بود و ما بخا سود
 شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایه فائقوا الله ما استطعتم تبرک فائقوا الله حق تعالی
 رسیده در تقدیر غایت احتیاط نمودی و در زمین خراج میداد همسیرین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی سکے در
 او اهل صحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت در و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایه دیوار مقبره شیخ بهاء الدین
 زکریا نیاستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده پس انتفاع و استماع
 بدان درست نباشد و این بدان آنکه امام اعظم رضی الله عنه زیر سایه دیوار قر خواه نه نشستی
 شیخ عبدالوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری است بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال محبت وی از
 سید صدر الدین بخاری که پیر و ستاد و صهر او بود شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق جمیع
 نعمت است لکن مردم قدر آن نعمت نمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک
 پیغمبر صلیم بصفت حیات در دین موجود است و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است
 و وی سبحانه و تعالی است و خلق از آن غافلند وی بجزو شنیدن این کلام از پیش پیر ریاست و خست
 زیارت مدینه و درخواست و بر آغوشی بشافت و این سعادت در یافته بوطن اصلی خود نمود و بنده عاجز میگوید که اگر
 حضرت پیر رح چنین میفرمود که یکی کلام مجید است و دیگر سنت آنحضرت صلیم در کتب حدیث خوشتر نیست و در هر یک که نفع
 دو او نیست شامل هر عامی و خاصیت و فائده زیارت اگر فرض کنند بزم مردم خاص دیگر عام را با یقین نپذیرد
 و با جمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دلی قصد بر پیش یغین کرد
 و مکر را بین سعادت عظمی رسید و بشارتها اشارت یافته باین حد و حدود نمود لفظ شیخ حاجی بعد سال وفات او است
 که در رسیده بوده و تفسیر است که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع به نعمت پیغمبر صلیم و ذکر او کرده و بسیاری از دقایق
 عشق و اسرار محبت در آنجا درج نموده شیخ عبدالحق دهلوی هم میگوید غالباً و قوی آن در غلبه حال و استغراق قوت
 بوده است و بدانجهت در بعضی مواضع جانب ظاهراً لفظ و عبارت نامری مانده بعد شیخ سخنی چند از وی انتخاب کرده

ذکر کرده است کیفیت غرائب بیان آن کتاب یکشت گرد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیرش ماه بود درم
شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد فخر بخش است که بر گشتن را در پیش دارد درین دیار در زمان سلطان کبک در آن
مکه مخطبه تشریف آورد و سکونت کرد و عارف بود و صاحب طاعت و اهل شرب حلیه یک نورانی داشت جگر گشته خود را
شیخ مدثر بن حاجی عبدالوهاب نکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از روشنی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت
بود خواستم که او را بگیرم و تعزیه کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید این بیت بر خواند
دست ناپیدا اگر بیان میکند
من پی دست و گریبان میروم

این بیت درین اثر کرده و بیوش افشادم و از خود خبر نداشتم وفات او در سال ۱۰۰۰ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی است
شاه احمد شرعی ترک دانشمند متبحر بود و در روشنی کامل در چندیری توطن داشت و کبیر السن بود و جواب
ابیات صاحب کشف که در طبع اهل سنت و جماعت دارد

و جماعة هموا هم سنة و جماعة حجر لعمری سولغه

قد شبهوه بخلقه فحق شرا شیخ الوری نقتدوا بالبلکفه

پیش گفته

جمعوا القوم ظالمین تلقوا بالعدل ما فهم لعمری و حفره

قد جاءهم ریحیت کالدیقه قد طبل ذات الله یومئذ لا یخف

و شد از دنیا رفت در علم و عمل و عورتش باقی بود هر چه پادشاه ایدو میکشید و حاجات مسلمانان می برآورد
شیخ عبدالقدوس را عظمی پوری خلیفه شیخ عبدالقدوس صاحب اتفاقات و کرامات بود و گویند وی حضرت
سید کائنات را صلوات بر او باد حضرت حاکم این صیغه صلوة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد و آل محمد
شیخ عبدالقدوس صاحب علم و ذوق و حالات و جلالت و وجد و سماع بود اگر چه بطن هر دست بهیست از
شیخ محمد گفته است ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالحق بود او کتابی است سمی بالوزار العیون در فن اول آن
مناقب شیخ احمد نوشته و در بالا قدسید در معنی گر سگی تنی خوبه و تقریری مرغوبه گشته که در اخبار الانما
مرفوم است در آخر آن میگوید گر سگی را سه مقام است اول را آتش گر سگی خوانند که غذای آن آتش طعام است
دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و عاشاک غیرت سوم را آتش محبوبه عشق
خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال است آن الله جمیل بحسب الحال

توهم در آینه خیران حسن خویشی
زمانه ایست که هر کس بخود گرفتارست

شیخ او همین دهلوی جد ماری شیخ عبدالحق دهلوی است نام اصلی ایشان زین العابدین است دانشمند کامل
و متوسل و متعبد و در غایت ششوع و انکسار و تادب و وقار بود و بمان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود
در روان خانه نیز بود و علیه در غایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی آنه حسین و بی لایح بود اکثر احوال
صالح بودی و در لغت احتیاط تمام داشتی مرید مولانا ساه الدین است رخ در سنه ۳۳۰ بگذشت

مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که
او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس اجمال عبور از آن راه نبود اگر چه خود را برگران بر سر داشتی استاد و شید
و استماع نمودی اکثر موالی و اهل شهر شاگرد او بودند و او را در وعظ بحسب اختلافات مقامات و عدد و غیبه حالات
عارض شدی و جلای اکابر و علمای شهر در پای وعظ او حاضر شدند و والد او مولانا منهلج در عهد دولت سلطان بهلول
سقی دلی بود در سنه ۳۳۰ بر حمت حق پیوست

سلطان سکندر لودهی شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت و امانت
و حلم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میل عظیم شد و لذت از کائنات عالم از عرب و عجم بابتقه می شد
و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده و وطن ایندیا را اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین
مذکور میشوند از آن قبیل اند و فی الحقیقه حماد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر و تخریر نیست
و از وی نیز در باب فراست بلکه کرامت حکایات نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سر سلطنت و ایالت سلطنت و تسعین
و ثمانه است و در حال او به عالم آخرت ثلث و عشرون و تسعمایه مدت سلطنت وی تنی و نه سال و سه ماه و یک روز
نموده آن سلطنت امر و زریاست بهوپال است و عهد دولت و ایالت مذاب شاه جهان میگیم بلکه این دارالاقبال
و ناخال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول بعمومی که در صلاح رعایا و بزیاده حلم و
وقار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج حکم کتاب سنت مبدول است ترقیات روز افزون بخشد و زمان
حکومت عزت او را عمر دراز و بقا بطولانی ارزانی دارد

برست پاس خاطر آزادگان و مشکر
بر ما و بر خدای جهان آفرین حسدا

شیخ جمالی مرید مولانا ساه الدین است گمانه روزگار و جمیع اطوار بود نام اصلی او مال خان است عارف کامل
و شاعر کامل بود قصیده او بهتر از غزل و مثنوی است سادست بسیار کرده و در این صفت شریف

شده و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را در یافته محبت صورت و معنی در ذات اول تعبیه بود
که تر کسی را از کار بردن جاس فرستاد سخن و ابوی ابتدای او از زمان سلطان محمد بن بیلول است و تا زمان همایون بن
بابر شاه باقی بود این بیت او در لغت شهرت دارد و بعضی از مصححان در خواب قبول این بیت در پیش آن سرور
صلوات علیه السلام بشارت یافته اند

موسوی زبیرش رفت بی یک پر تو صفات
قوین ذات می نگری و در تبسمی

مقبور او در مقام خواجه نقشب الدین است عمر بطور وقتی که طلب علم در دینی کردی که بزیارت وی وزارت
جناب فواج قدس سره نشر یافت شد و در حوالی بقایت نزه و لطیف است و خانه که الآن قبر او در دست راست
حیات مسکن او بود و همراه همایون بگجرات رفت و پسرش شیخ عبدالحی نشا عریبی داشت و طومو عجمی بی گوشت خیز
و مالقی بود و با هر طائفه سرری داشت از انجمن او را قبولی دیگر بود و بی تکلفی زیاده به همه بود و در آن که چه پیشی
که او را به در چنان خوش میگذرانید که گفت و گفت را اگر در سر پرده بهمانش جمال عبور نبود هر روز در حواله گاهی و در غم
در سیری و سرزم در شوقی بود و با این همه از سنی فقر و فنا و در و مندی که سرایه سعادت ابدی است قطعی کار نشیب
اوشده در جانی رحمت ازین سرای فانی بر بست و در ۹۵۹ در گذشت رحمة الله تعالی

سید غلام الدین سید مانی نسب و مستبرک بود صاحب ذوق و حالات و جلالت و در فن موسیقی هند و قونی
تمام داشت شعر جمیع مود این ابیات از او اوقات وقت است

نماز آن گاه خندان چه رنگ و بودار و	که مرغ هر چمن گفتگوئے او دارد
بجستجوی نیاید کس مراد و	کس مراد یابد که جستجو دارد
انشاء با ده پرستان بکاسحان رسید	هنوز ساقی با با ده در سبوار و
حدیث عشق تو تنها من میگویم	که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
متاع دل بکمت دلبری بده تو علا	که این مستلغ گرانمایه را نکودار و

سید علی قوام از ارباب کمال و سکرو و جد و حال بود و دائم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را حذر و بانه گفتی
و لباس خاص مقید بودی گاهی خرقه شش نخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیان در بر کردی چار منکوحه داشت و مصل
قوت حیات بر روی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع گشتی و سی تا بوده بخانه دنیا داری نرفته و بیچکی را از ایشان
تا که خود بخوانده و خادم بخانه کس نفرستاده و پهل سال سچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمود و می گفته مرا

عجب آید از آن طائفه که بر قوالان حکم رانند که فلان غزل بگویند این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من
مقتضیست مرا هر چه بگویند خوش آید و هم بر آن ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گراما از همین داوی گفته است آنچه گفته
کسانے که یزدان پرستی کنند باو از دو لایب مستی کنند

قبر او در جوین پورست در شیشه درگذشت

میان قاضی خان نظر آبادی مرید شیخ حسن طاهرست از جلا صاداتان این طریق بود و صاحب متقا است و
که امت و حرمت و زهد و تجربه است وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدرتی معرفت بکار نفس
حاصل کردم و درستم که نفس بچند طریق راه میزند و چه کین گاهها دارد و بایون پادشاه کیا رفتی کاغذ بنفید با مهر
و نشانها که در فرمان می باشد بخدایت وی فرستاد تا به موضعی و بر مقدارش که خواهند در اینجا بنویسند فرمود را
احتیاج نیست و بی احتیاج حق مسلمانان گرفتار و انباشد و ما در خدمت پیر خود عمت کردیم ایم که است
از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا
که نیم بنده و دیگر دهنده دگر است

قبر او در نظر آبادست در شیشه بر حمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاهرست از عارفان روزگار بود و حال صحیح و مشرب عال داشت سالها در
حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوٰه و السلام مجاوری کرده و مشایخ میرقیسیت نموده وی بعد از نماز دگر در آستان
چنان نظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همین شام در آید و در غلوت رفتی و در حجره بستنی و شمع افروختنی و شوی
شدی و در شیشه درگذشت وی گفته عالمی است که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الٰذی انشا که وجعل الکلام سمع
و الابصار و الاذن و عالمی دیگر است که مدرک آن جز عقل نیست العقل و یقین ده الله تعالی فی قلب المؤمن
فیقرت به بین الحق و الباطل و الصواب و الخطا عالمی دیگر است که مدرک آن جز علم نیست فاستلوا اصل الذکر
ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگر است که مدرک آن جز محبت نیست وهو القاهر فی عباده و برسل علیک حفظه
و در این این اطوار طور دیگر است که عشقش نامند در آن طور چیز با معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم حین
معلوم نشود و در اکلمات است در بیان توحید وجودی که قدری از آن در اخبار الانبیا نقل کرده

شیخ عبد الرزاق جعفانه خلیف شیخ محمد حسن طاهرست حال طایف داشت بعد از آن مشرب عشق و محبت بروی صاحب
آمد و از جماعه بمرتبه مشاهده رسید یکبار سیدی برست یکی از اعوان گرفتار بود و شیخ او را در بندید و ضامن او شد
و او را گفت تو از شهر برو که من بجای تو در بند خواهم بود از این معنی بر سر او محبت آمد همه را تحمل کرد و خود را طاهر

مکرر گویند بیا سطر از حضرت مسلم مازون و شمار میشد شیخ دلبوی گفته و چه کمال باشد و رای آنکه کسی بیا سطر
از حضرت مستفیض باشد مسلم غالباً میان او و شیخ امان پانی پتی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عبودیت و غیرت
او بعالم گفتگویی در میان بود و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را برنگی دیگر تقریر نمیدادند و شیخ امان
درین باب رساله ایست سیمی با ثبات الاسدی که مخالفان او را برائی خوانند الی قوله اگر چه از افشای این امر
و اجرای این کلمات زبان وقت کاتب حروف متخاشی و غیرتجاویز است لکن چون ایشان گفته اند و نوشته اند
از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه با ضمیمه مکتوب شیخ امان مشابیهتی بکتاب نقیضات
که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشی و شیخ علاء الدین سنائی واقع شود. انتی بعد ازین تحریر بدو زیاده را
نقل کرده و در ضمن آن قصه شیخ را هم ذکر نموده لکن بعضی کلام مذکور تملک احادیث موضوعه است چنانکه حال فقر
این فایده برای اهل معرفت معلوم و معروف است.

شیخ امان پانی پتی نام او عبدالمکسب است و لقب او امان السدی از علماء صوفیه موحده است از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایه ای چند داشت سخن توحید را قاش گفتی و فرمودی اگر پایه انصاف در میان
باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلاً در اینجا مجال آنکار نباشد و گفتی مراد از ابتدا و حال دو دلیل پرسیده
توحید بود الا آن بنیاد است که شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تقصیر و توحید کتب و رسائل بسیار است
و آثار تحقیق از تقریر و اولاخ وی گفته مرایه در ویشی پیش او چیز است تهذیب اخلاق و محبت خاندان پیغمبر صلعم
در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بایر شاه بر آنها بهمت کشتن سیدی دیگر حضرت قتل پوش شدند و را نیز تخفیف
کردند حاضر نشد و فرمود قوم امان در دوزخ چیرا نزد که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده و خوار و گرفتار در پیش
استاده کنند من در مجلس مغرور و مکرر نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزاد با حیف است و خوار
کیدن ایشان نیز حیفی دیگر از آن نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از
ساوات بازیکنان در آن کوچه میرسید وی کتاب در دست گرفتنی و بایستادی و مادام که ایشان استاده بودند
او را مجال نشستن نبود و در مجلس او ذکر دنیا و مالا یعنی و غیبت مردم نمیکشتی و اوقاتش بکرم حق و نشر علوم معمور
بود و فرمودی قال این علم عین حال است هر کسی را در چیزی کشایش داده اند کشایش ما در کتب ایشان است
خافاه و باطن داشتی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خور و خواب هیچ چیز را بخود راه ندادی
بار بار دیده اند که نماز شروع کرد و از ایاک نعبد و ایاک نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

و بنود افتادی و هم بارها دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگردد و بی قریب رحلت بهم که بهمه
چیز در مقام وداع شد کتاب را بکشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار مخطوط شدیم و فائده ها
گر فقیم و همچنین حجره و در دیوار را وداع کردم درین اثنا او را پی عارض شد فرمود آب بسیار گرم گشتند و
کوزه های نو بیا رند که امروز و سوس تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد در آن حالت میگفت
که مشایخ طریقت استاده اند و قوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی
شبه ۹ شیح سین الدین والد ماجد حضرت شیح عبدالحق دهلوی یکی از مریدان و خلفا و و شاگردان اوست در
اخبار الاخیار در ذکر ارادت او با وی رحم و نقل از رساله اثبات الاحدیه درازی کرد و در بیاض و رت کر آن بتیغ
سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت و مجذوب شکل در بیانها گشتی و سر و پا برهنه بود
و از پوشش بر مقدار ستر عورت گفتا کردی علوم عقلی و نقلی درمی و تحقیق همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال
مقتد بود با حکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر مهت او اعتباری نبود و زبان عربی و فارسی و هندی
سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی بر خاستی و در بعضی اوقات روزی
پیش از ذکر کمیایا کرد و نگفت نف بر عمل کیماقت وی بر طبق مسین افتاد در حال زرش خوارق دیگر نیز از وی
سمعه شده است چندگاه در مدلی تشریف داشت و در بیان و اگره و لواحق آن نیز می بود و بهر دست و پنج سال
وفات کرد در شب ۹۴۴ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن حسین عبدالقادر احسنی لایرچی متبرک و دانشمند کامل بود و بر سایر علوم عبور نموده کتب
بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در مدلی در زمان و بیجا کسین دانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ مخطوطات بود
بعلمت بی انصافی اهل روزگار در زانوید خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکس کمتر دادی و چنانچه فنون
علوم احراز نموده بود و از بركات صحبت و رویشان و ربط بسلاسل ایشان هم هر کمال داشت در مجلس سماع حاضر نشد
روز عرس خواجه قطب الدین شیح رکن الدین او را تخلیف حضور داد فرمود شتاب رویید و متوجه شویدا خواجه صاحب
چه میفرمایند وی همچنان کرد و میگویی مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثنا حضرت
خواجه میفرمایند که این بدبختان باغ ما را بر دارند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آدم خنده کردند و فرمودند
که اکنون ما را معذور دارید گفتیم حق بجانب شناسست در آخر عهد سلطان سکندر بدلی تشریف آورد و در عهد
اسلام شاه در شب ۹۵۴ بر حمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل سبیه و نسبه و انشعاده بود و محدث در معقولات شاکر در کتب
و در حدیث تمیز حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در اگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدلی آمده بود و پیش
از شیراز است و معین الدین صاحب تفسیر غنی یکی از اجداد او بود سلسله او با کلمه منقطع شد و کس نماند در ۹۵۴
آنجا فی شد قبر او هم در آنجا است که خانه او بود

میر سید عبدالاول بن علاء الحسینی دانشمند بود و جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمی و تحقیقی بر جمیع بنابر
شرح نوشته مسی بنفیل الباری و سراجی را که در فرائض است نظم کرده و رساله دارد در تحقیق نفس و معرفت آن
شیخ دهلوی گوید بنایت محققانه نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعاده بنایت سن
و عمر بود و چ کرده و سیاحت نموده آخر با استدعای خانخانان محمد میر خان بدلی مدت دو سال کما بیش در صدر
حیات بود در ۹۵۴ بر حمت حق پیوست درون قلعه دهل در میان گور عربان افتاده است در اخبار الاخیار
از رساله او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده است

شیخ علی بن حسام الدین بن عبدالملک القادری الشاذلی المذنبی اچشتی المتقی اصالح از جوهر پست و تولدش در
بر بانپور و مرید شیخ حسام الدین متقی ملتان است عالم بود همراه زاهد تقوی و راجل توفیق عزیمت حرمین شریفین
یافت و شیخ ابوالحسن کبری را که عالم و ولی بود تمکد نمود و مهاجر شد جامع صغیر و جمع البوام سیوطی را توشیح نمود
شیخ عبدالحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در آن کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده شیخ ابوالحسن
گفته للسيوطي منه على العالمين وللمتقي منه عليه تاليف غربي وفارسي اواز صد تجاوز است شیخ ابن حجر
مکی در ابتدا حال او ستاذا و بود و در آخر مرید او شد و خود را تمیز حقیقی او میخواند محمود طاهر صاحب مجمع البحار شاکر است
و محمد بن محمد سخاوی استاد او و شیخ ترجمه او در اخبار الاخیار و غیره بسط تمام نوشته و جمله صاحب از حالات و کرامات
و حکایات زهد و درع و دیانت و تقاوت او ایراد کرده و بعضی مسایا و مکاتیب او نقل نموده روح توفی فی ۹۵۴
شیخ مکاتیب و وفات او است عمر گرامی بود سال در ترجمه مشکوة در کتاب الامارة والقضاء از شیخ عبدالوهاب متقی
نقل کرده که یکبار می بنابر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار است اگر بدست آید غنیمت است چندگاه با این
نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور و جمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان
محمود گجراتی که بنایت مقصد و منقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت داشت و سعادت کارخانه سلطنت
شمرد پیش شیخ منصب اراده علی اختیار کردند و بدار العدالت نشستند و جمعی از خادمان و پاجایان که در خدمت بودند

رثوت گرفتند بنیاد نهادن سلطان رسید که شیخ با آن تقوی و دیانت که داشتند رثوت میگیرند و افراط و تفریط
مینمایند سلطان باورند داشت گفتند چاره که همیشه با ایشان میباشند رثوت میستانند البته شیخ نیز میدادند و روا
میدادند چون شیخ شنیدند که سلطان انجمنین ساینده اند چندانکه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست
نمی آید روزی در چو تره عدالت نشسته بودند عصبای خود گرفته برخاستند و بیار آن سلام علیک کردند و برخاسته
و دیدند و گفتند که این هر دو کامیاب نیستند و العاقبة بالخير انتهی و باطله وضع وی هر دو ایام سفر آن بود که دو خطبه
راست کرده بود در یکی اسباب طعام و حوائج میدادند و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرو نمیداد و کاریکه از
دست خود می برد یکسوی دیگر نمیشد و در خطبه دیگر مصحف و چند کتاب ضروری بر میداشت یکی از روزهای ایشان
تخلیف ضیافت کرد که یکبار به بنده خانه تشریف آردند از روی برکتی باشد فرمودند ما معذور داریم از شما دعا
بکنیم خدا تعالی شما را برکتی دهد چون آن شخص بسیار تخلیف کرد و فرمودند می آیم اما به شرطی که هر جا که خواهیم
ما را تخلیف نکنند که بالاتر بیایند و بر صدر نشینند گفت همچنین باشد هر جا که حضرت را خوش آید بنشینند و در آنجا تخلیف
نکنند که این بخور یا آن بخور هر چه را خوش آید بخوریم سوم آنکه هر گاه که خوش آید بر خیزیم و بیائیم تخلیف نکنند که عیست
دیگر بنشینند

شیخ عبدالوهاب متقی تخلیف شیخ علی متقی است قول داد و در دست هم از زمان صغر قالد توفیق آتی رفیق طال
ایشان شده و مطلب حق بر راه فقر و تجربه کشید و بکلمه معطه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب جید و نویسنده
شیخ او میگفت یک یار و برادر راه خدا که یافتیم عبدالوهاب است شیخ عبدالحق مرید و خلیفه اوست میگوید شیخ لطف
ایشان الآن و الله اعلم شصت و چهار سال باشد و عدد جمعی ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بکلمه معطه است طریق
ایشان در باب کتب توحید و حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس بگویند و بدانند که اینها
نکنند و انکار هم نکنند و بدنگویند و چنانچه عادت فقهاء است بطعن و تشنیع پیش نیایند میفرمود باید که هر چه بشنوند
اگر چه سخن باطل باشد زود با کفار و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک در روند که
قائل آن چه مقصود دارد و بعد از آن اگر توانستند آنرا موافق حق سازند و نگردد و اگر این را نتوانستند از سر آن
بگذرند و خلل در عقیده خود نیندازند میفرمود هر گاه بینند که بکلمه اسلام اقرار میکنند و نماز و روزه میکنند از وی
اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و کفر و تشنیع نکنند و با کفار نسبت نیندازند اما اگر این چیزها را
نداشتند باشد و این سخنان بگوید او را با قطع منکر باید بود و میتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان

در علوم شریعیه کمتر کسی بود و تا موسی لغت مبالغه می توان گفت که گویا همه یاد داشت و فقه و حدیث نیز
همین حکم دارد و سالها در حرم شریف درس این علوم گفته اند میفرمودند علم بنزدیک غذاست که همیشه احتیاج آن
باقی است و نفع آن عام و ذکر بیشتر به دو آگاه گاهی بران علاج باید کرد و روش سلف متقدمین همین است که ثبت
بافعال اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشر علوم میکردند علم از ان قبیل نیست که یکس ترک آن فرمایند یعنی تصحیح
نیت باید کرد در شمار الاخبار در میان حالات و مناهات و حکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته
خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عمره آوردن از جمرانه رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ما اینجا فراموش کرده ایم هر بار که پیغمبر می آمد جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نظریه و ایشان باین عمره بسیار میرفتند و تمام
شب بجهنمی رفتند گویم جمرانه موضعی است بر مسافت یک مرحله از مکه منظمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت صبحت فغانم
خسین در اینجا قاضی فرموده عمره برآورده بود پس اگر یکی عمره باین نیت از جمرانه بگذرد خوبت شاید و باین نیت بخواند
سید حاتم مروی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بگذاشته و استیذان در آمدن نمودن و نماند
و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دیدار می دلباشد بگریستن وی همین که از ایشان راضی و خوشند
رفت امتحان التقی فی فضل الشیخ علی التقی رساله ایست از ایشان که در آن محمل از احوال شیخ خود نوشته اند و از آن
کتابی است از شیخ عبدالحق دهلوی که در آن ترجمه این هر دو بزرگوار بطرا تمام ثبت نموده و حمد و تعالی
میان خیانت در بروج که از بلاد مشهوره گجرات است بود از خواص عباد الله و صدق خیر الناس فی دفع
الناس از هر چیز و هر نفس که مردم را بدان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بمرم خیر میکردند چه از نزد جامه و
اغذیه و او بر و کتب و اسباب و آلات همه در خانه ایشان بود و افضل اعمال ایشان این بود و با وجود آن عالم عمل
و متقی و متبع بود و شیخ عبد الوهاب متقی میفرمود یکباری آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله
من افضل الناس فی هذا الزمان فرمود افضل الناس میان خدایات خورشید و ماه و کواکب و کواکب و کواکب
مقام بروج را در سفر احدی آباد گجرات دیده بر عای بلند افتاده است امروز آنرا به شرح گویند و در اصل بکافج است
میان شیخ محمد بن طاهر و پسرین گجرات بود از قوم بوسره که در آن دیار اند حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل
داد و آدم حدیث نبوی است و ما شریف بن مصطفوی بوی تحصیل کتب متداوله بمرمین شریفین رفت و علماء و مشایخ
آند از شریف را در یافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ علی متقی صحبت داشت و عمرید شد و بطن اصلی
عود نمود و در هنگام افتاد علوم و اعلا کلمه الحقی گرم ساخت بعضی به اعتقاد که در آن قوم شایع بود از آنکه دره سیلان

اهل سنت و اهل بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث توالیف مفید جمع کرد از آنجمله کتابی است که تکمیل
 شرح غریب صحاح سته است مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رساله دیگر است مختصر مسیحی مغنی که در آن
 تصحیح اسماء رجال کرده بی تعرض به بیان احوال انبیا مفید و در خطب این کتب مع علی متقی بسیار نموده و دو سه
 بو صیت شیخ سیاهی بحیث امداد طلبه راست میکرد و در وقت درس نیز محل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز
 در کار باشد و در از البرقع و اهل بدع که در آن دیار بودند تقصیر نکرد آخر هم بست آنجامه در شش به شاد است رسید
 شکر اندام سعیه و جزاه علی السملین خیرا حرم بطور ترجمه دی علیده در یک کراسه نوشته و در آنجا تحقیق قوم بوهره نموده
 در اکثر الکرام می نویسد که او در کت بو اهریم مدویه که هم قوم او بودند واقعا رسید محرم پوری میکرد مثل
 استاد خود که است و عهد کرد که تا داغ بدعت از پیشانی این طائفه نشوید دستار بر سر نه بندد و چون اکبر پادشاه
 در شش و گجرات را تسخیر کرد و در پش پاشخ ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ بست و فرمود
 باعث ترک دستار بسم رسید نصرت دین بتین بر وفق اراده شما بر ذمه معدلت من لازم است در آن سال
 حکومت گجرات به خان اعظم میرزا عزیز کو که تفویض یافت و با عانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت بر انداخته شد اما
 عنقریب صوبه گجرات بر عهده الهم خان خانان قرار گرفت و بحایت او طائفه مدویه باز از کمین بدعت شیخ دستار
 از سر کشاد و غمزم اگره کرد که با جوار اسمع اکبری رسالت و مدارکی بعضی آرد شیخ و جمیع الدین ملای هر چند بطریق کلتایه
 منع کرد و فرمود عالم منظر اسماء رجالی و جلای است فقط آثار و احکام هر اسم صراطی است مستقیم بود و منافی بدعت
 کوچ بر بست جمعی از مخالفان در پی افتادند و مابین او جین و سارنگپور ریخته شنید ساختند نفس او را از مالو پش
 برده در نقاب اسلاف او دفن ساختند یکی از اسفاد او شیخ عبدالقادر بن شیخ ابوبکر مفتی که منظم بود و در علم و فضل
 و فصاحت و بلاغت اسما فقا هت ممتاز عصر می زیست و سالها بر سندان افتاد حرم محرم سر بلند می داشت در
 سده گذشته شیخ محمد طاهر با اتفاق جمهور از قوم بوهره است و صدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب او بود یا
 از جهت اعتقاد بود که چون شیعه خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند و الله اعلم
 شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبدالوهاب متقی بود او را در سلوک این راه رفقاری خاص بود عجائب
 حالتی و شگرت همتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل جوب و بقول هر چه بدست او می بود میداد خواه مظهری
 و خواه رویه اصلا مقید نمی شد که حساب کند و بهار سپرد
 شیخ عبدالعزیز بن حسن طاهر خلیفه میان قاضی خان است او را در تواضع و علم و صبر و رضا و نیکو شغفت

بر خلق و اعانت فقر انظیر نمود وی از اهل بیعت است گویند در وقت حلت هم بدوق و حلت رفت و تمام او
برین آیت شد صبحان الذي بيد ملكوت كل شيء واليه ترجعون والد شيخ عبدالحق دلبوی اورا دیده
می گفت هرگاه ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ عی اقتاد بی اختیار حلت بکاست بهم میداد از جهت معنی شوق
و عزت که در صورت او مشاهده می افتاد و در جو پور بوده و همراه پدر کنیم ساله بدلی آمده در شش و فوات یافت
میان نجم الدین مندوی صدوسی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین سندوی بود عارف
بود و صاحب حال و مجرد از علایق از لباس پست عورت اقتاد داشت گویند در احمد آباد از وی بسیار حدیث
واقع شد و بعد ازین قضیه از انجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدینسان آمد و در مقام خواب قطب
کالی می بود رحمه الله تعالی

شیخ امام الدین انبیطی مرید شیخ معروف جو پوری است که مرید مولانا الهداد شایخ کافیه و هدایه است
بمذوب بود و حال صبح داشت و سکر و تلون بر حال او غالب بود هر که بلازمست اورسیده البته چیزه
از بابا شراق باطن و کشف خواطر مشاهده نموده وی از سماع پرستیز کردی و مریدان را از تعلق بظاهر ضروری منع
نمودی و گفتی باز اگر چشم نه بندد و ریاضت نفرمایند بخیال کلکی گیرد اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکا کسند
و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید که تقلید اوایل و کلان تران کنند و با وجود آن گاهی
که حالتش در گرفتاری آتش در نهاد او افتادی مات فی سلسله رحم

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و طالت و جذب بود و در دعوت سلسله الکی نیز فتی داشت شبها بر خود
گریستی و فریاد کردی و نعره زدی و در کوچه های شهر گشتی بسیار سن عمر بود و در ۹۸۸
از دنیا رفت رحم

شیخ اسمحق پیرفانی بود از جانب ملتان بدلی افتاد سیاحت بسیار کرده و ریاضات شاقه کشیده اکثر اوقات
سلکت بودی و ضمن کسی کم کردی شیخ عبدالحق دلبوی میفرماید که بنده بلازمست اورسیده بود و طریقه التفات
و عنایت را دیدی می گفتند من منتظر پسری هستم حق تعالی او را درین کبر سن پسری عنایت کرد بعد از ولادت
نقل نمود نزد رحلت غسل برآورد و وظیفه قرآن خواند و هر چه در خانه بود بدر کرد و بخت و جان بحق تسلیم نمود
و این واقعه در شش ماه و نمود رحم

مولانا درویش محمد واعظ درویشی متواضع و متعبد و سالک عارف بود و ذوق بسیار صحبت خوشگوار

داشت گاهی او را بر آوانه فی دردی و شوشی و گریه در میگرفت که میان آن از صد تقریر بیرون دست باصل
از او را و التماس بود سالها در حرمین شریفین ریاضت زنجارده و عبادت گزرا نید در شش در دلی رحلت کرد
شما ابو العیث بنحاری پسر حاجی عبدالوهاب بخاری است ملکی خانی و عاتقی غالب داشت در زمانیکه تحصیل
علم کردی با طالب علمان سبقت درس التماس کردی و اعتذار نمودی که شادانم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت
وقت نیست خداوند که چه حالت پیش آید بسرعتی هر چه تمامتر اکثر کتب متداوله عبور نمود بعده او را جذب پیشانی
و از همه کارها باز ماندی از بنی اعوام خاکسارست خادم را گفت از برای صاحب خود چه نفعی خواهید گزید
باری بگریید همان روز یار و زو دیگر رحلت نمود در ح

شیخ علاء الدین مجذوب او را شیخ علاء اول بلاول گویند در کشف حال و اطلاق ضمائر آتی بود هر کس که بخندش
رسیده البته چیزی درین باب از وی دیده در دست و در دلی طلب علم که بعد از آنکه او را حالت جذب در گرفت در آن
اگره افتاد شیخ رزق الله ثم شیخ عبدالحق دلبوی گفته یکبارگی از محبت بعضی فرزندان که غائب بودند نزد وی بود
میخواست که قصدی بکنم یا قرآنی بخوانم یا اسمی را از اسماء الهی در دیگرم در همین تیره و پیش شیخ رفتم بجهت که مراد می
فرمود در آن خطبه از حدیثی است فافترقا اما اقیمة من القرآن گویم خواندن فافترقا میان نسبت و فرستادن شیخ پهل
از برای روح غائب اثر تمام دارد و تجربه رسیده و بعد از شیخ مذکور در شش در رحلت کرد
شیخ محسن پور که دلبوی از اول فطرت مجذوب آمده و از او ضعیف و اطوار این عالم غافل و غلبه افتاده بود
وضع غیب و حالتی غریب است اکثر احوال سیر برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان را باشد انتشار نکردی
گویا علوه کلی در دیوار زده اند بعضی از علماء وقت او را خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه السلام التماس
خاطرست و آنحضرت صلعم را وضو میکنند

شیخ محمد اسماعیل دلبوی از تقریر بیان شیخ عبدالحق دلبوی بود مجذوب صاحب حالت است بازاری با تقوی کمال
رفیق و دوهرای هندی موافق حال گفته است

دست کشان غاصد دوستی بسوزان
رفیق چنین میان با زارم از دوست

روزی بیمار بود و احوال فاقه او را بر پیش بخل کرده بود و نیز خانه نشینان و درین خانه با نیکوکاران مجذوبان که او
غالب شده اثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم زکرا و ذکر و دوهرای او بسیار
شنیدم غنیمت وی اینجا که آمد گفته اکثر احوال ایجابی بود او بر دلی کمال داشت

و میان مغیر که در لاهور بود از مجازیب وقت بود نفسی گیر او جذب توی داشت حاجی محمد گفت وقتی ملا حق
انتم حسین بود و به بنابر شقی که با ما داشت همراه بود روزی در مجلس نشسته بودم که گاه شیخ میگویند رسید چون
نظر او بر بود و رفت تو اینجا کجا آمده و ترا برینجا چو تعلق هست همین گفتن بود و از شیخ حسن از آنجا که چنین
احوال بجای ندید و بی وقت گیر بخت بدی آمد و قرار گرفت

یا باکیو بر مجذوب باصل از کالپی است تقائی میکرد و شبها بخانه ضعیفان میگشت و همراه آب میکرد آخر
حالت بد به نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت استغراق کردی و گاهی آنهم شش
پوشید لباس ببر که را عیب دید بی عیبان را لباس عریضه داد

شیخ دهلوی میگویی یا غنیار بنحو کمتر راه میداد و بعالم دل را بی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند
لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات او است

المدین مجذوب در تاراج بود و صاحب نفس اکثر احوال در بازار بودی الا آن قبر او هر را نجاست
در هر جا که نشستی تا چند روز بر نجاتی و با خود رفتن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در
اوضاع بودی و گاهی در تاره زردی و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت حکم و خطاب چنین گفتی خدا را
یا خدا یا بر و خدا یا نشین هر که سخن کردی چنین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق است

بی بی غلامه سام از صاحبات قناتات عبادات بود گنج شکر گفت وی مردی است که او را بر صورت زنا
آفریده اند و نظام اولیا گفت شیر از پیشه بیرون آید کسی پرسید که زرت یا ماده فرزندان آدم را طاعت
و تقوی باید خواهر و برادر زن بعد از فرمود بیتا بر حسب حال هر چیزی گفتی این در معراج از یاد آدم
هم عشق طلب کنی و هم خان خرابی هر دو طلبی و سنی میر نشود

ذکر او در معانیات نظام اولیا بسیار است و در اخبار الاخبار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند
و اما علم حقیقه احوال

شیخ شیخ الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بنار از زمان سلطان محمد لارا الدین خلجی بدی آمد و به مراتب
نظمی رسید بعد از وی بزمان قطب الدین و خلق شاه با فرزندان سر آمد زمان خود بود و حکم المال و البنوت
فرموده انبیا که با کسی در یک تن از اولاد و احشای بی زبست میکرد و در اندک مدتی جز یک پسر ملک
سازار از این همه ثروت اقامت بهار اقرار بر زنده و آفانیز در شش از دنیا رفت و از ملک پسری شد موسی

نام وی در فقرات محمد فیروز شاه بولایت ماوراءالنهر رفته باز در کاسا میر تیمور بدلی آمد و از سوسی پسران
شدند شیخ فیروز جلایان شیخ دیوی دانشمند و سپاهی بود و در بهر این دو بعضی غزوات شصید شد پس شیخ ^{الله}
که جد حقیقی شیخ عبدالحق محدث دهلوی است دائم الحال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود شبها بیدار
کردی و گریه نمودی و آیات عاشقانه خواندی از آنکه این آیات اینقدر دست که در خاطر والد شیخ مانده و گفته که در آخر شب بچواند
همه شب رودری را بر و صبا نشسته همه کس بخواب است من بیدار نشسته

عرضی در ایامکان چو خیال فاسیت این هوس جمال ملطان بدل گردان نشسته

وفاتش در سنه ۷۰۰ هجری قمری شیخ سیف الدین والد شیخ عبدالحق در آن هنگام هشت ساله بود و فاضل و مفلوظات
او نیز بسیار است مشرب تو حید داشت و مرید شیخ امان پانی پی بود وی گفته که از افاضل و ستمتات و عزائم که
روندگان این راه را باشد اصلا نمیت غیر عجز و نیستی و حسرت و زناست اگر قبول افتد و هم وی گفته حالت کلمات
هم مشاهده غریب تماشا می غیب دارد ظهور و حروف مختلفه از مکن غیب تجلی اشکال تنوعه از کتم عدم با وحدت علم
و اراده طبعی مثل عجیب است از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود با حکام و آثار مایات که عبارت است از
صوره علیه تشبیه مطابق مقصود درین باب مثل جبریل است بصورت حمیه کلبی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی
هو السادی فی جمیع الازادی علی ما کان علیه من الوصل و الاطلاق تجزی و تبعض در نور مکن نیست
اگر صدر من چراغ را از یک چراغ میفروزد در آن یک چراغ نقضانی و تبعضی و تجزئی نزد همچنان وجود آتی با آنکه
مصدر جمیع اشیا است حال خود و تجرد و اطلاق خود است و هم وی گفته از نوع جمیت حصص فیوض آتی و تعینات
وجود واجب است که بر مایات انقسام یافته انقسامی که عقل آنرا بر انفصالت دیگر قیاس کند و این را این
غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغ
نهند نور چراغ از آن سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بجاالت خود دست در آن انقسام و تبعض را محال نیست و تبیین
درینجا وجود آتی بر مبنای اطلاق حقیقی خود باقی است و با وجود آن از روز نهاد و در یکپای مایات تابان است
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چند موافق است

شیخ عبدالحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شریعت فاضل کمال
و سبک چندان است که احتیاج بیان ندارد و چه زمزمه آشتیایش کوس جسانیان را نواخته و خطابه
مورخان و متعصبان را با جلا و تفصیل از این آیه گرفته و میگوید که در مبدء اهل علم حافظ قرآن

و جامع و اعلم فقهای عهد خود بود چنانکه موافقات دوی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه مآول است و کثر آن
 منکر محسوس و جاہل و در طائفه اہل سلوک شرب در و عشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل دوی درین علم
 ظاہرست مدت پنجاه و دو سال جمعیت ظاہر و باطن بکن یافته تکمیل فرزند ان و طالبان بجا آورد و بشیر علوم
 سیما علم شریعت حدیث پرداختہ بنہی کہ در دیار عجم احدی را از علما و متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز
 پرستشگری گردید تصانیف او بعد بجلد و بحسب شمار ایات یا تصدیق ہزار رسیدہ است در محرم شمس ۱۱۷۷ متولد شد
 و در شہادت نام الہی و کشادہ پیشانی بعالم قدس فرامید تاریخ ولادت شیخ او لیاد است و تاریخ رحلت فخر العالم
 او را محبتی و افرست بار رسول خدا صلعم و الفقی تامست با شیخ عبدالقادر جیلانی و تعلقی کاملست با شیوخ خود
 چنانکہ از کتاب اخبار الاخیار و جزآن کہ درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد طایفہ ہمین نشاء محبت و غلبہ
 عشق باعث شدہ است او را بر ذکر بعض چیز یادداشت نوشتن احوال مشایخ کہ نہ بر طوطا ہر شریعت است بلکہ
 آنرا از وادی استغراق میتوان گفت ناظر غیر مناظر را چارہ کار در امثال این کتب و نحو آن غیر ازین نیست
 کہ سخن ماکہ فادج ماکد در اشیوہ گیر و زبان را از آلائش برگشتن و دل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان
 دین و اکابر بتئین یک و صاف دارد خواہ اینہ از متقدمین باشد یا در متاخرین شیخ روح ازان خیالات لطیف است
 بہنایت شیخ احمد سہرندی مجدد الف ثانی داشت در آخر عمر رجوع فرمود و در مکتوبی بنام خواجہ حسام الدین طفیل خواجہ
 باقی با بعد قدس سرہا تحریر فرمود کہ درین ایام صفای فقیر محمدت میان شیخ احمد سلمہ الدقالی از حدیث و دست
 و اصلا پر دہ بشریت و غشاوہ جبلت بمان نماندہ و قطع نظر از رعایت طریقہ و انصاف و حکم عقل کہ با انہیمن
 عزیزان و بزرگان بر نیاید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبہ چیزی افتادہ کہ زبان از تقریر آن است
 سبحان اللہ مقلب القلوب و تبدل الاحوال شاید ظاہر بیانی استبعاد کنند من نمیدانم کہ حال چیست در بچہ
 منوال است انتہی و الحمد للہ علی ذلک تحریر بطور راہر چه از فوائد ظاہر و باطن گمان کنند اکثر آن معلوم و معارف
 در برایت حال بطیفہ طالع التالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی و اولاد ایشان
 حاصل گشتہ و در نہایت کار کشود خاطر فتح باب از موافقات علامہ ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصاً و از
 تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیریانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم
 و شیخ الاسلام ابن تیمیہ خراسانی دست بہم داد و لہ الحمد و ستودہ شورش درونہ او با الفاظ و عبارات شیخ دہلوی
 و حسن ادب و اشارات دوی همچنانست کہ بود افاض اللہ علیہا من بر کاتہ خلف الصدق و شیخ نور الحق تمیز و مرید

و مقبول و الدبزرگوار و دوارش کمالات ظاهری و معنوی آن یگانه روزگارست صاحبقران شاهان پادشاهان
 نزد توبه جانب دکن شیخ را قضا استقر خلافت اگر تفویض فرموده بقی بقضا آن مصر جامع پرداخت و حق
 این منصب تاز که نو عی که باید بقدم رسانید تصانیف فراوان دارد و چنانچه پدرش بتحریر ترجمه مشکوٰۃ دست الحسن
 کشاده او نیز بتحریر ترجمه صحیح بخاری صلاهی فیض عام داده نود سال عمر یافت و در ششاد بجوار رحمت آسود
 درین نزدیکی این ترجمه نیز قالب طبع است

شیخ احمد سهروردی قدوه اختیارست و زبده مقررین ابرار امام ربانی است و مجدد الف ثانی نسب او به بست
 و هشت واسطه بیدنا عمر فاروق رضی الله عنه میرسد و تولد وی در ششاد و داده و در کتیرایام از تحصیل علوم متعالیه
 فراغ کرده اجازت سلاسل حشیه و قادریه و سهروردیه و جز آن اده و الداب خود حاصل نمود و بهوای حجاز مجمل
 شوق به بست چون بدلی رسید با حضرت خواهر باقی بالقدوس سره صحبت گیر افتاد و در طریق علیہ نقشبندیه
 بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان بنمایند که آفتابی شود که عالم از دور روشن گردد و اتمی ذات وی آیتی بود
 از آیات الهی و نعمتی بود از نعمتهای ربانی نزاعی که در میان صوفیه و علمای از هزار سال بود وی از میان بر داشت
 و اختلاف فریقین را در وحدت وجود بنظر راجع داشت میگویی الحمد لله الذی جعلنی من المومنین
 اطلاع بر خواطر و کشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کرات وی که در کتب منقول شده و بعضی
 میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود ترا در عرفات نمی بینم سالار رفت و حج رفتن میرش نیامد یکی از مشرکان ایشان
 این است که قل غفرت لك ولئن توسل بك واسطة او بغیر واسطة یکی از اجداد کرام او که امام فریض الد
 نام دارد و فرید محمد و جهانیان جهان گشت بوده و از کرام اخلاق او بود و صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس را خود
 حال وی و شفقت بر خلق و صلح و رحمت و رعایت حقوق و مسبقت در سلام و لبنت در کلام و طریقه ایشان کتاب و
 سنت است و این یک فضیلت مقاوم هزار فضائل میتواند بود و در آخر عمر کارخانه ارشاد طالبین ابابنای کرام سپرده
 خود از خلوت قدس و بزم انس کمتر می برآمدند تا آنکه دوازدهم محرم سال هزار و سی و چهار بعثت انصار حطت خود
 کردند و بعد شصت و سه سال که موافق سنین عمر آنحضرت است مسلم روز شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
 ازین خاک ان یسوی عالم جاودان شتا فقدر حمداً لله تعالی اللهم ارفعنا من ركانه ما یکفینا فی الدنیا
 والاخرة

حاجی کشمیر لیس زنده نی وی خلیفه خواجه بود و در پیشی است در ریاضت و جهاد و ترک و تخریر و قیدی است

و دمی را سخ داشت و او را در کشف و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی و هنوز جز به توفیق نداشت
 نیز الدین لقب با دست فقر و فقر او دست گرفت و با اهل دنیا کایت فیکر و بختان و دولتندی نیرفت
 وی گفته اگر فقر امارا نافر و شند من را منی ام بزرگی سلطان سخر را خواب دید پدید خدا یا تو چه کردی گفت
 هر دو نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند تا گاه فرمان رسید که او را آفریدم که در فلان
 وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف با راوت پاسه او بوسیده بود سه

شنیدم که در روز امیدیم بدان را به نیکان خیشد که یم
 و سبع سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و مقرر از چیت فرمود و هر بار که این آیت مریاد
 می آید یا ساحت انت سبحانک یا لا اله الا لیصلی و سلم دهوش و بی طاقت میگردد که خداوند تعالی ما را بخت
 است آفریده است تا شب و روز او را بپرستم و با بمر و زید مشغول می شویم انتی سال وفات او در نظر نماند
 امدت حیات وی صد و بیست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه
 بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی پادشاه را در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیا اینند قبر او
 در بلده قنوج نوشته اند صاحب القباس المانوار از سیر الاقطاب می آرد که مرقد و قبر وی در شهر قنوج بر کناره دریا
 متصل جانب شمال واقع است اگر چه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در اینجا اطلاقی از
 هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت تمام دارد و انتی و مثل آن در عروه و کتب
 نقل از بحر الامرار و معاون البرکات و زیاده کرده که این فقیر مکر زیارت ایشان حاصل کرده است و اندک علم تنی
 و بقولی قبر او در شام است و بقولی در قریه زندنه که از قریات بخارا است و امد اعظم و با بجه و قنوج بر کناره
 جوی سیاه بجله کاغذیان قبری مبارک است آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که بسی برکات و انوار دارد هر
 محزون که انجا میرسد و دمی در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بخود گرفته است می نشیند غم و الم رخت از سینه
 او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع و حشت حاصل وقت زائر میگردد و محرم سطور از زبان طفلی عادت
 داشت که به خوشبختی انجا میرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هر دنی است که پیر طریقت

خواجه معین الدین اجیری بود در جمیع الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیا قنوج است صاحب مرآة المبتدین گوید وی مردی بزرگ بود و از عشق پاشنی
 تمام داشت با فو ظات او بسیار نازک و بلند افتاده و الک را الهیة مطالعہ آن می باید و بران محل می شاید

قاضی عبدالقوی که جدا اهلای شیوخ و مشوروی بگراهی است مقتدای وقت بود و حاکم شهر خود میرداوست
 روزی درین میگفت که شیخ قاسم درآمد و بجانب او گرم گماه کرد و گفت سبحان الله چراغ است در غن
 و فنیله دار و کسی نیست که حرکت دهد تا روشن گردد این حرف بگوش قاضی رسید در دم ترک قضا کرد و عقب
 افتاد و بدرجه کمال رسید مزار شیخ قاسم در قنوج است این بلده در زمان پاستان چنانکه ابوالفضل در آن کبری
 گفته دارالملک هندوستان بود ترجمه این شهر بر وجه تفصیل در خطیره القدس و ریاض المراض نوشته ایم فارغ الله
 و جمیع عمارات این بلده روضه شیخ کبیر است معروف بیالایر که از اهل عبادت و زهد و فقر بود و تاریخ بنای آن
 روضه است و تاریخ مسجد واقع در احاطه آن روضه است و تاریخ بنا و باب آن که محمود خان بن سلیم خان ترین کرده
 روضه است و این در زمان عالمگیر بادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان لفظ نخست است و روضه دوم را نواب پادشاه
 بن دریا خان افغان خوری خیل بنیاد نهاده و در عهد شاه جهان بادشاه در روضه تعمیر نموده و تاریخ وفات شیخ کبیر
 بن شیخ قاسم قادری روضه است و تاریخ وفات قادری شاه بن شیخ کبیر روضه گنبد دیگر است که در آن شیخ محمد
 بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان اورنگ زیب بوده و وفات مهدی در روضه است و تعمیر روضه در روضه تعمیر
 مسجد خرد این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کاکر غرضتی خلیفه اوست در روضه تعمیر شده و دیگر مسجد
 جامع این بلده است که در زمان ابوالغفر سلطان ابراهیم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش روضه بوده درین محل قضا
 کلان بود از آنکه روضه سنگهای او را در گردانیده این مسجد ساخته اند و دیگر مسجد اعلی اصغر قنوج است سال بنای
 آن ازین مصرع می برآید بحسب بسم ربك في بيته العظيم و دیگر روضه سید جلال ثالث است که از
 اجداد محمد سلطو باشد این روضه را هری خان فتح جنگ در روضه عمارت نموده و این هری خان معاصر سلطان حسین
 بن سلطان ابراهیم شرقی بود و در بنیاد و روضه دیگر و یک مسجد آخر است که آن نیز بنا کرده اوست و در آن اسلاف
 این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش احجار این مساجد و دیدنی است نه شنیدنی کم عارفی باین حسن مجال
 مدین ارجیال و ارجبال خواهد بود

صد هزاران صورت انداز قالدیچین و جمال ریختند اما ز تو مطبوع تر کم ریختند

و دیگر روضه محمد و امجد جمشید را بگیری است و بنای آن در روضه بوده و دیگر مزار شاه فتح الله است و سال عمارت
 آن روضه هجریست و برابر اب این همه عمارات کتبه های نظم و نثر است که درین سنوات هر قوم روضه و قعه آبادی
 این بلده و کنگر آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال بود و کتبه های ارجبال شاه

گرفت و بتفویج مراجعت نمود و تا نفس اسپین یاد در این عزالت جمیع دعوت شصت سال در سن گفت خلقی کثیر در
حوزه درس او مبتدیان فضیلت رسیدند پیش مسجد خود زیر صدف دفن است این مصراع آید وفات او است
شد نهان آفتاب صبح علوم و باجمالی امثال ایشان از اهل علم درین بنده بسیار بوده اند این مختصر تذکره گمانا ترا
برخی تا بد قدری قلیل باشد از اینها در این علوم نوشته شده فارجه

خواجده محمد بن عبدالرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود و علوم و معارف آراسته و فضیلت یافته
حرمین شریفین پیرایه او کتابی است در سلوک بعبارت عربی مسمی به دایة الساکین الی حصار طرب العالمین
که باشاره رو یا نوشته و توقیفش بنام شاهزاده شاه عالم بهادر کرده طرز او درین کتاب طرز او طالب کی در
قوت القلوب و روش امام غزالی در احیاء العلوم است

قاضی علیم الدین قنوجی که پندوی در عصر سلسله سیزدهمین سال یعنی سنه خمس و شصت و الف قاضی
بقضا و آلی و دایه اینهمان فانی نمود قاضی از اولاد محمد و محمد بشیر را بگیر می روح اندرون است در وطن خود بر
مسند قضا موروث نشسته با فادای طلب علم می پرداخت تا درین سال وفات یافت نعش او را از کپهند و بر آغیر
محل قنوج برده در جوار مرقد شریف محمد و مدفون ساختند انتهی و درین کتاب ذکر بندگان میان مفتی قنوج هم کرده
و در وقایع نوشته که همدین سال شیخ عیسی قنوجی که از اکابر شهر و مرقد و معتبر بود وفات یافت انتهی

مولوی عبدالباستین ستم علی بن بالا علی اصغر قنوجی قدس بهم در عهد خود یادگار اسلاف نامدار و مرجع
علماء دیار و امصار بود در فقه متولد شد و پیش پدر خود بمرتبه کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از ملائذ
وی کم کسی باشد که در افرازان سحر برآورده نیست و الدراج فقیر و مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم بجا
از شاگردان او میزد و وی صاحب تالیفات نامندست در هر فن از فنون در سیه چه معقول و چه منقول و با این هم
ساکل بود در علم تصوف مالک پیش مسجد خود زیر صدف بهلوی پدر و جد خود آسوده است و فقیر سیر کتابخانه او
کرده عجب صحت و صفادار و وال یا جیش علامه وقت بود در رشته حلقه درس ملا نظام الدین گسنوی تکمیل علوم
کرد و بجای پدر بر سر تعلیم و در نشست از تالیفات او است تفسیر صغیر و شرح منار در اصول فقه و باجمالی این
خانه درین بنده خاندان علم آمده لکن امروزه در آن نیست رحمهم الله تعالی

شاه حبیب الدین قنوجی حاوی علوم ظاهر و باطن بود و همواره با ازمیاضت و درس علوم می پرداخت و از اهل علم و طالب علم کتابخانه
باید نمیرسد و از وی چند خانه خاکی و سول شسته شده و آنرا در این بنده و کتایش و علم و خورشید است که چون پیرانش از این عالم رفته است

در سینه ریش نه عالمی را تکمیل نماید ظاهر و باطن کامیاب ساخت مرید شاه مجتبی المآبوسی است و او
 مرید شاه محمد صادق و ابومرید شیخ ابوسعید از احفاد اجداد شیخ عبدالقدوس گلگویی است قبرش در تخریج است
 الموت جسد و صلوات علی المولی المجتبی شیخ وفات او است انتی خانقاه و مسجدی که در مقبره واقع دارد
 در خطه بوسان می باشد که زیارت مزارش مستعد گشته معاصر طاعلی اصغر بود در سده لاچنانکه گذشت از
 دنیا گشته است رحمه الله تعالی از مواعظ او است مناقب الاولیاء و ائمه فحاش جامع و انیس العارفین و تصوف
 و سماع در خطه و روضه النبی در شمال نبوی و جز آن سابقه تالیفش در عربی و فارسی بسیار خوب است و به ما
 یعنی الفقه کتاب مناقب الاولیاء را بر ذکر امام محمدی و محمد و حضرت عیسی علیهما السلام ختم نموده و در آخر آن نوشته
 است که ما گوشت حق تعالی را در مشاهده نمودیم که در میان سلسله قادریه تاقیاست بی توبه نمیرند و خاتم ایشان
 قول شیخ فرید شیخ شکریاوی است بر آنکه بر متوسلین است و این
 این بر دو فائده بهره مند گشته زنی که است و خبی سعاد
 که ساکن اولیاء زیر قدم اویند و پیغمبری چنان یافتند که جمله انبیاء
 کسانی اند که بطریق شیخ از دنیا گذرند و در نه مجرد ارادت کسی
 چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحر است نام
 معلوم نیست تا بطول ای حکم تار و زیاست چه رسد و الله اعلم
 و بعد عن النادر الحاحله بجاه حریض الحاکم سید ناویم
 قاضی محمد ثنای الله پانته از اولاد شیخ جلال الله
 و عمده اقیاء و روزگار بود و در هفت سالگی قرآن کریم از
 علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سید و بجاه کتاب بطالع مد از وفات او در خواب دیدند پرسیدند که خدا با تو
 داد و بعد وفات وی بجهاب میرزا منظر با بختان پیوست و که ذری در مجلسی بار اجماعی متودی دوستی از دوستان ما
 گردید شاه عبدالعزیز دلموی در زمانه بقیه وقت با او کردیم ابو القاسم بنید گفته حکایات المشایخ چند
 علوم ظاهر و فصل خصصات و ان اگر شکسته بود حل میضای شکر قوی گردد که
 معروف باشد و چندین کتاب و علیک من انباء الرسل ما نثبت
 مجموع مواعظ شریفه متجاوز نادر تو بدان آرام گیر و در دنیا
 ین دوستی ترا با ایشان نسبت افکند الموحدة احد القرا و گفته اند که قریب

موافق رسم قرآن با سقا الف تاریخ رحلت است جزاه الله خیر او نفعا بعلمه

خواجہ محمد باقی با صدیق قاضی عبدالسلام در کابل در حدود ۹۰۰ یا ۹۰۵ متولد شد صاحب فضل و علم و صفا بود و از نرمی دل مصداق فلیکی الکثیر یا گویند او سی بود و در ظاهر از مولانا خواجگی مجاز گشته و فرموده

میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین
عالم آشوب نگاہی سر ابراهیم گرفت

و در مکتوبی یکی از دوستان هندیان بیت نوشت

من از محیط محبت نشان همی دیدم
که استخوان عزیزان بساط افتاد است

مولانا خواجگی و چند روز خلافت و اجازت کامله داده رخصت هندوستان کردند و فرمودند که ایران نیز یکی در

دیگر آمده که در سالک شهر ریافتند و در جزین بود که نزد تاجیه احوال خود فرموده لاجرم هر که خیال آید

از آن آمده بی فائده باز نگویید و از آن فائده در کتبش است در ۹۰۰ سال یعنی ستمه عشر و مائت و الف قاضی

در کار رسد و پیش از اجل او را در سایه دولتی ولادت نمود و هم چندی را با جگری روح الله روحی در وطن خود بر

و تشبه او ان لمر تکون مثلهم با پرداخت تادریں بال و وفات یافت و نشر او را از کهنه و بر جگری

جندی گفته مدعیان را نیکو دارد که ایشان محقق نمایند ساختند انتہی و درین کتاب ذکر زندگی سیان قتی قتی هم کرده

و دیگر دعوی کردند دیگر چون قرآن و حدیث را لغت می که از اکابر شهر و مدینه و معتبر بود و وفات یافت انتہی

سبانی و معانی آن بهره نمی توانستند گرفت این سخنان کرم قوی قدس سرهم در عهد خود یادگار مسالمت نامدار و مرجع

هوا و هوا و کلام عطاء ربک و ما کان عطاء ربک و خود بمرتبه کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از تلامذہ

تمامه را شامل بود و دیگر ظاهری بنیم که اگر سخن بخلاف والد را جعفر فقیر و مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم الحجاب

در دل کینه میگیری پس چون سخن نا شایسته باطل را در دست در بر فنی از فنون درسیه چه معقول و چه منقول و با این همه

تواند بود بلکه بیشتر از آن و صد چندان هر چند تو از آن خبر نداری پر وجه خود آسوده است جعفر سیر کتابخانه او

میخواند و نمیداند که چه میخواند از این اثری بود گفت کسیکه در درگاه حلقه درس ملازم امام الدین گمشوی تکمیل علوم

اثر نکند بلکه اثر بکند تکلیف که اگر خود داند که چه میخواند اثر آن بر تفسیر جعفر و شیر دل و اثر اسماعیل فقه و با جمله این

نمی توانم گفت و نمی توانستم شنید مگر بکره و ضرورت و مالا بد منه لاجرم از سخن این طائفه و

اہل روزگار آتا بود که برین مانده هم کامیابیم شیخ ابوعلی سیاه رح گفته مراد و آرزو برایم طلب علم و کتابخانه

سخنهای او شنیدم کسی از که این زمین من مراد می آید چیزی تو انهم نوشت و چیزی می تو این علم و وفات

اگر کسی از سخن او میگوید که او شنید و او شنید و او شنید اگر گفتگو

آسمان اگر هزار چرخ زنده مشکل است که چنین صاحب کمالی بهر سه روز و هفت روز شنبه شنبه استوار شد و بخت
و چهارم صفر یوم جمعه شنبه انتقال فرمود و والد بزرگوار او را امیر المومنین لقب است عند لیب تلخیص میکرد در شنبه
متولد شد و ارث علم امین و علی ماده تالیف است و در شنبه یوم شصت و شش سالگی آنجانی شد و قریب شام دوم
شعبان ماده تالیف وفات است ناله عند لیب عجب نسخه جانسته هر علم و فن است که در زبان حکایات جلوه افروز
کائنات گشته این هر دو پدر و پسر فرید و هر دو حمید عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود
فرایم داشتند و علی خواجیه میر در ماده تالیف وفات شریف مترجم است و شصت و شش سال هم عدد هم طایفه
یعنی لفظ مبارک است موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیات السد و بیا و جعل ختة الفردوس شوا

اشعار را الله و رباعیات فائده نوشته ایم این چند بیت از بیت السدول مه مکمل
ابر تا داند که این متن مناسب اقتاد

این هر دو خاواده بهره مند گشته ز بی کرامت و خفی سعادت مریدان خاواده قادریرا که پیری چنین یا
که سائر اولیا زیر قدم او نیند و پیغمبری چنان یافتند که جمله انبیاء زیر لوای او میدانندی گویم شاید مراد باین مریدان
کسانی اند که بر طریقه شیخ از دنیا بگذرند و نه مجرد ارادت کسی بدون حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کلمه توحید
چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم محرمت ناریا قطعیت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال فائده
معلوم نیست تا بطول انجکام تار و ز قیامت چه رسد و الله اعلم رزقنا الله تعالی و سائر المومنین حسن الخاتمة
و البعد عن النار الحاطمة بجاه عریض الجاه سیدنا و مولانا محمد و اله و صلیه و اولیاء امته اجمعین
قاضی محمد شمس الدین پشته از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء است زبده علماء دیندار
و عمده اتقیا در روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از برگرفت و در شانزده سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سید و پناه کتاب بمطالعه در آورد اول دست برت شاه محمد عابد سماعی
داد و بعد وفات وی بنیاب میرزا مظفر خانجان پیوست و کتب کمالات کرد و در زبان ایشان هم مایه بقلم آمد
گردید شاه محمد العزیز دلیوی ایشان را بقی بقی وقت یاد میکرد و اند ایشان مدینه العمر در اخلاص فیض باطن فائده
علوم ظاهر و باطن و فضائل و انشای فتاوی و حل مضلات و تحریر مولفات و در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
مصرف مائه چندین کتب و رسائل نافعه در علوم دین تصنیف نمودند و اسلوب بسیار را بکتابت جواب دادند
بجای خود و وفات شریفه متجاوز از هشتاد و نه سال است غره رجب ۱۲۵۵ هجری قمری است که در مدینه منوره در جنت البقیع

درین باب که نظیر آن از اهل عصر حاضر معلوم نیست با حیرت بطور محسوس درآشفتند و با وجود علورتیه و کبر سن من صغیر
العمر و الرتبة را با الفاظه عالی در مکاتیب یاد میفرمود گاهی استناد خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد
و خود را اندک اندک عبد المدعی گشت و هم گه ادا داشت هر که صحبت وی سیده از خلق رسیده و بمخالق رسیده
نماز و پس اورنگ حضور دیگر می آورد و می مولفات محرم بطور آنکه غالباً در فقه سنت و اصول حدیث مست در بلاد
خراسان و افغانستان و ازبکستان و آن فواح و دیار ترویج این بخشید آن بود از آفات اوقات و از این منتهی جرات
بود از جوارح اخلاص و محبت و امانت حدیث از اصول و فروع هاشات بر طریق سماع مناج و داشت تقلید

من الی را اندک در حصص حسین دین مبین و شرح متین می انگاشت چرخ اگر هزار چرخ زنده شکل که چنین ذات
جانب کجایی در چند می ظهور آرد هم حدیث بود و هم محدث روایای صادقه حدیث دیده و بمشراحت می نویسد و در
در حق آنکه در کتاب مشاهده کرده و خود در تفسیر آن پرداخته میفرماید تا آنجا که میگوید

سوار سله بی فایده و بی انگیزه دارد که نور آن چشم ظاهر را خیره بسیار زده تا آنکه فرساید آن حمار رسیده بکافور
بر عرش عظیم شتافته و ترقی عجیب گرفته فرسود این که است از اشاعت علم سنت است که درین باب بسیار باخبر بود
و اصول و فروع ملت اسلام را بدین حدیث خیر الام با نظر ازین ازین و هم برسانیده است و درین فروع که
شیخ انبیه و ارباب دارم و چشم در راه اگرش برآورد از محفوف و غایت در میان روشنان قرار گرفته که
از صلاح یک از اجزای نبوت و بمشراحت آنرا است بری و اولی آن درین بود که شب و شب بیدار می بود
۹۹۰ و اصل رحمت حق شد و دل فراق بر دل اهل اتباع و مستفیدان سنت سینه آناشت شیخ اهل قرآن
تا پنج وفات است که مولوی محمد سیک کشمیری در حلیه نظم بر آورده اند و قاضی ملا محمد یثاوری سر نشانی آورده اند
عربی میسر رسیده رحمه الله تعالی و ایا

خواججه عماد الدین بگرامی از مریدان خواجہ قطب الدین بخندار کاکی است و از قدما و اولیای بگرام است و صاحب
ولایت این مقام صاحب مرآة البیتین عزیز است که وی از یکسوی راه مریدان غلبه گرفته و خود را پنهان می داشت
از متقدمین است چون باین بگرام و قنوج در میان انگار است باین بگرام و قنوج در میان بگرام و قنوج در میان
و سبق مخواند و شام می آید سلطان شمس الدین التیش بادی در مقام اعتقاد و اختیار بود و در سال از عالم جدا شد
بعالم روحانی پیوست مرزا قاضی الافغان زیارتگاه و کبار است میر عبد الجلیل بگرامی در شرفی احوال خیال

درین فقره ابله خود می طراز دست

و در مدینه رسول اقامت گزید و تزویج کرد و اولاد بهم رسانید انحال نسل او هم در مدینه منوره است و هم در
بلگرام زمانه او شده است

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیه ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دینی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد
و بارای حج و عمره و زیارت نبویه ذخیره سعادت اندوخت و چراغ هدایت در چارسوی اتباع شریعت مقبره پیروخت
مرید و خلیفه شیخ سید الدین بن ابراهیم شطاری است که در سند و میان چندی در قنوج اقامت و در زیاده آخر بلگرام
عمود نمود و انزوای کلی اختیار کرد و ابواب اختلاط خلق سد و ساخت و عمری در ان ایستاد و دعا کرد الهی از
زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود کیس کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از چشمگاه امکان توفیق
پس انس بخشید این وصیت بعضی از فرزندان بخط خود نوشته یا بنی حلیک بتحصیر القلوب و تنقیذ الکروب
فان الله سبحانه عند المنکرة قلوبهم و صلیک به حفظ النسبة مع المحافظة علی الکتاب و السنة و اعبید
ربک کانت زاه و لا تقصد فی الاولی و الاخره الا ایاه حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
و بی در علم اسرار و کسیر بی نظیر بود و جانور را نمی آرد و این مذهب ابدال است در حدیث آمده من اتبع الصيد
غفل در ترجمه مشکوٰه گفته این تنبیه است کسی را که عادت کرده بدان و منهک است در ان بی نیت تحصیل قوت
حلال و الا بعضی صحابه صید کرده اند و بی شبه و شک حلال است و لکن شاعر سه گفته

بشرع گر چه حلال است از مروت نیست هلاک صید که او نیز چون تو جانور است

و گفته اند که آنحضرت صلوات الله علیه نفیس خود صید کرده و کسی را منع هم از ان ننموده انتی گویم در حدیث دیگر آمده
انفق هذه الحماز فان لها ضراوة کضر اوة الخمر مراد آنست که شایده فوج حیوانات مساوت قلب می آرد
در محبت را از دل می برد و در رستان نوشته شخصی را که از جانور آردن اجتناب داشت پرسیدند که بهیچیت
گفت خدا طلبا از ان دل خوانند و دل را کعبه حقیقی گویند پس انچه بر محرم کعبه آب و گل حرام است بر محرم کعبه دل
بطریق اولی روا نیست سه

شنیده ام که بقصاب گو سفند سه گفت در ان زمان که سرش با تیغ تیز برید

سنزای هر شس و خاری که خورده ام این است کسی که پهلوی چرم خورده چه خواهد دید

مالگیر پادشاه و نصیحت فرزند نوشته شکار کار یکباران است آدمی اگر با نور عقبی نتوانست پندخت ساختگی
کار پای دنیا چه بدست که دنیا نیز مره الاخره انتی غرض که بید اضرت قوت حلال مباح است و بی ضرورت

هر که همیشه در پی سید رود و شکار کند از جنت اهورا مطرب غافل نیگردد از طاعات و لزوم جماعات و از محبت
الترام باریه و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بند و عاجز عفا الله عنه را یاد نیست
که جز قربانی جانوری را شکار یا فنج کرده باشد و الله اعلم

میا زار میری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

لا یحیطونکون سلیمان و جنود و هوکایشعرون اشعار میکنند آنکه عظم عمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه
در غفلت بود آید تا بگویند حیوانات بزرگ چپه چید و الله اعلم

سید بده بگرامی از اکابر دین و هداة راه یقین است در گذار از ابرار نام او ضحاک گرفته و نوشته که شیخ عبدالحق
صوفی سهروردی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین ست عاشق منش بتلاش شربت سوخته دل
این پرست فراخ مشرب هم در جوی بلند همت ستوده و غوی گوشه نشین گزشتگی پرور نیاز گذار از آرزو و شوق قناعت
چو بستان کشت شد یو بود و مرا تبه شب است چه آوردمی و از مردم ذین للناس حب الشهوات مستثنی بود
زیرا که هیچگاه نظر او بر رنگ آمیزی بساط روزگار از جان رفیق و دل برسیای هنگامه دهر فریب نخورد و سبب
بزبون ترین خور و پوشش و دایه گر سنگی و دلاسی برهنگی بکشاده پیشانی فرمودی در سال ۱۱۹۱ هجری آنشیمی سکر
بخاک سپرده باصلی موطن باز گشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده ست سید عالی نسب و الاحصا بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهر است
پس شریعت بریده اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی و ادراج سلوک طی کرده پایه رفیع ولایت برآمد بقرینتانی
نیموی بعد ایشان در آتش سوزان تادیری گزشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم است
در رشته روبرو البقا آورد و در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت در گذشت آنکه کریمه فلیت
فیهم الف سنة الاخصین علما مبین این سال است اما برای سید نوح لطفی دیگر دارد که در باره نوح
علیه السلام نازل گشته

میر عبد الواحد از نسل سید ماهر و ابن سید بده ست قطب فلک ولایت و مرکز دایره هدایت بود صاحب
آیات ظاهر و کرامات باهره ست مریشی صفی الدین سائی پوری ست و خلافت از محمد و شیخ حسین سکندر
دار و چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبد القادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در قنوج توطن
میداشت شرحی بر زبانه الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل دارد و طبع نظم بلند و میر

هلاک الدوله بن سیرجی سیفی قزوینی در نقائص المآثر آورده که میرزا اکابر سادات قنوج است و خالی از نشأ فقر
 و درویشی نیست و سلیقه شعر خوب دارد و شیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید
 ابراهیم قنوجی خداوند مجاهده و مشاهده صاحب صحت جمال و طهارت مقال است انتی و قنوجی گفتن او با نعت است
 که می در قنوج که خدا شده چندی در آن شهر اقامت داشت شاه کلیم اندیشی در باره او در خواب دید که آنحضرت
 صلعم با او لب تبسم شیرین کرده حره میزنند و التفات تمام دارند و می در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف
 شیخ نظام نام داشت و دختر مغلی را تعلیم میکرد دختر رعایت جمال بود جوانی را نظر بر جمال او افتاد و شفته شد حال
 نامرادی و در دمندهی خود و شیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیامن او را تعلیم میکنم تو اینجا بنشین
 و می نگر برین ماجرا می گذشت روزی آن جوان در دمندهی شیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قدی آب
 بمن و شیخ نظام دختر را گفت قح آب خوردن بیار و دختر قح پر آب آورد گفت دست این جوان بده دختر تو را
 پیش جوان برد جوان قح از دست او گرفت و جان بجان آفرین سپرد و انتی از نوادر قصص نعت او شیخ کا فیه
 ابن حاجب است بطور حقائق تا بحث غیر منصرف نبندی از آن در آثار الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا
 با وی ملاقات کرد و پانصد گکه زمین بطریق سیورغال داد شبی دزدی بخانه میر در آمد نابینا گشت فریاد بر آورد
 میر او را توبه داد و دعا کرد و او تعالی حاسه بصر او را باز گردانید یکی از کفار جنیان بر دست وی بدولت اسلام
 شرف اندوز شد همیشه حاضر می بود و خدمت بجامی آورد و عمر گرامی از صد سال ستیا و ز بوده و حال ایشان در شب
 جمعه سوم ماه رمضان سنه اتقان افتاد

شیخ صفی الدین بن عبدالصمد سائی پوری از کمل اولیا و اکابر خلفاء شیخ سعد الدین خیر آبادی در کشف
 حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریق پیروی و مجرمدی زیست وی گفته راه درویشی راه
 مرگ است و خلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله طلب رزق
 دانند و بر جوع و قبول خلق فریفته بمانند در سنه در گذشت شیخ پاک تاریخ وفات است وی بر فقر که بعد از غنا
 حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر بر غنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب از
 نبودی این غریب را ازین مردار که رها نمیدی و بپای صبر و قناعت که رسانیدی و گاه گفتی ای باران شکر نعمت
 بار تعالی بر من در نیالت افزون تر است که نام من از دفتر تو نگران کشیده در جریده فقر او ساکنین ثبت کرد
 الدنيا ملعونه وملعون ما فيها الا ذکرا لله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهد و از شدت

فاقد و مینوائی نگر ز دوزخ رس

صییت دنیا خاکدان کهنه ویرانه / غصه جایی محنت آبادی ملاست خانه

هر لبتی ناسرائی ترک دنیا کی گشت / سرفرازی بر سر دریا دل مروانه

اورا چون عمر آخر رسید گفت از روی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده گوری وحیت سر

که هر دو اند پرده ای مندی ست بخواند آیه این ست رب قل انیتقن من الملائک و حلتنی من تاویل الاحادیث

فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخره فوفی مسلمان و الحقنی بالصالحین تا در کلمه

توفیق انج جان به هم میرزا و بگرامی قدس سره فرموده این ازان قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوری

بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پوری بسیار می شنوند و خوش میکنند فرمود آری

روز بیتیاق ندای الست بر بگم ازین پرده شنیده بودم انتی گویم این گفت و شنیدند انم از کجاست و چرت

والله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفه شیخ صفی مذکور است سیاهی هنرمند بود ناگاه جذب غایت الهی در رسید اورا

از آرایش دنیا بر گردانید در همان حالت کند جاذبه جانب خرمین شریفین کشید و عود کرده دست بعیت شیخ

صفی داد چون وفات او قریب رسید در فضائی مسجد گوری حفر کرد و بارستان حرت و دل در میان آورد

مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت با تمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بهمان آفرین سپرد

و کان ذلک فی سنة

شیخ عبدالقادر بر ایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و امثال کسب کمالات نزد شیخ مبارک

و دیگر فضلا و عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی ست و اعتقاد خاص بنجد است شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم

و سلیقه انشای فارسی و عربی داشت و در شیوه قناعت و ریاضتی و درستی محتار می زیست اکثر مشایخ و علماء

عصر خود را در ریاضت و صحبت داشت و بمصب پیش امامی اکبر بادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و

ابوالفضل صاحب ماند اما در تاریخ خود چنانکه بحال اینها نپرداخت در ترجمه شیخ فیضی زیست و بسیار میکند

و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالا تراز همه حقوق ست الحجب بعد البغض

چندین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و نساد مزاج آن نسبت بهر و در هر خصوص

در مرض موت مرتفع شد و صحبت بمفاق انجا رسید از یکدیگر خلاص یا قسیم و ما همه متوجه درگاه ای اجم که همه اورا

انجا بفصل رسد الاضلاع يومئذ بعضهم بعد الا المتقون انتهى واز جمله راست مزاجی های او این است
که وقایع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت و از اظهار کلمه صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه
نماند شنید و بر مضمون آیه صدق پیرایه الیس الله بکاف عبدی عمل نمود جزاء الله خیر و هذا وصف من لا
يخاف في الله لومة لائم وهو لا يتق الا من عالم تقى او حارف تقى او صادق وفي ياقب الله سبحانه
في يومه و غدا قبل ان يخرج الامر من يدك كتاب منتخب التواريخ او متد اول است

سید صبیحه الدین سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمد آباد است محرم بطور این مقام برادریده
وی از کمال خلفا و تلامذه شیخ و جیه الدین گجراتی است چندی در وطن با فادّه تحصیلین و امر معروف و نهی منکر
اشتغال داشت تاگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرمها الله تعالی را منگیز شد و باین دولت کبری ستم
یافت و برگشت و باز با صوفیان و درویشان روبرو شده در کوه احد سکونت و زید شیخ احمد ثنائی از تلامذه
اوست شیخ محمد عقیده کی در کتاب لسان الزمان روح او بسیار کرده و نوشته له مصنفات منها کتاب الوصیه و
رساله اراءه الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و مالایسع المرید ترک کل یوم من سنن القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدينة
المنه و قبره بهایزار و تبرک به

شاه کلیم الدشتی دهلوی از مشاییر شایخ متاخرین است در علوم عقلی و نقلی پای بلند و در حقائق و معارف
رتبه ارجحه داشت سلاطین کسب معارفی اشتغال داشتند حق تعالی او را بهاری قلوب اختصاص بخشید عالم عالم
دلها را بر دستش بهمت هموار گردانید و تها در حرمین شریفین بسیر برد و بخدمت شیخ یحیی مدنی دست بهجت داد و بدین
هند برگشت و در شاهجهان آباد بدین کتب حقائق و تربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام الله در
سلاک تحریر کشید در سلسله بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده و خلف الصدق رابع میر عبدالمواحد است در شیشه متولد شد در آثار اکرام گفته
و می ذات مقدسی است که اگر تقلین با و ناز کنند می زبید و اگر زمین و زمان بر خود بالند میاید صاحب مرآة البتة
که معاصر اوست می طراز که امروز قوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبه قطبیت و ابد الیت و آنچه
توان گفتن در ذات او موجود است دولت مادر زاد دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله
عنه کرامات ظاهر شده اند و از آن روز که شعور بهمرساند نماز را بقضا بخواند و اگر وجود ایشان قبل ازین میشد
در ختمه بن و سلف صاحبین میسرند امر و زکسی که ایامه سلف را خواهد به بیند میر سید طیب را مشاهده کنند من که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی و فہمی میباشد امروز آن زبان گزینای
ایشان کند و دلی که حقیقت ایشان در یابد و فہمی که واقف حال ایشان باشد کجا ہمین قدر این داعی میداند
که آنچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از ہر صد سال مردی پیدا شود کہ سنت ما را تازہ گرداند امروز وجود میرستاقی
باجملہ طالبان مولی را از مباری سلوک بمنتهای وصول رساند و اتبلع شائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظر
داشت و مدۃ العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی از دریا سی کمال ایشان بود
ہموارہ با فادہ تحصیلین پرداختی و بسام مردم را بمیان تربیت بر صدر استادی نشانید کرم اللہ پیر شاہ
لدہا میفرمود اگر کسی خواہد ملک ابر روی زمین بہ بیند میرا مشاہدہ کند یکی بدین او مشتاق شدہ آمد و مشکلی
از مسائل تو حید پر سید فرمود من ازین مسئلہ خبر ندارم و از حضور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پران کرد
چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد سائل را فرمود سخن خانہ بیازار متوان گفت حالا آنچه میخواہی استفسار
کن در میان شیخ عبدالحق دہلوی و حضرت میر مجتبی و مودتی عظیم بود در ملتئمہ در انجمن قدس جلوه افروز گردید
و از کمال تبعیت او اینکه در شہر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت کہ بی اختیار ی بود نیز او را حاصل گشت
عمرش ہفتاد و ہفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات است

شاہ طیب بن سید نعمت اللہ بگرامی پسر و پدر ہر دو عالم کامل و عارف کامل بودند میرزا زاد در بارہ
پدری نویسنده کہ راقم الحروف اکثر بحضرت صحبت بابرکت سعادت اندوخت پیر مراض نورانی صاحب اخلاق
رضیہ و سجایای مرضیہ بود و اواع برکات از سیای مبارک می یافت در شگلا بر حمت حق پیوست شاہ طیب
شاگرد پدرت و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد و خط عربی و فارسی او اگر چه طبعی است اما بسیار
شیرین و پختہ و پر رونق واقع شدہ کہ مشاہدہ آن نور بصیری افزاید و سرعت کتابت او نسخہ نصیرت عقول است
شرح ملا جامی را در یک ہفتہ من اولہ الی آخرہ نوشت و بحدۃ الجافل را کہ کتابی است ضخیم در سیر نبوی درست
و سہ روز کتابت کرد در شگلا جانب نہ ہنگدہ اخروی شتافت میرزا زاد در تاریخ و فالتش کریمہ و ہمد
مکرمون فی جنات النعیم یافت

سید محمود اصغر بن حسین عنصر لطیف شریکے بود در صورت انسان متورع متعبد صاحب فضائل صوری
و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذراند و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاہی
میل وطن نکرد چہ مسافت میان بگرام و قنوج پنج کرہ است و در اندک فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

نسیج ظاهر و باطن کمال رساند و مرید میر عبد الواحد شد میر صبیح مختار نه خود را در سلک تزیین او کشید وی تا دم
 آخر با نژاد اگرانید و قدم از حجره طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دلی کرد و زیارت خاک آسودگان
 حضرت انجاف از گشت و صحبت شیخ عبدالحق دهلوی و دیگر اکابر علیم الرحمة دریافت و بطن مع دهنود و اوقات یاد مولی^{تعالی}
 معهود داشت در سینه با عالم روحانی پیوست نسب میر آزاد چهار واسطه بوی میرسد
 میر سید حسین دلی وال بگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبد العزیز بن
 شیخ حسن کمال الحق دهلوی است شیخ بار بار بر سر منبر در مجمع عام فرمود سیدی هرامانی که نار از جد شمار سید
 سلامت نیاز شما کردیم علماء وقت او را بجهت زمانه می پنداشتند وی گفته چگونه باشد حال کسی که دینش هوس
 نفس او بود و همتش گردآوری دنیا باشد نه نیک کردار است که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد
 او پیوسته در کله حق گفتن ملاحظه کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بر روی مردم
 کله حق بر زبان میراندستی که خادمان و فرزندان منع میکردند کارگر نمیشد و عادت داشت هر صودی که در شهر
 و قبیله فوت میشد روز سوم بخانه او میرفت و وزن متوفی میگفت جزع فرح کم کنید رخصت نبوی است شوهر
 و گیز بگوئید تا بمان و نفقه خبردار باشد عمر بسیار یافت تا زنده بود و حالش همین بود و نیز در مجلس خاص و عام میفرمود
 که اولاد فاطمه همه بیشتر بخت اند هر چند مردم منع میکردند که سادات بسیار اند از عبادت باز خواهند ماند همچنین
 گفتن مصلحت نیست جواب میدادند اگر مصلحت نمیشد نمی نوشتند نوشته آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه
 از زبانش جاری میشد اینچنین است در مرآة المبتدین در آثار الکرام گفته قول او موافق مذہب شیخ محی الدین
 بن عربی است که در باب هست و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقة احادیث
 و قول علماء درین باب نقل کرده و مذہب قاضی شهاب الدین جوینوری ملک العلماء نیز همین است که در کتاب
 مناقب السادات قلمی ساخته و فقیر هم این بخت را در رساله سند السادات بتفصیل نوشته ام انشی محرر سطور
 گوید هر چند شرف و متقلیل باین جانب رفته و غریق وار بهر شیش آونجه لکن حق بخت و صدق صرف عدم دلالت
 ادله صحیحه برین دعوی است بلکه بر این واضح کتاب و حج نیر سنت مطهره منادی است با علی صوت بر خلاف
 آن و صدور همچو دعاوی از علماء و مشایخ مبنی بر غلبه محبت اهل بیت نبوت است که حبیب الشیعی و اصیم و اگر چنین
 باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعض شیعی و بعض خارجی و بعض از غلاة و بعض دیگر بر طریقه دیگر و معذرا
 همگان بخت بی ضمت روزگار خانه دین و دنیا بر هم خورد و اعدا علم

شیخ عبد العزیز بن شیخ حسن بن طاهر دلموی پدرش را در صغر سن مرید ساخت و در نهم سال گذشت
از عالم رطبت کرد و روی فصوص الحکم از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود
از دنیا فرقم تا او را مثل خود کردم خلیفه اکثر خانوادهاست بر جاده ارشاد شکن گشت و عمر با خلافت راسخی
مقتات و عوت کرد و وقت رطبت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوش الحان را فرمود که قرآن
بخواند چون بآیه نحن اقرب الیه من جبل الودید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هوا کاول و الاخر
والظاهر و الباطن و هو کل شیء علیه خواند طرفه ذوقی بهر سید چون آیه سبحان ربک رب العزّة عما یصفون
رسد لام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین خواند هر دو دست بر روی شکبوی فرود آورد و بر سینه فیض
بر دو جان بجان تسلیم نمود و تقاضای او بست و چهار سال است او را بحر مواج می نامیدند و فاش بر علم غالب بود اکثر
ایرانیان را ندی چنانچه پیغمبران را واجب است اظهار معجزات است را فرض است اخفای کرامات چند بار آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم خواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بجدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و بر کس اعتراض نکردی
مگر بواسطه غیرت دین وی گفته هر چیزی را خدای تعالی باید تا حفظ آن کند حافظ دین ادب است و هم گفته بنده را تا رسید
بحق یک گام نران گفت و آن از خود برتر باشد و جمله خود را در سنت نبوی مچو کرده بود اعتقاد و اخلاص با خاندان
نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفاء او همه صاحب نظر و کرامت شدند میرام خان خاننما ن و شیخ عبدالقادر بایق
صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند و عبدالقادر میفرماید هر روز با ستفاده و مستفاده بعضی کتب تصوف نزد شیخ
می رنتم اوقاتی دست بهم میداد و کچ زبان و ذوق آنرا بیان نمایم و بطوری ازان کلمات ایشان ازت گرفته ام که بستی
ازان گذشت و هنوز ملاوت آن از دل نیرو و در شسته و فاش کرد و بعضی نسخه تاریخ او است

شیخ ادب من معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سارا رفقه می است که از کلیل اولیا عصر بود نسب حاجی منتهی میشود
بخواجه عثمان هروی شیخ ادب من از اعظم خلفاء شیخ مبارک سندلموی است مقتدای عصر و متقی شهر بود و در هر وقت
و حفظ شرائع و حل و قائل طهارت ظاهری و باطنی نظیر داشت ملا محمد خرازی که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود
وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته در ویش را کار خلافت شرع آنست که پس از کردن
پشیمان شود یعنی چرا کاری کند که بعد از ان پشیمان حاصل کند بعضی از پرسید که فاضلترین طاعات کدام است گفت ملاحظه ادب
در جمیع اوقات روح

شیخ ابوالمعانی بنون پیر شیخ ابوالعالی بلام بن شیخ ادب من مذکور است کلام بعد از برداشتن و از حسن الحافش

دل مستمع میگذاخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایم رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک بخوان
 کریمه شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن شروع کرد و نوعی باواز و لغویب خواند که پادشاه را رفتی دست
 داد و استعدا را عاده نمود نوبت ثانی در قرات دیگر خواند پادشاه خلی مخطوط گشت و قریة در مد معاش حمت
 فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بر جای خود نشاند وی سلسله خود را بر وجه حسن نگاه داشت فرزند
 شیخ عبد الجلیل قدس سره را میرزا داد او را که نمود در جمیع ابد تقاسله

مخدوم رکن الدین بگرامی دانای حقائق کونی و آلی است و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی
 با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان در طلب ابومیائی وصل مداوا میکرد برادرزاده و مرید و خلیفه
 شیخ الهدیه خیر آبادی است که مناقب او را مورخان روزگار اجمالا و تفصیلا گزارش نمود و اندوخته
 معاصر صاحب سنابل است

شیخ عبدالدین سید عمر جلی نسب او بدو زده واسطه شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره منتفی میشود خرقه از پدر
 پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را در یافت و بر یافت شیخ سلیم شتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت
 حرمین محترمین از دست و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بخته من توابع دلی طرح اقامت انداخت هر وقت
 با وضو مستغرق و مراقب نمی بود عمر گرامی از صد تجاوز بود در شصت و ننه نگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاوی نیره مخدوم رکن الدین است از عقلا مجانبین بود صاحب جذبه قوس و
 نفس گیر است هر چه بر زبانش میگذاشت حکم قضاء مبرم داشت همواره در دلق درویشانه مستانه میگشت خرق
 عادات بسیار از وسوسه و بعد بناله بگذشت

سید قاسم سراسر از سادات بخاری الاصل بگرام است مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر و شهنشاه عارفان
 بود و بار ارت طریق و ادارت رحیق اشتغال داشت مخوران بسیار بقبح گردانی او دماغ رسانیدند و امن از غبار
 خودی انشاند سید تاج الدین فرمود قاسم سراسر مرآة این ملک است گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که درباره
 شیخ صراج الدین عثمان اودی فرمود عثمان آئینه هندوستان است تواند بود که معنی این قول آن باشد که کشف از
 عالم ملک و ملکوت در پسند از وجود مصفاای جلالی وی حاصل میشود و مثل جام جم و آئینه سکندر که بعضی اسرار این عالم
 از آنها منکشف می شد با آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آئینه ایست که جمال
 باکمال خود در آن آئینه مشاهده میکنند و خود را در آن مظهر تجلی خاص سلوه میدهند قاله السید از اوج محرر بطور گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار و صحت وجود نوعی از بی ادبی است همچنان قول بوجدت شود و تقریر ملتوی است احسن بیان آنکه

الا الله يستوراه بين شاهراة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم

حسن غیور او پسند و شریک را آینه را بدست بگیرد نگار ما *

میرشاه لدنا قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید و علامه مرحوم میر عبد الجلیل گفته و صاحب سخن بود گو یا بر تو سید قاسم انوار بر ساعت الحوائش تافته قاسم اسرار گردید آرا مگاهش شمس آباد من توابع قنوج است

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صفری است تحصیل علمی بنجد است والد خود نمود و مرید شیخ ابو الفتح بن شیخ احمد خیر آبادی است از وی خبر قد خلافت پورشید از حقائق و معارف خفای و غیر برگرفت و دل بمبداء اصل برست و بیشتر

اوقات بمطالعه کتب سلوک و اقوال و احوال صوفیه اشتغال داشت نسخه مرآة المتقین در احوال شایخ هند کتابی متوسطه مفید نوشت و در بعضی کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد و از راه مضمّن نفس خود کتاب ابنام مذکور موسوم ساخت میر آزاد گفته شکر الله سبحانه

سید کریم الله از احفاد سید محمود اکبر بگرامی است بزرگ عهد و عهد عصر و تخلق با خلاق الهی بود حکومت سهارنپور کرده در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت معمور میداشت در گذشتن دل از جهان فانی برگرفت بطریق و نصیبت او قبر او را با زمین هموار کردند از آثار خیر او است مسجد در وسط محله میدانپوره

میر سید محمد تهرانی کاپوی اصل ایشان از سادات ترمذ است آبا کرام او در جالندراز توابع لاهور سکونت داشته اند پیش میر ابو سعید در کاپی طرح افاست ریخت وی در غفوان تحصیل بنجد است شیخ یونس که عالم عامل و محدث کامل بود تذکره دو تا مطول افتخارانی گذرانید و اجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غریباً میکوشید تشریح استاد در مزاج و باج ایشان تاثیر تمام کرد و نور متابعت بوی سرتاپای ایشان فرو گرفت و تمهید کتب

تحصیل قدری پیش مولانا عمر جاموی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کوثری گذرانید و در فضیلت صوری رتبه بلند حاصل نمود و هم شیخ جمال در طریقه علییه پیوسته بود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی با کبیر ابوسید

التماس طریقه علییه نقش بندید از میر ابو العلاء حراری نمودند حضرت امیر با کمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان دوام دلی بریان و دیده گریان داشته اند و بیست و شش سال از او اخر عمر علی الا اتصال صائم بوده اگر غرضه جسمانی

لاحق میشد و اوقات شب اشتغال میکردند و میفرمودند که صحت و بیماری در دست مشیت باری است اگر او بجانیه صحت خواسته است در اوقات شب هم نافع خواهد شد پس چرا الله صوم را بر باد دهم میر آزاد ج گفته که وی

در آخر عمر عیسوی الشهد بود و در مقام قطبیت کبری تمکن گردیده یعنی چنانچه احیاء اموات از عیسی علیه السلام واقع
میشد احیاء قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سوره فاتحه و روانج عبارت عربی و رساله تحقیق روح
و اسرار التوحید و ارشاد السالکین و رساله فنا و رساله عقاید صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله وارثت است در شش
وفات شد رحمه الله تعالی

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی هم وارث ولایت محمدیه و حامل ریاست احمدیه است از عنفوان نشو و نما فروغ
رشد و نور ولایت از جمیع یارین متیافت سبب در فیاض تعالی شانه جلال صوری و کمال معنوی هر دو با هم از انیشت
ابتدا حال دامن می یافتند دانش صوری بر زدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد فضل اله آبادی گذرانیدند و
در عمر بیست و چهار سالگی بر سر نهشتند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند و سبانه حلقی و افرازا اعتبار و هشتاد و نه
فرمود با وسعت این دقیقه از دقائق فقر و انکسار فرو ننگ داشتند پدر را در باره پسر کمال غایت بود میفرمود و محمد و احمد
یکی است آنجناب میل بسبب تمام داشتند و مجلس جمعی آراستند شیخ محمد فضل از اله آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن
من مجال شد موافقت یاران نتوانم و خلافت یاران هم نتوانم کرد ایشان بتاکیه طلب داشتند و بعد از قدمشان هر دو
موقوف کردند استرح فی سکنه از فرزندان ایشان شاه فضل ایضا جمیع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار
قدیمی را سبب داشتند بعد ایشان سلطان ابوسعید فرزندان ایشان جانشین پدر شدند صاحب دوام حضور و ذوق مسرور
بودند و عرفان تخلص میکردند از نسل طبع و الاست

دیر و ز که دل رفت ز کاشانه ما
لیلی گویان برون شد از خانه ما
امروز شنیدم انا لیلی میگفت
گلایه انگ در گشتنوز دیوانه ما

وفات ایشان در ششاله بوده و یرون الفردوس تاریخ وفات بعد سید احمد سعید فرزندان ایشان زیبا فرای
سجاده آباد و کرام و خضر راه گشتگان بادی غرام آمد میرزا آدمی نویسنده که چون فقیر باراده حجاز فیض طراز از بلگرام
برآمد و بر موضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت بابرکت ایشان را دریافت
شیخ محمد الحفیظ فرشتوری بگرامی در عنفوان شباب از وطن بالوفت بدر دخت اطلبی برآمده در کالپی میر سید محمد
وفات فراوان از میر سید احمد فر گرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این است چون فقیر حقیر
احمد بن محمد شجعت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بمحج و جوه آراسته است و بشریعت غرا پیراسته
بعد از اتمام مومی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد بآن مشجعت پناه رجوع

آرد بی تا بل و بی درنگ اجراء نفع نماید چنانچه بر معنی عارف شیراز اشارت نموده است
 اگر شراب خوری جز عافشان بر خاک ازان گناه که نفی رسد بغیر چه پاک
 خداوند سبحان مشاگر الهی را مقبول خویش و مقبول خلق گرداند

سید درگاه بی بگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بنده مستفاضی علیم الله کچندوی فاتحه فراغ خواند و از
 مراتب قل بنازل حال افتاد و تادم و پین بشغل در سن و یاد الهی بسر آورد و بعد شله از تنگنای امکان
 دست آباد لاسکان شتافت و محاسن تعالی

میر سید مبارک محدث بگرامی امام حج الاصول و الفروع بود و کوسل حیا رست و از اله بدعت می نواخت
 و در علوم ظاهری و باطنی یگانه و در تقوی و طهارت ممتاز زمانه میزیست در عنوان شباب کمر سعی تحصیل علم بست
 و از بدایت تا نهایت علوم بر پنج وقت و اتفاق تحصیل نمود و بدین تشریف برد و مطول خدمت خواجہ فردوزند خواجہ
 محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید و از اول و آخر بخانه شیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق دهلوی سکونت فرزید
 و علم حدیث از این جناب یاد کرد و درین فن شرف مهارتی عالی بهرسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت
 و بقلب محدث بلند آوازه گشت میر آزاد او را در آثار الکرام بقطب الحدیث یاد میکنند مرید سلسله علمیة قادریه بود و بصیت
 جناب میر سید عبدالفتاح عسکری احمدآبادی کرد و بوطن عود کرده برسد توکل و قناعت متکی گردید و بقیة عمر گرامی
 بتدریس علوم سیاحت شریف و ریاضت و یاد باری عز شانه صرف نمود و در امر معروف و نهی عن المنکر پرمی بود و بکبر
 مجال نداشت که در حضور اقدس سرمدی از جاده شرع متین انحراف نماید و با آنکه بسیار لطیف طبع نکته سنج لطیف گو بود
 بهایتی داشت که زمره مردم در حضور وی آب میشد و بهایش بوضع صفا و نزاکت میکرد و نشنگاه خاص و پیش مسجد
 چنان بصفی و پاکیزه میداشت که نمونه سمیه صاف دلان و دیده پاک میان توان گفت میر آزاد روح گویا این بیت را از
 زبان سیر گفته باشد

حباب خوش منم میزیم بوضع صفا ز آب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تمیہ وضو برخاسته بود ناگاه بر زمین افتاد
 بر سر تمام شتافته نزدیک رفتم بعد ساعتی در افاقه آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغه بسیار فرمود سه روز است که
 مطلقاً از جنس غذا میسر نیامد و درین سه روز با هیچکس لب اظهار نکشود و و ام نکردم بسیار رقت دست داد فی القور
 از آنجا بکمان خود شتافتم و طعامی شیرین که مرغوب ایشان بود همیا ساخته حاضر کردم اول خود بشاشت بسیار نظر نمود

و دعاها کرد و بعد از آن فرمود سخن گویم بشرطیکه شما گران خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا این طعام را
 اشرف گویند هر چند نزد فقهاء اکمل آن جائز است و در شرع بعد از سه روز میته حلال اما در طریقه فقرا اکمل طعام اشرف
 جائز نیست من چون این خیرت شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته اند از آنجا برآمدم و بیرون در زمانی توقف
 کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را برداشته بود حضرت را توقع بود که باز خواهیم آورد
 فرمودنی گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام شرافت نماز حضرت میرا زین تاویل خطی و افکر کرد فرمود
 شما عجب فراستی بکار بردید و طعام را بر غنبت تمام تناول فرمود میرا محله خشیه خود برآمده در میدانی اقامت گزید
 و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان
 و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حاکم آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
 مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند و حاکم عذر آورد و میسر بپرسید گفت چون بنماز
 می آیم از کار باز میانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نفق من راه می یابد
 گفت یک پسیه فرمود یک پسیه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد و روزی این حاکم در مسجد آمد و طهارت نکرده
 بنماز ایستاد و میر و خشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که بیک پسیه دو کار نمیتوان کرد میر بی اختیار
 خنده زد و پسیه دیگر برانی وضو اضافه فرمود رفته رفته حاکم را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
 در گذشت و ناست میر رحمه الله اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجاده او شد و منی غیر عالم
 عارفون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذاشت و تخم عمل صاحب در مزرع زندگی می افشاند و در سجده در پیش
 جاودانی آرمید همان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرم بطور تاب الله علیه گزارش میدارد که آنچه از احوال
 و اوصاف حضرت میر سجاد در اینجا ذکر یافت بعینا مع شئی زان حال و وصف پدر و الاظهر این بی هنرست و مناسبتی
 عجیب میان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و از الله بدعت و کمال طهارت
 ظاهر و باطن و جمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکیر و نصیحت خلق و معیشت صنفی و لطافت طبع و بد
 و قدرت انشاء و بلاغت احوال و تعمیر مسجد و مکان عده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد
 پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هدایت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و
 کمال گویا منو یکدیگر بوده اند و برادر وینی و طینی با هم هستند اینقدر تفاوت بالضرورت است که این جزو محقر با خاک
 برابر مناسبتی بهیچ حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

تقدیر و اساتذۀ ارجمند حدیث پیوندا انجام کار او در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و ما ذلک علی السبیل یزید
 خواجۀ عبید الله مشهور خواجۀ کلان گرامی فرزند خواجۀ باقی بالله قدس است و شش پیدایش چون می جوید از خردش خواجۀ عبید
 هر دو در قضا و قدر و کرامت پرور است و پویشیدند خواجۀ حضرت مجدد الملت ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خبر دار
 باید بود هر دو طفل اگر در ایام مضامنت بودند حضور مبارک طلبیده فرمودند توجیه باید کرد حضرت مجدد حسب الامر توجیه کردند ثبایه که
 اثر از ناشیۀ اطفال بود اگر گشت خواجۀ روح در ششۀ بعالم قدس فرامید خواجۀ کلان بعد از حصول بسبب تیز اکتساب فضائل صوری و
 معنوی کرد و بیایه کمال و تکمیل برآمد تذکره بشایع مقدار یک لک بیت تالیف کرد و در ششۀ بساط هستی بر حید
 و در مقبره پدر مدفون گردید محرم سطور در زمان طلب علم بدلی زیارت قبور پر نور ایشان کرد
 خواجۀ عبید الله معروف خواجۀ شریک در بطن مادر دیگرست در صورت و سیرت با پدر و الا کفر مشابعت تمام داشت
 قرآن را حفظ کرد و علوم عقلی و نقلی تا آخر با استعداد تمام کسب نمود در سبب قدرت میگفت و برخی عواشی بعضی
 کتب درسی تعلیق نمود و در سایه حضرت مجدد جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی
 و دارستگی عمر بسر آورد و در ششۀ بر حمت الهی پیوست

سید مرئی از اولاد میر عبد الواحد صاحب سنابل است بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن
 اشغال و لطف فضائل حافظ کلام مجید شاگرد سید جمیل بگرامی و شیخ یس قنوجی است و فاتحه فراغ در حلقه درس ملا
 ابوالوعلی خواند با اقتضای اسم شریف خود طلاب ظاهری و باطنی را تربیت فرمود توجیه موثر داشت در ششۀ
 ان فانی را وداع نمود و همدین سال میر سید احمد بگرامی رحلت کرد وی از امر اصحاب بود میر از ترجمه او نوشته
 که میر سید محمد فرزند او پرداخته و گفته در غیقام باگاہی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان
 چه نسبتی است شریف هر کس ادنی نسبتی باین طائفه علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاک برد و از انجمن
 عوام مخلوق تسرای خواص راه دادند مصداق این معادله سید احمد است که با دنی ملائمت یعنی رحلت کردن با سید مرتضی
 قدس سره در یکسان بهشتی سقران بارگاه انبی بلند پایه شد و پسرت طفل پر کامیاب گشت سبحان الله موافقت
 سال این کرشمه و انمود موافقت حال چه کرشمه داشته باشد تشبیه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد
 و غیض صاحبیت با بیت قطمیر بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادت مندانی که سر بفرار از درویشان بسته اند
 و کلاه گوشه تلخ شان شکسته

آنچه زرشو و بار پر قرآن قلب سیاه
 کیمیای است که در خدمت درویشان است

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن شد در حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر مستغفار را وقت یاد آتشی نمودند
تا آنکه کتبی که در بیاض کتب ذکر چند بسرا آید است

ورد زبان و مولف جان بست نام یار
کید مهر و دگر که گریه نمی شود

محمد رسول خدا بعد از وفاتی که از کانپور بجانب کدوره رفت و باز در کابل بخار خورده حضرت ایشان در آن هنگام
از علی پور چوهره تشریف شریفه در کدوره از آنجا رفته بودند بکرات از دست مبارک ایشان دست بمهر دادند و در آن چوهره
نورانی و پیکره روحانی در نظر میگردد و در ششده داعی اجل را لبیک ایا جاییست و بهمان چوهره آب آبی پیوسته اند

رحمه الله تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید میر است علی رح باشند نیز انتقال کردند
ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی چاشنی تمام داشتند و فرزند چهارم جناب میر در رح سید
بودند که بر روش دودمان کرامت و سیادت خود ماضی گذشته اند انتقال ایشان در بلده عظیم آباد اتفاق افتاد
از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد مادی بودند که از علم و فضل خاندان حصه وافی و کافی داشتند سید
ریاض مصطفی رح با اهل بیت خود که دختر سید ظهیر محمد قدس سره باشد در و بای هیضه در ششده بر ریاض قدس خرامیدند
این مصراع ماده تاریخ وصال ایشان ست عیال رحمت یزدان بر روح هر دو نازل باد و سید شاه علی صافزند
از جند ایشان درین نزدیکی بر عمده نیابت دفتر کل ریاست بهوپال مامور اند و صفات گزیده و خصال حمیده
و شمایل پسندیده معروف و مشهور عاقلان هم الله تعالی و سید محمد مادی در طلب علم بسوی دہلی برآمدند و زانوئی ادب
و تحصیل کمالات بکمال در استاذی شیخ مفتی محمد صدیق التیجانی ببار رسید و در دہلی تکرید و فائز از غنای خوانده در میان دیکر دست فراغ
از آلائش دنیا افشانند و این واقعه در ششده هجری روداد و غفر الله لنا و لهم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاکر
مولوی فیض الحسن سهار پوری و جز ایشان درین نزدیکی از لاهور آمده بر خدمت تدریس بدر ششده عربیه قصیده سیه
ده کردی بهوپال از طرف دولت بر تش منسوب اند دستگاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب است و نظم
و در مآخذ تصانیف ایشان یکی قصیده بدیع عربیه در آخر تحفه صدیقیه در لاهور طبع شده و این تحفه از استادان کور
ایشان است دیگر قصیده عربیه در آخر کتاب الجوائز و الصلوات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یونس
نیز تحصیل کتب متداوله نموده اند و هنوز بدان اشتغال دارند و اما اجداد تعالی فرزند خیم سید شاه خیرات علی
قدس سره سید تراب علی مرحوم بودند که بدامادی سید محمد و من بخش قنوج مفتی گشته انتقال ایشان تقریباً در ششده
بوده است دختر نیک اختر ایشان والده مولوی سید محمد مذکور باشد و باجماعه قریه چوهره مولف و مسکن ایراکرام است

بلند کاپی مرتد و تربت این بزرگان عظام مدرسه کاپی که قباب عالییه مسجد بلند و خاتقاه وسیع دارد مگنان
ازین شاخ در آنجا آورده اند و در جوار رحمت الهی بوده و همسایه تقالی اجمعین و بارک فی اخلاصهم الی یوم الدین
تاریخ مسجد مذکور در شش عمارت یافته از شیخ محمد افضل الی آبادی قدس سره ایچنین است که مکان جاری و پیش از این پیشینه
و تاریخ مرمت آن که در شش از دست سید شاه علی ریضا صورت پذیرفته خواهد بود بعد از نجات بهادر نواب کرده
چنین بر آورده اند که فلک دائم ز شوقش سجده پیشه +

سید سید احمد بلگرامی حجه البحرین فقر و فضل بود و در بدو سید فیروز است و شاگرد ملا فیضی ساکن امر و به که از
شاگردان شیخ لیس قنوجی بود و آخر بلا عبد الرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و تلمیذ بلا و اسطه ملا عبد الحکیم سیاه کلوئی
بود و بیست و نهمه فرایح علوم خواند و وطن آمده و پسند در این نشست و مدت ها درس گفت تا گاه ورق حالش گشت
یکبار از همه پرداخته بحرین شریفین شتافت و ذخیره آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد منزوی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و روز نشغل درس و افاده در شش شگفته پیشانی به عالم روحانی شتافت آیه کریمه شریف
من کاس کان مزاجها کافوا تاریخ وفات است م

سید لطف الله معروف بشاه له بلگرامی قدس سره ترجمه والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت و
از کسل او بیاید بلگرام و باعث فخر سلف و خلف آن مقام بود و لقب وی سید العارفین و سید اولیاست مرشد سابق
وی شاه اعظم بود و در عمر زیادت و دو سالگی دل از ملائق صوری بالکامیه برگرفت و اکثر بلاد هند را سیاحت کرد
و در بر بانپور خدمت شاه برهان راز الهی را دریافت و از صحبت ایشان متقی فراگرفت بعده در کاپی رسید و دست
ارادت میر سید احمد و اد حضرت سید را نسبت باغبان نظری و عنایتی خاص بود و در وقت بیعت فرمودند و هر دو
یکذاتیم و این بیت بر زبان مبارک آورده اند

اینجا ز فیض پیر معانی بزم و جرات مست
در پرده دارد دید که کثرت نماست را

شاه فیض الله فرموده شراب ناب این سید احمد شاه له با نوشید و دیگران در وحشیدند و در بلگرام مفتاد سال
در گوشه اند و اقامت افشرد و با فائده نواز سنوی شهر را چرخان کرد و عرقه انقیه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بکوشش کار طالب میافتند و گاهی بر یا خدمت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را در سوزان میبرد
و از دل پوشیدن و مرقع دو ختن و خود را در نظر خلق و نمودن منع میکردند و از تامل و کسب معاش که سنت
سیدان انبیاست علیهم السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن است که ظاهرش با معامله خلق متفق باشد و باطنش

در یاد مولی مستغرق و فوج را ذخیره نمیشناختند و هر چه از غیب می رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقر
و ارضاد و دیگر فتنه و اکثر اوقات خصوص آخر شب بصحرا می آمدند و میگفتند سیر صحرا و کشت است مگر آنکه سحر نسبتی
بمرتبه اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبه تنقید سخن در کمال خوبی و نگینی و تکلیف داعی فرمودند و هرگاه از حقائق و معانی
سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می تراوید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد و آنها کمالی
که بحضور مجلس مستفید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و ملاوتی که در مجلس شرف یافته ایم جای دیگر کمتر یافته ایم
و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انظار ایشان است که بعضی
محل ضرورت یعنی احسن آنست که حقیقت در پرده مجاز گفته شود تا از چشم ناقصان محفوظ ماند
خوشتر آن باشد که سیر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

ایضا اسلام عبارت از نفس وجود خویش و اثبات وجود حق است ایضا محمد نام تشبیه است و اندام تنزیه ایضا
شریعت نهای مردان است ایضا شریعت رنگ است و حقیقت بود چون گل سنج جامع جنتین آید بر سائر گلهای
تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هر کدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت
کناره گرد خطرهای بیکران دارد سیانه روز و جانب گاهان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جدا علای فقیر و جامع شریعت و طریقت بود گل سنج می گفتند گویا از همین دوست
و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در کمال واقع شد آیه مقرر بود فی جنات النعیم و کریمه
و لهم در قهر فیها بکرة و عشیا هر دو تاریخ وفات است میرزا در سلسله علمیة حقیقیه میرزا دوست و فیضها انداخت
میرزا عظمت الهدی شجره او است حاصل انحصار طائفه علییه صوفیه است و از مشرب وحدت و وجود چاشنی بلند داشته
اگرچایام زندگانی در ملازمت امر ابر آورده اند و همه وقت جمال بیرنگی در آینه رنگ دیده است و غنچه جمعیت از شاخه
تفرقه چیده و اصل طریقه پدرش همین است که ظاهر شایع عوام باشد و باطن مناسبت خواص انبیاء علیهم السلام که انحصار
اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانی که باده کمال تبعیت می نمایند همین رویه تقیه اختیار
مینمایند شناخت مردان الهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس سقاده دریا بدعوام از نقصان
حسن در قیاط افتند و ایشان را از مجلس خود شناسند نعم مدارا عقدا و عوام را امتیاز وضع شخصی را که وضع او از وضع
سائر الناس ممتاز یا بذول پذیرند و سرشته اعتقاد بدست آرند طعن مالهذ الرسول یا کمال الطعام و همیشه
الاسواق شاهد حال است و خطاب او یكون لك بیت من ذخرف و ورق و السهماء مصداق این مقال حضرت

متکلف شد سندی میوه و اراضی معاش را بخدمت آورد و نذر پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین حضرت ریاضات
شاکه فوق الطاقه کشید و حالت عجیبی بهرساند شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگرفت گاهی در رکوع و گاهی
در سجود شب اصبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی قومت قدمه مشاهده شدی اکثر بر یوانگی میزد و
بی طاقتی میکرد و گریان چاک میگشت زرو سیم در دست میگرفت میفرمود این مردار است دست آلودن این
جائز نیست از بس تشرع لوای احتساب بردوش داشت شبی نماز تراویح بجا اعت میخواند نام بر سر این آیه رسید
فلیضک اقلیلا ولیکوا کثیرا در عین نماز بیوش افتاد و تا چند روز از گریه نیا سود و در آخر عمر قرآن یاد کرد و
گرفت بست پنج جزو یاد کرده بود که درین اثنا هر دو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و بهمان عارضه قدم ازین
عالم بیرون گذاشت و در ساله بهر دیشتر اگر الیوم جنات تاریخ وفات است

سید محمد بن سید بدیع الدین بگرامی در صغر سن کلام اندر از بر کرد و کتب درسی مرتب گزرا نید و مرید شاه
لد باشد و جاده سلوک بقدم آگهی در نور دید و سید را بمنشی رسانید پاشاه عالم بهادر شاه بصری بر بسیار عالی مشر
بلند عرصه بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در ساله بگذشت لفظ رضوان الله تاریخ رحلت است
سید برکت الدین سید اویس بلقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب نابل است شاه بازی است شناس
سدره المنتهی یک تازی است میداننش سموات علی شعله ولایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه اش هویدا
مد العمر بر آستان خالق گذشت و قدم بر در مخلوق نفر سود امیر و فقیر فرزند آستانش بودند و گوی سعادت عرصه
علوی و سفلی می ربودند مرید سید مرز است اما از مبادی عهد شباب تا آغاز ایام کنولت صحبت شاه لد با لازم گرفت
و عقیق استعدادش بفرغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الله کمپوی
تینا و تبرکات اجازت و خلافت شان و در مار هر توطن گرفت همیشه دست ایتار کشاده میداشت و ذخائر شویا
آخری فرا هم می آورد صاحب لفظ و شعر است و رسائل دارد در حقائق عظیم الهی تاریخ ولادت است روز عاشورا
ساله ۱۲۲۰ عنان از عالم سفلی تافت و بگلشت فردوس اعلی تافت بهقتاد و در سال بهریت رحمت سید آل محمد فرزندان
بود و ظل رافت پدر تربیت یافت و خرقة خلافت پوشید در مار هر بعد پر کوس مشیخت مینوانست و حامی شریکا
بجد تمام نگاهبانی میکرد و در ازاله امراض قلبی سچانی داشت و سرگشتگان و ادی شوق را از تاوین تکمین می آورد
و اتباع سنت منیه نبوی تیر خوب می انداخت و در ساله در زندکده قدس فرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور است خلیفه شاه لد است آوارکان طرق کثرت

بدانکه وصفت میکشید و در احیاء قلوب فیض میسالی داشت و بادل شکستگان لطیفش کار و مویائی میکرد و بهاش
شهر نیک میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعه کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت و در شب
و امن از غبار پستی بر چید صاحب البرکات در بعض رسائل خود موعظتی بهر دو فرزند از جمله خود قلمی نموده اند هر دو
برادر بمفهوم آیه کریمه و تعبیح اذن و احیاء بران کار بستند و توفیقات ربانی و تائیدات یزدانی ناگزیر گشتند
عبادت موعظت با انتخاب در نیان نقل کرده میشود آل محمد و نجات اند سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نمیشد بران عمل
نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الکی باشند و بکثرت فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام
خود عاجزش نمایند و بجان مخلوق و مردم دنیا نزو و بدیدن عالمی که دلی داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین دنیاست
آرستد باشد البته بروند و بدین او را سعادت کونین دانند و هیچ کاری و مطلبی بجا کم و یکسی رجوع نکنند
که سازنده کارها کار سازست و حسب الله برای کار خلق با هر کس تعلق و حاجت نمایند که باعث ثواب است روزی
حاکمی با این عاجز برای کاری مخالفت کرد در گذر کرده شد که عزیزان با او ملتی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلاسف
بمن رقعہ نویسند این کار و انکار بگذرم عزیزان باین محتاج الی الله تعاضای رقعہ نوشتن بکد و جهد پیش کردند
ناچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرين داد صبر و آرام تواند بمن سکین داد

خواند و باز آمد و موافقت نمود بهر حال در یاد او باشند و بهر آن فخر و الی الله و لا تقنطوا من رحمة الله و
فوق کلاصلی الله بر دل و جان و زبان جاری دارند و طریقه ظاهر را با سوابق و لا که پیش سازند و شعار دین را
هر چه تقید و تکلف کرده اند دریغ نکنند چاره وافی اند جبار اکبر همین است که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه
با نفس کنند و بجهت رجوع نشوند و بر خلق هرگز بر گز اعتماد نکنند و با بنیاه محتاج نشوند

باغ محراب حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه پر در ما از که کتر است

تقصی کننت یا دیگر و در غسل آر که اینجدمیش ز پیر طریقتم یا دست

موجود رستی عدا از جهان سست نهاد که این مجوزه عروس هزار داما دست

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خاص حاجت
دعا و رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه در و ناک و اخفای حال از مد الکی و فیض عالم پناهی میر شود آیین بهرین
بردم که دل با من عتاب کرد و جانم بچیتاب نمود مطابق قول مشهور که خود نصیحت دیگر از نصیحت اسی نا همواره

موت سفید شد و دل همچنان سیاه است ظاهرت آراسته و باطنش تپاه پس کار خود بشین و هر حال خود نم دالم
نمای کدام سینه از تو سوزده که دیگری را نصیحت پیش می آئی و کدام حمیده را سر انجام داده که دیگری را شاد و شکر
پس کن و وقت از دست نده

بشین پس کار و دیده بردوز اذنا را فراق خود همه سوز
این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که مینائی و آنچنان نمائی که می باشی چون نیک نگه لیست از آن همه
که دل گفت آه صد آه

وقت عزیز رفت بیا تا نصف کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت
پس کردم تو به نمودم خوش گشتم بخوش و خوش آمده بودم باز بهوش رسیدم بهیچ الهی من المیت بمنه و کرمه
انتی گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات است و ذوق و شوقی که درین کلمات قدسی بهات است بیرون
از حد بیان است تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت و اقتدا و طریقت دارد و صاحب جمال باشد او را دیدن و شنیدن
آن چه فیضها که بدل و جان ارزانی نکند من هیچکاه نیز و فرزند عزیز دارم ابو النخیر و ابو النصر ^{سید} وارم که چون
بطلوه این کتاب سعادت اندوز دنیا به و خلافت از صاحب البرکات این انصاف از جند از من بگوش جان داشت
و تادست رس بموجب آن کار بند گردند اگر چه عبارت آخر این موعظه از صاحب و عطا مجاز است و از جن حقیقت ارا
از رحمت رحمن رحیم هیچ بنده اشیم را نا امیدوار نباید بود که گوینده گفته است

و ادعای را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داداوست

سید محب الکرامی از اخفاء سید محمود اکبرست در عتقوان جوان ذوق حفظ کلام ربانی بهر سانید بر بالائنا جوی
خود شسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از آنجا فرود نیامد و در ای و رع و تقوی برودش
گرفت و خود را بقدر اک ارادت سید العارفين بست و کتان هستی به کتاب فناداده در انوار سرمدی استکمال گردید
حریر شعله را را آب می بافند کتان را بشب تاب می بافند

ستر حال خود شعار خود ساخت بشنا که هیچکس او را ازین طائفه نمیدانست صورتی درزی سپاسی و معنی در یاد آتی
درسته هزار و صدم بمرگ اختیاری بهر لباس سفید در بر کرد و بلند فرغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشید
بجواب رفت و جان بحق سپرد

سید محمد علی از نسل صاحب زابل است در مبادی شهر کلام الله را یاد گرفت و در عتقوان شهاب

میل حتی جوئی بسم رساند و قدس علیه شاه لدا با اعتراف گردید و بعد کشتن برهان شرف بیعت دریافت و در بروج بیعت
گذاخته طلای خالص بر آید و مشتق ذکر قلبی بجای رساند که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله با دوازده مرتبه می شنید
از ابتدا عمر تا انتها در گوشه قناعت قدم افشرد و بزور زمین قبلی که بطریق وراثت رسیده بود اکتفا کرده بسر حی برد
و با اختلاط مردم کم می پرداخت و فاش بعد بسته بود

سید لطف الله معروف بخیر و میرزا دینی سید محب الله که کورست اگر چه ظاهر حال بکلازمت امرای پرداخت
اما فی الحقیقه شمع خلوت در انجمن می افروخت خطی را افزا ز ثروت صورتی داشت و دوام همت بر انجام مطالب
مستمنان صرف میکردی تعین تشریف مروت و احسان بر قامت او دوخته بودند و کوشش تبلیغ در صلاح و تقوی
داشت گاهی نماز تجدوت نکرد و جمعیت ظاهر و باطن و زکار بر سر آورد در مسئله از دلی بیکرام می آمد قضا را با این
حکمرانه و قنوج قطاء الطریق ریخته زخمهای کاری رسانید بعد از یک هفته ساغر موت احرش پیدا کرد
رضوانه تاریخ است سه سلیم از دست پیدا کرد که تالم به کشت با گذار شکر افتاد

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بگرام بود و آخر با اقتضای علو همت خود را کناره کشید و مرید شاه لدا شد
و در مسئله در ملک منهم من قضی خبه منظم گردید که می و یحیی الذین احسنوا الحسنی تاریخ ولایت است
شیخ محمد حافظ برادر زاده شیخ محمد سلیم است بغایت کرم و مجل میزبست اکابر و اصاغر شهراد و با احترام تمام
میرسانید حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین که می بود و در زمره مستفیدان با تلیا بر آید و خط نسخ
بستایق در جودت می نوشت چون عمر او منصب قضا با و سپرد چندی بنا بر ضرورت وقت تشیت نمود دل
بیار دست بخار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی بنجید و وزیر و سیم در دست نیکرنت آخر حال سر خط
ارادت شاه لدا گذاشت و بکل حال به روح عشق مزین ساخت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق
مجلس شاعرانستانه میخواند و بهتر از سیکر و دیگر است سید مجید بن میر عبد الجلیل بگویند می از سر راه غازی می گذشتند
بر بلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بی از میرزا اسباب گوش کنید
ساعت سیمین او را تا کلیم الله وید نسخه افسوس شد دشتی که در اعجاز داشت

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانه قاضی رفتم بشارت بسیار نمود و گفت
ابیات امانت پدر خود بگیر و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجدم شنیده بود خواندن گرفتند و قی
و کیفیتی که بزبان قال تعبیر می توان کرد

یار قباچیت کرد خشن بیدان برید
 غمزه زن مار سید ساخته داری جان
 این سبک غاسور را بنگدان برید
 مست خراب مرا حاجت نقل سده اگر
 این سبک غاسور را بنگدان برید
 نیست دل چون منی در غور شاهین شاه
 پاره مردار را بر سگ در بان برید
 برویخ از خون نوشت ضرر و نخست حال
 ده زدل مانده ام قصه سلطان برید

در اندک حالت کرد حمد الله تعالی

شاه رحمت آمد بگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین است حضور بود از غفوان شعور او را در طلب
 نعل در آتش کرد و خامان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و دستا نه در نهایت الوصال خرامید و طریق آزادی و
 گذشتهگی پیش گرفت سال تمام یک چادر و کلاه و وزیر چاه انکشار و در کنج مسجد مسکن گرفت و از عظام دنیا ذره
 بر نداشت و گاهی لب سوال سیح چیز با سبکس نکشود و ایستار حال مشرب سکر و مستی بر مزاجش غالب بود و آخر حالت
 الطمینان به سرانید مرید نیک گرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری محبت است عزیز می چون بچه شد گفت مقصود از
 ارادت چیست اگر این است که فردای قیامت بکار شما آیم از دو حال خالی نیست در آن روز کلام من تا نیست
 یا نیست در صورت ثانی مزید شدن بیفایره و در صورت اول ما شما آشناییم حیف باشد که آشنایان با دوست قدرت
 از خدمت آشنا خود را متهم روا در غیبت بظاهر صوریه بیشتر داشت تخصیص حسن انسان نبود بلکه هر شی که در نظر
 خوش می نمود فریفته او میگشت و میگشت سرشوق من سلامت هر جان نظری انگنم تمام حسن نظری آید اگر انسانی
 منظور میشد تنها با منظر نمی نشست تا ثالثی حاضر نمی بود مردم شهر فریفته آزاد میشی او بودند و او آینه وار می گشت
 بیک نگاه میدید هر کس میدادست بر من مهربان ترست تنای مرگ بسیار داشت و ما ز من الذاریه را اکثر یاد
 میکرد طفل را نزد او آوردند که این یتیم است در حق او دعای کنیه فرمود این طفل یتیم نیست چرا که فراست و عقل صحیح
 دارد یتیم کسی است که این مانند داشته باشد و نفس را پسین و دوا مرتبه لفظ حق بر زبان آورد و در وقت احتضار رسیده
 عبد الوهاب بگرامی رسید چه حال دارد پیر این بیت غمزه خواند است

ستد ذوق و عرفیم که نغمه تو سید رفت
 لذت آوازه در کام جهان انجم است

مشمول رحمت الله تاریخ زلفت است که در زمانه بود

سید محمد بگرامی سیاحت بسیار کرده و بهر سبب از معابد لان رسیده و فیضناگر آورده و سالار است

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکبیر و جفر و طولی داشت مرید شاه لده با ست نام برید شد طرفه عالتی و
کیفیتی بهر ساند برق و اسونگی در خرمین افتاد و نیا و مایه را پشت باز و فرزند و یار و آشنا از هر یگانه گشت
و دوام باد ای صلوته و نوافل و اوراد اشتغال گرفت و خود را در انوار سیرمدی محو ساخت غلبه جذبات بجای
که مانند ک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صدای سوزون بخودی دست میداد
و مضمون این شعر معاینه می شد

کسانیکه یزدان پرستی کنند با و از دلا بستی کنند

و ضیاع تا شام ناله های دل سوز و صیحه های جانگداز میکشید و ساخته نمی آسود

همی بنال راه فلک بر بسته اند هر چند دیر آمده در بسته اند

در او اثر کبریه ج همدم داشت غالب آنکه سیم خود را در راه حرمین شریفین با نیت و این مانده در راه روداد
سید غلام مصطفی برادر زاده شاه لده است و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشأ فقر درویشی
و بلا داشت در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر ستم کمال گذاشت
بدر و تکلیل برآمد و همیشه بشیوه سپاهگری کسبش ضروری میکرد و فعل و اثر و ن زده شبیه یزید میرفی اند جولا
میداد در سواد احمد آباد گجرات در جنگی صاحب جرحه شهادت چشید و در مسلک اسباب چند بهر یزدقن منتظم
گردید و این واقعه در سنگار روداد بعد از چهار به هر چند تقصیر کرد تا اثری از جسد او گل نگرد و می پیش از شهادت
رباعی گفته بود و از حال آئینه اخبار نموده

در خلوت ما برای مایاری نیست یعنی که بهر شش و عرش اغیاری نیست

ما روح مجردیم ز الایش مرگ ما را بجهنم ناله و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الدین واسطی بگرامی قادری الاسم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود
شان شریعت غرار انایت اقتنا میکرد و حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند کنوینیت سیه نوبت
متناسک بود اگر وزیر یارت طیب یکتبه مستعد گردید که بلاد هند او را سیاحت کرده و از سیدین حموی خرقة و خلعت
گرفته و سند صحاح سته و سایر مقروعات از مولانا سلطان بن ناصر خابوری اخذ کرد و اسامی اجازت هر کدام معین و
اسامی کتب در ثبت او مسطور است القمه با افراد آن بر کاشته پسندید و چون در دلی بدایت و ارشاد طالبان
مشغول گردید و عاقبه الامر بگرام آمد و خواست که یه جز او فاته نماز کم از خانه بر می آمد و استخمس در مسجد جامع

آنجناب آخر علماء سلف بگرام است که از دارفانی بریاض جاودانی استقال نمود انتهى آزادرم قصیده دارد در شان او
که مطلع آن این است

یا الاحبة سادوا فی التباشیر فاسوجی کاحداق الیما فیر

شاه عبدالرزاق ساکن بالنسبه قدس سره ابتدا حال بنو کریشگی کسب میگرداند آخر ترک داده عمری در سیاحت
گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد شرف خدمت شاه عبدالصمد خدا نادر یافت و حلقه ارادت در گوش کشید و مقصد
اعلی فائز شد و بوطن باو برگشت و دام لباس بطور اعلی نیامی پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد
چون ربانی ساطع داشت وضع و شریف متقاد شد و علماء و فضلا غاشیه ارادت بردوش کشیدند و با آنکه امی
محض بود آیات قرآنی را از بر خوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میکرد که دانشمندان را حیرت
دست میداد و فاش در شمس واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بگرامی متخلص با آزاد حسینی و سطحی خفی مذہب چشتی مشرب در شمس لباس هستی پوشید
و در ریاض آگاهی سرشته تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی از بیات تا نهایت در حلقه درس میر طفیل محمد کور
طالب شرافت مرتب گزراید و لغت حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از خدمت جد خود میر عبدالجلیل اخذ نمود و عروض
و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در شمس شرف بیعت شاه لده با قدس سره اندوخت و در شمس
باراد فرج برآمد و در مدینه منوره بنده مست شیخ محمد حیات سندی سند تراوت صحیح بخاری و اجازت صحاح ستہ و سایر مقروآت
فرگشت این سند بقلم جنیز نزد مقرر سلطه موجود است و در مکہ معظمه صحبت شیخ عبدالوہاب طنطاوی مصری دریافت و بر
از فوائده علی کسب نمود و طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکہ معظمه بود در شمس بجنه المادی غرامیدوی نظم حسن
ایشان را بسیار تحسین کرد و آزاد تخلص شنید و معنی آنرا فهمید فرمود سیدی انت من فقهاء السید میر آزاد میفرماید من
ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سرزده امیدوارم انتی گویم جناب آزاد را استاذ
مردۀ آزادگی داد و صدیق اکبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله لقب بخشید چون من گناهکار را سیرا کو زار منام آن
خلیفه پیغمبر مختارم امیدوارم که مرا هم برکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند

فی الجملہ نسبتی تو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود بس است

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیه شاه مسافر نقشبندی گوشه انزو گرفت و بعد از
چندی اکثر بلاد دکن را بر سر مشق قدم سیاحت فرمود و عجائب صنع الہی سرمد بصیرت او شد خود میفرماید از ان

داشتند و از ذات پناهنده کسب برکات می نمودند شیخ محمد فخر زائر آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را
که نام آن اوست تمام آن نوشته میرآزاد در جواب نگاشت که مسلم روایت میکند از ابی هریره که آن رسول الله صلی
قال لا یقول احدکم عباد الله وکل نسأ که اماء الله وکن لیقل غلامی و جاری
و فتای و فتای و بخاری آورده لا یقل احدکم عبادی و امتی و لیقل فتای و فتای و غلامی شیخ این حرف را
از وی قبول داشت و چه خوب واقع شد آنچه این بخاری را در تاریخ بنده در ذکر آن حضرت آورده که نوبتی قاری در مجلس
او این آیه خواند قبل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الخ فقال شرفهم بیاة الاضافة الی
نفسه بقول یا عبادی ثم انشد

وهان علی اللوم فی جنب جبرها و قول الاعادی انه یخلع

اصم اذا نودیت باسمی فانی اذا قیل لی یا عبدی السميع

وفات شیخ محمد سیات قدس سره در سنه ۱۱۲۰ ر و د و در بقعه مبارک بقیع مدفون گردید
شیخ عبد اللطیف امروزی در عنوان شباب همت با عز از فضائل صوری نگاشت و مدت ها در قنوج و بگرام
علوم پرداخت و نزد شیخ حبیب الله قنوجی بیعت کرد و نقد هستی در بوتة ریاضت گذاشته سرانجام کنیز مخفی بست
آورد و در آخر بحرین شریفین شتافت و قریب پنجاه سال در ام القری شرفا الله تعالی بسر برد و هر سال حج کرد و
نهی نوبت بمکه منوره رفت لطیف طبع رفیق القلب بود میرآزاد تقریب سفر پنج ماه در کربلا و مدینه و بگرام
سرد و ازین عزیز مشاهده شد که چندی زبان بیزبانی ادا نتوان کرد و بیصاحت و محالست او اوقات بخت و افر
گذشت براه الله تعالی خیر بهشت نشین تاریخ وفات اوست که در شمس اتفاق افتاده

بی بی خرد مولد و غشاء او بگرام است آورده اند که پدر و مادر خواستند که او را که خدا سازند باکره گذارند
و مراسم طوی شروع کردند وقتی که مشاطه او را آراسته بجلوه آورده جلوه دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامیدار و پدر از مشاهده این حال دلغ شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند و ندان خبر یافته شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند که قبر او را واکرده زیور و لباس بپوشانند بکرم قادی مطلق تعالی شانه بگمان تابینا
شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از خواب بیدار گشت شوری در خلق افتاد و محله خرد پوره بنام اوست

سید حسن بن علی بن لطف الله القنوجی الحسینی البخاری قدس سره نسبت به او بپارده واسطه بجا علی القنوج
ابو عبد الله جلال الدین حسین مخدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت بقصی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلا می پیوند و فی نفس از ائمه اهل بیت نبوت ترتیب دارد
 در اسلاف نامدار وی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
 امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پادشاه من الصیدک یقیناً
 فادی کشید او اهل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و محققات علوم آئینه بجا فقه درس مولانا عبد الباسط قنوجی کتساب
 نمود و غالب مولفات استاد را بقلم خود نوشت و در اقران و دانش سر بر آورد و مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین
 قنوجی و مولوی قادر بخش بهوری از جماعه دوس او بوده اند و بعد از وفات استاد بکماله نوشتافت و از مولوی محمد نور
 متوفی در سنه ۱۲۳۸ تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدلی رفت و مولانا شاه عبدالعزیز و مولانا رفیع الدین ابناء
 مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سرهم را دریافت و مراتب کمال را تکمیل رسانید و یکی از اعلیٰ علوم
 کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر و تذکیر گردید و بیعت جهاد بر دست سید احمد بریلوی مجدد ائمه ثلاث شری
 نمود مولانا محمد اسماعیل شهید مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزل ٹونک پنجاه اجاب و اصحاب او بودند و بعد از
 بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فرمایند و وقتی که سید احمد قدس سر
 در بالاکوٹ در سنه ۱۲۴۹ جام شهادت کشید و شربت موت احرر شد و وی رحم و رفیع پادشاه من عزت در آمد و در بدو بانهزار
 هجرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر صاغت و خاکی کثیر را
 باقی مراتب تقوی و طهارت رسانید لا اقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بترقی
 و انابت گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احیاء و اموات بجنب شدند عامه و خاصه خوارق و کرامات بسیار
 از وی حکایت کنند عمران سید جامع قنوج و عمارت مصلی یکی از آثار خیر و برکت است در نزد قناعت و صبر و توکل و رضا
 و تسلیم و جمله اخلاق حمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود و در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و حال و ظرفیت
 طبع و لطافت منش علامتی شهبانماز کردی و در گریه شدی و بیدین منکری از منکرات شرعیه گوئی روی مبارکش
 برگردیدی و تائیدی تغییر آن بدست نمودی و در نه لا محاله زبان بگویش آن و منع از آن بکشوری در مزید صلابت
 در دین نمونه غر فاروق بود و در دیار دگاز ذی النورین با وجود و استیغلی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا
 بسی خوش گذران بود جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت همان نواز مسافر پرورد دوستی دوست بود تمام عمر در
 تو تگری نرفته و دو اتقندی دنیا خواه را بر در خود راه نداده و در امر معروف و نهی از منکر بقصیری از خود را معنی نشد
 گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امر او و علماء در بزم او مجال سخن دست بهم ندادی و خدا فیصل

یونیه من بشاء هم در صورت صاحب سمیت و جمال بود و هم در سیرت کامل با کمال در رد بدعایت و انقض شکستن
 رونق باز از ایشان آنچه از دست و زبان وی آمده معروف و یار مست و استغنائیکه در ترک مالک و اموال و با دارا
 پدر نامور خود از وی بطهور رسیده مشهور امصار هم منصب نوابیت پدر بگزاشت و هم پشت پیکر کوک نقود و متف
 متروکه نزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی و اردو بسیار است و همه گویا موقوفات طبیات او است
 اما این موقوفه از دستخط خاصش در کتابی یافته شدی نویسد که آب دنیا بر دو قسم است یکی از چشمها و دیگر از چشمها آب چشمها
 از برای شستن جامه است و آب چشمها از برای شستن نامه از چشمها برای جامهها مشکلی و از چشمها برای نامهها مشکلی
 این درو بمقدار کمین پوری دانش و شعور است و از میان فرزندان او را باو عیه خاصه مخصوص فرمودی و از توبل
 و در و نه خاطر التفات و محبت زائد باد و شتی امیدوارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر ناگزیر بقا و
 مبارکباد و دیگر صلوات خویش سرگردم در رب انت ولی فی الدنیا و الاخره ق ففی مسندنا و الحقنی
 بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ابو الطیب صدیق حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم الله له بالحقنی و اذا قه حلاوة رضوانه
 الاسنی گرد آور این نامه است و شور افکن این بیگانه اگر نظر با تقال صورتی در مقام تعریف نسبت خود بگوید تواند
 که این بضمه رسول و فله کعبه بتول است مسلم اما نظر بانندام نسبت معنوی می ترسد که چون دود آتش و چون کرم
 تنگ آب نگرود

هر جا که از بلندی و پستی سخن رود از آسمان بلند تر و از خاک کمتریم

بیشتر در صف نعال علماء حدیث و قرآن رتبه و شناسی بهم رسانده است درین انجمن نیز خود را طفیلی این غزوه کرام
 ساخته گزارش میدارد که وی در سینه دوازده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی این کالبد
 خاکدان کرد و از بقا بقا و از فنا بقا و آرمید از غایت شرم و فوریا و نهایت آزر و فقر ان ز فانیخواهد نام خود
 بر زبان خامه گزنانیدن و در چمن این دولتندان دارین چون سبزه بیگانه خود را رویانیدن اما از آنجا که تا از شکم مادر
 بکنار پدر آمده شور عشق و محبت و فغان در دو الفت خمیر یا طینت او است و در بستگی بظالعه کلام حضرات صوفیه
 عالی مقام و دریافته احوال این طائفه علیه کرام از ازل ازل در هر دهر متعلق جمعیت و ملاک مسکینه بطبعیت او
 چنانکه گوینده گفته است

لها احادیث من ذکراک تشغلها عن الشراب و تلهمها عن الزاد

ومن جد يثلك في احقابها احادي

لها و جهك في استغني

روح القدر وم فتحي عندها

اذا اشتكت من كلال السيرة

لا محاله درين مقاله من بيدل خود را در صف فعال اين درویشان دو لقمه جا میدهم و با ميد حصول و وصول برکت

ایشان لقمه تازه در طنبور بیان میدهم

گر چه خردیم نسبتی ست بزرگ خورده آفتاب تا با نیم

در یافته باشی که بوم و زاد نشاد این محمود و ضعیض و اوج همان ویرانه گفته شاه آبا و قبیح است که از عمری دراز

از ان خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغرب و وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان بسته

هر دم غم سگالی را در ف یافته و بای حال از دمی که از ملکوت آسمان بنا سوت این خاکه ان پیوند گرفته و این

جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقله خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بقدر یررانی بر سر وی نخت

آن بود که در پنج ساگی از عمر و در دوزخ فلک گردیدی بر تارک حال او نخت

مرا باشد از حال طفلان خبر که در طفلی از سر بر فتم پدر

ما در خبر بان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شدن بجان کندن دشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از

تدل در دمنده نواز شها فرمود و در آموختن و بر نماز استاده کردن و بر وزه خوگر ساختن کشمش و کوششها نمود تا آنکه

اندر آشتائی باین چیزها دست داد درین اثنا روزگار شنباب آمد و چون که شعبه از جوانی ست بر سر حساب

پاره از زندگی و بر سر کار و بار کتاب خوانی و کاروانی گذشت و شمه دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در سوز و گداز

هر و وفادار اسے بر آمد

بما جز عشق بدخویان نیا موخت خدا الهی دهد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصر و سفر در بل پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست پس فاطمه فراغ چون آبی در کوزه

و نانی در کاسه نبودم فامشوائی منا کبها و کلو اهن دزقه را از برای جان خود نی نی بلکه از برای دوستگان

خود کار بستم و با خاطری پرداغ و دلی میداغ و حسانه بی چراغ جاده سیر و سفر میبودم و در آنکه بهو پال بزبان

فرماندهی نواب سکندر بیگم مرحومه اقدام و رخت افتادگی درین دولت جاگاه انداختم و حصه بزرگی از عمر خردی

با وظیفه مختصری و شغل محقری در ملازمت و سر بردم

اسی تقریب اوس گلی مین رسه نین مین شکسته پائے کی

و خود را با ملاحظه اخبار جهان و بهمانیان در کنار زنده قناعت به نون شکایت و حکایت پروردم و نام تو نگری و
 آسودگی بر زبان نبردیم تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارتش و پرورد کردن آنم حرمه نوبت صدر نشینی
 بانوی کاشانه دوات و بزم آرائی فرمان ده همان ایالت نوازش جهان بگیم مفضلها الله تعالی و سلم رسید در شایخ
 شسته ۱۲۵ هجری جاذبه غیب بسوی خود کشید و عنان اختیار از دست برد و تیر خرد از پای بر افتاد و صبر سخت
 از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانان برگرفتن و در وادی غریت افتادن و راهی
 نمود چو بیارگاه عالم پناه خلاق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در حرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحوال شمع شگفتا
 گردانیدن من فدای جلوه جمال ام القری و صید بسته فقر اک امام ائمه الوری پیش ازین خوابی دیدم که در صحرایی
 میان بحر محیط نشسته ام و بکعبه عظمه میروم بار دیگر دیدم که در حرم محترم حاضرم و در کوی و برزن آندایار برکت آثار
 میگردم کت سوم در منام خود را در سنگ مینه طیبیه یافتیم و در دیوار ربوع انجاد نظر آدم و ابیاتی چند که شیر غرام
 باشد بلجن عجیب و صوت دگاش در فارسی زبان شنیدیم هنوز ذوق آن خواب در دونه من است و از آن وقت هرگاه
 آن رویا بیاد می آید سلسله شوقی می جنبانم از غریزه لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در بود و شرارت توانی با

همت برق آسمان بیکر کرامت نمود اول مناسک عمره و حج سعادتمندم

من از بوس بجز در کعبه دل اشاد میگردم	مسی مالیده یا قوت کسی را یاد میگردم
زیارت تنبیه میگردم کعبه را از گردش رنگی	بحکم شوق طوبت تازه ایجاد میگردم
درین دارالامان اشتاق تیغ قاتلی بودم	ز بیابانی طواغیت خانه صیاد میگردم
چو آواز جرس از کاروان هم پیش میبرفتم	بیاد بیلی محفل نشین فریاد میگردم
ببهر نام غزاله از اسلام از دور می لغفتم	بگلشنها زمین بوس گل و شمشاد میگردم
ز عکس غیر صافی دشمن آینه دل را	بصاحب خانه این خانه را آباد میگردم
اگر از او پای من از کار و امانندی	بیای بیست و الای خود را آباد میگردم

سپس بهر هی قانده توفیق در بهر سعادت رفیق از کعبه عظمه ایام شرفیاء و بضرطه طیبیه آوردن و بدرگاه این ایام
 حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین رسیدن و چیدن نیاز بر آستانه ربه العزیزت بسجده پیرکات و در دست نهایی سودن
 آرزو کردم زیرا که اوست قبله حقیقت سودندان رزمزم مشرب عارفان و مقام رسول و اهلان کائنات
 تابعان و موقت عرفات عاشقان و مناسی اسن و امان دل وادگان است

نمود جلوه اعجاز شمع مطلبی
فدای خاصیت وادی عقیق شوم
نماز شونجی چشم شدر بوسه
که کرد رنگ روانش طالع شسته لبی
رو و صبل جلوریز جانب غربی
گرفت رنگ زکات ریشته لبی
نصیب الله ام کن ملاوت ربی
توان زذرده مادید نور خوش لبی
بلک هند چون نیست طوطی آزاد
که کرد تربیت من شکر لبی

و بعد از تادیقه فیض حج و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و سعادت از مدینه طیبه ببلد حرام اعظم نهم
در شرف و خطر و ابقی منافع و اثر و نعمت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز و ملازمت شیخ سنت
مطهره نبویه و التماس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس از اسیر سید الاکوان علیه الصلوٰه و السلام باقامت
شغف با اتباع آن در ظاهر و باطن حال و ترک تقلید رجال و بحث از قبیل و قال و ارجاع جمله اقوال و احوال بسوی
کتاب و سنت بفرایغ بال و بعد الحمد

عشق می ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دیگر موجب حرام نشود

و گیر حصول توفیق و بذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول و صرف معلوم غیر مجهول در اراعت نشر
مصنفات این ابواب و فصول از خویش باشد یا از دیگران و از اجنبی بود یا یگانہ از انچه درین باب اندرین نامه میسر
میتواند شد و این نعمت لاحق را بهتر از آن حالت سابق یافت از نشسته بهجری که تا حال بخت و هشت سال میشود
انفاس اوقات مستعارش و وقت را و این کار است و نزدیک به پنجاه و نه کتاب در میان اختصار و تلویل در شمار
و هر چه در بابیت طلب علم نوشته بود و اکنون آنرا خارج از اعتبار ساخته بخت و یک کتاب است هدایه السائل
متن است بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محتوی است بر یکصد و هشتاد و یک سؤال و باین حساب مجموع
تولیف قدیم و جدید بصد و هشتاد و هشت مولف میرسد و بعد از استقلاط ۲۱ مولف صد و پنجاه و هشت کتاب
باقی می ماند و مجموعه کراتش زیاده بر یک هزار و دویست و هجری شود و بیزید الله فی الخلق ما یشاء و بنا تقبل منا
انک انت السميع العليم و تا باین شیوه خاصه موفق آمد در وازه آموزگی ظاهر و باطن بر روی او کشادند
و از دولت حکومت چند آنکه نه فراخور حوصله و در خور شایستگی او بود بوسه دادند . . .

نخانه چند نشینی سری : بستان کش
 چو چشم خویش دمی باده دگلستان کش
 اما حکایت دولت پس آنچه در هر عام بوی ارزانی میدارند مدخل یک لک روپیه سال است و اگر قصر و بنا و
 یا و کانه اندازه نمایند خود مخارج جمله ریاست بدست است و اما حکایت حکومت پسر شاه این سال که دوازده
 صد و نود و هفتم باشد بر شش لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرمان او در این است و اینها
 دو لک و یک هزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املا
 برای ناز نبی میکشم ناز جهان را
 بوی یوسفی گیرم سر ره کاروانی را
 معذ اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی همه این اوج موج ابتلا و بر ابتلا و بلا در بلاست و تمام این ناز و نعمت
 در خلا و بلا و مصیبتها در قفاست

مرا بر بسند جمعی نشانند
 آگهی بر سر آن کوی نشینم
 درین معذوری و محجوری که خداوند پاک و فرارنده اخلاک بدان آگاه است و دل شرمند و جان سرافگند
 بران گواه جز شکیبائی کردن چاره کار بدست نمی آید و بانی بسوی و هل الخ و حج من مبدل نمی کشاید
 فقیر از سعادت همیقدر کافی است
 که نشی بر سر سایه ها نگذاشت
 و بنا فرغ علینا صبرا و ثبت اقداما و انصرنا علی القوم الکافرین
 لقد جئت دون الحی کل تنوفة
 یحوم بها نسر السماء علی وکره
 و خضت ظلام اللیل بسوح ظمهر
 و دست عین اللیت بنظر عجم
 و جئت دیار الحی و اللیل مطر
 بنمخر و بکافق بالانجم الزهر
 اشیم بهار قیام و دریا
 عشرت باطراف المثقفة السمر
 فلهن الاصداء فوق لامة
 فقلت قضیب قد اظل علی نهر
 ولا شمت الاعزة فوق اشفر
 فقلت حبار سیتدیر علی خمر
 و سرت قلب البدق یخفق غیره
 هناك و حین النجم یظهر عن شذر

شاید یاران ظاهرین و نظار گیان صورت پرست را در اینجا بخاطر نا آشنا و دل حسرت آردا میگردد که این
 شیوایی و بالا خوانی نه از جهان انصاف است بلکه جگر گوشه خانان ستم گزینی و اعتساف و مکن چون این
 بی سروپا و روحی آفریده اند و بر روشی بر نیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاریست و نه در حیات

وضع آزادانه او از جانب احدی غباری هر چه رجاء الغیب گویند بجای خویش مست و تکلیف از تیاب و ریس که
 بر دهنم بگریزید مثال مرهم مست از برای دل ریش و کینت که ترک دنیا و عبارت از آن مست که خود را برهنه کند
 و شکم را اگر سسته دارد و خیال و اطفال را بسختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه پوشد و نان خورد اما آنچه برسد آنرا
 روان دارد و با او میل و از ته دل نکند و خاطری را بچیزی از نماز و برگ این جهان نیاورد و نشاء و سر و کین غالب
 بنی آدم پاکیزه و ملا حظت او با خود و اقبال آفرینست و غیب اندک خیر و شر این عالم همه آثار قضا و قدر او سبحانه و تعالی
 بنده بچاره در میان نیست تا عمل ملائمت را موضع درست توانستی شد

خود را میان محکم و جبر و اختیار
 مجبور بوده ایم که محنت را ساختم
 گویند رحمت است طلبکار خوشی
 خود را باین امید گنگار ساختم

و معذک اگر نظر در حقیقت نیک تر میرود معلوم میشود که امور بسیار است که بی اراده آدمی بطور میرسد و وی
 در آن بجهت قسرها سر یا مقتضای خلق و امر یا مقتضای معذور است و در و استگی از آن بچاره هیچ مجبور است

آنچه نصیب است بهم میرسد
 گزنیانی بستم میرسد
 غرض که قصور از طرف کسی نیست و ملاست بر کسی نیست

غیری بنی و انما الله اعلم فیما کم
 فکان فی سبابة المتندم

جرم از طرف غیر و ملاست همه بر سن
 گونی سر انگشت ملاست زده گانم

و الحمد لله تعالی علی کل حال بنده جان را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم است بست سال کامل در فقر و فاقه گذشت
 و مجرورانه زیست کرد و آزادانه بسر برد بعد از آن که بعد از کفایت از کسب دست بوی عطا کرد و در دستا بل شد
 و فرزند آن بر آورد و بست سال دیگر و یکی آید و هشتم سال است که بعد اللقی و التی جاگاه عزت و دولت را
 بوی سپرد و اندو در علم و علوم و خط و مقسوم شهر بار و عذر کارشش نموده تا بعد از این او را چه پیش آید نصیبت علم و
 لطافت طبع و نظرافت خاطر و عشق درون و محبت بیرون و در و خلق روز افزون و سائر اوصاف طریقت است
 فقر و فاقه و شادی و غم و غم و شادی و آبادی و ویرانی و ویرانی در آبادی ترک موروثی است که هنوز در فاقه
 ماباقی است و الداجد قدس سره و ائمه الاحوال در زوق و شوق و ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا بشما بیدار
 می بود و گر بیا میکرد و بیدار و متدر در علم سپا گری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال و ذوق نادره روزگار
 میر نیست این همه چیز نیز بعد از کسب فنون علم و انجلیات سلسله علم حدیث و خد سنده این فنون شریفیت تا اسکان خود

برپا داشته درین قحط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعداء و تحول احوال با وجودی تعلقی و وابستگی با کمال طبیعت
قلب و حضور خاطر مقتضی از غلبه برین کار رضا نداده بلکه ظاهر را غشاده حال باطن خود کرده است و باطن را بهوای
آزیت پرورده التفات دل را از قعر طبیعت بزخارف این سپنجی سرانمیستقیمگی طوحت و چنگلی نیت و تاجی همت او
در نفس الامر بر صفت قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات است باشد که یونان من الدهر و را با این خود شهبازی
او بخواهد و از اسوای خود چنانکه میخواهد و می اندیشد جدا سازند سوگند یاد و پیمان نم کرد که هرگز مرا بهوس طلب یازد
و شوق برتر در تحصیل اسباب ثروت و دنیا نبوده است و نیست اگر توجه قلب است بجانب همین فقر و محبت است
و اگر حدیث نفس مستمعد درین اندیشه است

بدل خیال دانی که داشتتم دارم	بسیار از نهانی که داشتتم دارم
یقین که از جفا دست برنمی دارد	من از وفاش گمانی که داشتتم دارم

حیرت آیدم از جاعتی که از برای خلق کاری بکنند تا ایشان را نزد اینان اعتباری بود با خلق چه کارست کار
با خداست لذت دنیا بعینه همچو لذت احتلام است که در لجه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می ماند مشرب
نقشبندی را بعد از ادای فرائض و نوافل جز شرب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشان را همین طبیعت قلب
روح الله سبحانه و ربنا بقصد و شش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم باین مشرب خواهیم بود چون مشاهده میشود که
علماء و فضلا و طلبه جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتند ما را شکر آن
می آید که در عالم ظاهر معدود و در زمره موالی نشدیم و با احدی از این طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در بحث علم نزاع
نگردیدیم و هیچکس را از طرف خود بقصد خویش بکلفت و کوفت نرسانیدیم جنگی که کنی آن از برای نفس خودست نه از
برای خدا طالب شد نیست که اگر داند که حق بجانب دیگرست قبول نکند و گردن دوسه بار بگوید اگر نپذیرد بگوید که بنده
چنین معلوم است آن نمی تواند بود که شما بگویند نزاع از برای چیست بعد از آنکه کدام اگر یکی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد
بود درین معنی با دیگری جنگ نمیرسد و تعصب خورد نیست این که محبت است آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب این را باید که کتاب سنت
و فقه این هر دو را شیوه خود گرداند و بر کلمات ائمه حدیث و مشایخ کرام اعتقاد کند و خود را بر و بر داس آنها بر بندد و شک شبیه را که
در بعض مسائل ایشان خلایق کند بخود راه نبرد و درین راه اول بی تماشایی آید و گرنه تمام عمر در خلایق بماند و بعد از آن که بتقلید اعتقاد صحیح کرد
بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البتة بتدریج تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و محبت این عقیده
تردد و خلایق بسیار بود و هیچوجه راه تحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چنین اولیای خدا و مشایخ کبار برین راه

رفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر ضلالت گذشته معاذ الله من چه چیزیم گویند که این نیز بر ضلالت باشد یا شتم عاقبت چنان شد
که فرق هر دو توحید اول و تراز لفظی بودن آن ثانیاً معلوم شدن طریق جمع میان هر دو ثالثاً کسب و در یافتن نیستی خود
و هستی خدا را با غلطی هر شد و سخنان اگر بدین از مشایخ و محدثین خضر این راه آمد اکنون اگر بعد حیا و حشمت که خود را
در شبه اندازیم ممکن نباشد اینقدر رفس و دست که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصه این عهد نماید انداخته است
طرفداری جماعتی از سافت یا خلف تفصیل جماعتی دیگر از قائلین یا انعمین نماید که در حق را در مظهر کونی چنان بینیم

که صورت را در آئینه بشر طیکه آئینه از میان برخیزد و همان صورت منظور ماند و این معنی فقر را در اینجا میسر است
تا اینجا چه نمایند معامله طریقت بسیار است که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت پیگیری است
که ملاحظه معیت حق بجمع اشیاء از دست ندهد و یکدم ازین خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند
همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلت است علامت صحت نسبت و رسوخ آنست که در احوال دیگر
از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی بشیاء باشد و از معنی غافل نبود مشایخ گفته اند که عالم از دست و بدست
بلکه همه دست و در گفتن بهتر همین است که گویند همه از دست این کار دل است بزبان تعلق ندارد گفتن با همان
که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از دست را عین معنی همه اوست یا بند غیر حق چه باشد
و از کجا باشد کان الله و لیرکن معه شئی پس هر چه شد از و شد و الا آن کجا کان یعنی اکنون نیز خداست چیز را
دیگر با او نیست

عقل در اثبات وحدت غیره میگردد چرا آنچه جز هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است
غایه مافی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ما سوار احوال برستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال چشم حقیقت
می نگرند پس عند ربك صباح و لایسأد و حقیقت نال هر دو تقریر واحد است و توحید بجای خود ثابت است
راستی فتنه انگیز است سر و قاتش هستی ما جز در روح مصلحت آمیز نیست
پیش ما عبارت که گویند با همان معنی توحید فهم میکنیم در فهم ما نال این هر دو عبارت که عالم مخلوق اوست یا منزه
اوست بیک معنی در می آید و معنی اخطی و ذوقی که در سکوت است از هیچ مسأله و اختتامی آن دست سید و در گفتن
نیست هر چند چنان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف میسر میشود چنان غیرت
دست بهم میدهد که اگر ممکن بود مهری بر دهن او زده شود تا باز از معنی دم نزد خود بگویند و در اظهار آن که اوست
غیر از ضرر و مشک حرم است شمع معتبر اینکه در اینجا گفتیم و نوشتم از آثار شرب و شوق و محبت است که از بر وفات

بر این مظهر آمده ایم در نه درین پیرانه سرچشمه ای این کار از دست نیاید ولی تیدی و رسوایی مناسب نماید
 خود را بر نگه میداریم و گردن چنان از آتش محبت کبابست و جان از شوق این کار خاتمان خراب و محاسن لم
 از اول تا آخر شوق و دل در دو محبت است و بزم جانم از فرشتا سقف پیر از ذوق تلاوت قرآن جامع اما پیش
 نبوت رسالت صلی الله علیه و سلم

از داغ الفت ستدل دسینه گل فروش
 غیر از متلع در دندارد دکان ما
 رستم کجا بزور ضعیف ما رسد
 کوه غم ست کاه تن ناتوان ما
 سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندک که کاویدند همه آتش بر آید وقت قلب
 و قاق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن است که سخن از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگویند
 و جان متاثر نشود و تن حرکت ننماید بارها خود را میزدیم که چون کیباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر
 گذشت یا در زمی از زبان کسی نظمی ازین وادی مسروع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نمایند
 و خاطر از ذوق آن معنی تار و زار بماندیم حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی جمع تذکره های اشعار گرد آورده
 با حیات ساده و پرکار اگر ازین صحرا می ناپیدا کنارت نیست از کجاست و چون ست و چراست بعضی آدمیان هستند
 که باین کاری ندارند و از ایشان نسبت باین ناکس ازاری نه و لکن ایشان را در دل این خس جانی نیست بیشتر
 کسی رضائی من با جماعه ایست که کانت و تصنع کنند و اتفاق در زند و آشنائی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند
 بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اسلاما کانتیت ندارد اتباع
 ست نامه ختمیست نفع الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کرد اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی
 و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب است که لحظه از آن در و ندر فرصت و فراغت
 دست بهم نمیدهد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطه با نام از خویش و بیگانه تعلقی که نیست
 شوق و غریب تشنه باشد باقی نیست و کارم کار غیر از دست ما می آید که خود را بپروریم یا بشیم هر دو برابر است
 معنی خوف و خشیت تقدیر چیرگی دارد که کم وقتی از نیستی فراغ و خوشحالی در دمی میگردد و نفس خود هرگز یک خیر
 نمی بینیم که آنرا دست آورده خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بیکار خواهد آمد هرگاه نظریه کبریا فی و عنای حضرت حق
 می افتد همه طامات و اشارات بر باد میرود خداوند اندک عاقبت چیست تا دم آخر و نفس و اسپین چه طور گزرد
 دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بجایست گریان و بریان حضرت غریب در

شکسته نواز این نمک پرورده عفو عصیان را بلطفت عام خود بذوقی و حالتی مخصوص گردانیده است که با خودی
دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشم اگر چه با لیل و لیا بود همواره در عالم جان از عشق و محبت در دو بیت
دم میزنم و در طریق غربت و شکستگی و فراق و افتادگی قدم میزنم در زاویه غربت افتاده ام و دل با میزبانی ننشاده
با هیچکس از نیک و بد کاری نیست و از هیچ آفریده اصالتی بر دل غباری نه از مصاحبت این و آن قانع بالم بلکه از
ذکر زید و عمر که در ترا کیست بخونذکور میشود نیز در طالم

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد
چندی بخویش انیبه ناچار ساختیم
از ایام طفولیت غمیدانم که بازی حسیت و آرام چه خوشدلی کدام و آسایش کجا و سیر کو هرگز طعام بوقت نخورده
و خواب در محل نبرده شطری از عمر در سرب طلب علم گذشت و پاره در سفر معیشت و قدری در راه حجاز بمنیت طراز
بعزیمیت تادیقه فریضه حج و حصه بزرگی در مطالعه کتب و رحمت تالیف و اندکی در تلاوت و قرائت اذکار سه
چه دودهای چراغی که در دماغ زلفت
که ام باده محنت که در ایلغ زلفت
که ام خواب چه آسایش و کجا آرام
چه خار خار که در سبزه قران زلفت
بمیرتم ز دل خود که عمر زلفت و سلی
ز کج غمکه هرگز بصحن باغ زلفت
هر چند درین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله میاست و ابواب ناز و نعمت هر گونه مفتوح اما ذوق حالت اولی
همبران منوال است و شوق در روش همچنان تازه کار و تازه خیال باغ و بهار این چنین دنیا در دیده بصیرت و شال
خارست و بوی گلستان این برگریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار محمدی نسب احمدی مشرب است نقشبندی
طریقه صوفی مذہب تعلق در و نه او خضر این راه است که معرفتش خوانند ذوق بدون او جذبه خاطر است که فاتح
طریقش دانند سه

هو الغفور نه خوش شراب میخوم	صریح باب بهشت از باب میخوم
بر آستان خرابات چون نباشم فرش	که بوی زنده دلان بین تراب میخوم
دویدن می گلرنگ را بگو چه رنگ	بصد رسائی آواز آب می می میخوم
صفای پردگیان خیال می بینم	صدای پای غزالان خواب میخوم
ترانه که سر دار از ان شود رنگین	بهر چه می نگریم هیچ و تاب میخوم
صدای شهر جبریل عشق هر ساعت	ز جنبش دل پر اضطراب میخوم

مگر صحبت دلدای گرمی آسے

که از لباس تو بوی کباب میشنوم

تفاوت ست میان شنیدن من و تو

تو بستن در و من فتح باب میشنوم

مستطعمه این چند تراجم که بلیغ فارسی بحسب روزمره شعارات این دیار و محاوره رایج این روزگار بقید
تحریر و بند تقریر در آمد و از گزین نامهای علماء کبار و تذکراتی مشکلیخ ایرار بضبط عبارت و حوزة اشارت
چیده شد بغیر آنست که حرفت جسته زبان قلم و سخن گاشته قلم زبان و بار و دیگر محکم امتحان تواند زد و بائین
نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هر چند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی
و در بطبیعی بمبد و فیاض و دلی بقواعد تصفیه مراض و جمعیت باطن و طمانینت خواص و شرح مسد که شرائط معتبره این شغل
و ذکر اندک قلم مفقود و انواع توزیع الی و اقسام تشتت خاطر و صحبت با جنسان و گرفتاری و کار و بار بنا بر زمان
و مقامات گوناگون آلام و مضامین اصناف مراض و استقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایلغ
که موانع قوی و عوائق جلین این عمل اند بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز با انجام و پیوستن مقدمه با تمام
دیده شد که چون کجاول در یوزه گران پراز نوالهای گوناگون ست و همچو دلق در ویشان بهیئت اجتماعیه مرقع
پاره های بوقلمون چشماست از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبان انجسته فکر و صوفی نشان پاکیزه طو
در ویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوت آزمایش از زله ربای مرتبه نهند و جزیره چینی
بریت دیگر ندیدند خدا میدهد و بنده بخش میکند و کیفیت که از رسم ظاهر که بیان بستن و دست بست کسی دادن
رسمی ندارد و از اسم باطن که ذاتی ادب پیش کی از اولیاء الهیه نمودن و ادب آموختن رسم رسمی در میان
ایشانست خداوند اگر دنیای بطریق ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل بر ندارد آلتی بسخن خود
و سخن پیغمبر خود جیتی بخش که در آن مستغرق گردیم تا هر چه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر نیست نامه آن در نور دیم یا رسد
رم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجویم و اخلاص طویت و حسن عمل
از تو میجویم رب اغفر و ارحم و انت ارحم الراحمین و تجاوز عما تعلم انک تعلم و لا تعلم و انت
علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجزا من خیر الدنیا و عذاب الآخرة

خاتمة الكتاب و مجمع طیر المستطاب

شیخ محمد الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه و صایای حکمیه است که در باب پانصد و شصتم

در نه گزیده تفصیلاتش پرداخته و کتاب مذکور را بران تمام ساخته مناسب می نماید که بعضی الفاظ و معانی
آنرا در اینجا ذکر کرده شود تا بر خواننده و داننده بلکه شنونده آن اگر نیت خالص دارد باب صفات کثایه و راه معرفت
و هدایت جلوه نماید و این وصیت ابتدای از موصی نیست بلکه ابتداء ایش از خالق انسان و جاعل کون و مکان است
و بسندگان دران پیروان سنت الهی و شریعت رسالت و سگاسه اند سه

وصی الاله و اوصت رساله فلذا	كان التامني بهم من افضل العمل
ولا الوصية كان الخلق في عمه	وبالوصية دام الملك في الدول
فاعمل عليها ولا تهمل طريقتها	ان الوصية حكر الله في الازل
ذكرت قوما بما اوصى الاله به	وليس احداث امر في الوصية لي
فلم يكن غير ما قاله او شرعوا	من السلوك بل هو في اقوم السبل
فهدي احمد عين الدين اجمعه	وصلة المصطفى من انوار الملل

بنده چون در جای گناهی گندی باید که از انجا زود تا آنکه طاعتی بجز را بنجای بکند و عبادتی بوجود آورد تا چنانکه
آن جای بروی گواهی دهد هم از برای او گواه باشد اتباع السيئة الحسنه فتحها وان الحسنات يذبحن
السيئات ذلك ذكرى للذاكرين و دیگر گمان با خدا نیک می باید داشت و در هیچ مال با چنین محسن و بخشن
بدگمان نمی باید بود و انما عند ظن عبدي فلين في خيرا تو چه دانی که همین نفس آخر انفاست باشد عبادا بدگمان
روى و حکایتان بدان شوی سه

عافل احتیاط نفس یک نفس مباش
شاید همین نفس نفسی است پسین بود
و دیگر ذکر خدا در سر و عین و در نفس و در ملا میاید کرد که یارت مرا و را موجب یار است مرزا قافا ذکر و فی اذکر که
در حدیث صحیح آمده و انما معه حين يذكرني ان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي و ان ذكرني في ملاذ ذكرته
في ملاخير منه در یاب که این چه معیت و ذکر است و در کدام محل و بزم است سه

اهل ايمان لم اكن اهلا لموتحه	قول البشر بعد الياس بالفج
لك البشارة فاخلع ما عليك فقه	ذكرت شر على ما فيك من عوج

حق تعالی گفته و الذاكرين الله كثيرا و الذاكرات و باجملا اکر ذکر خداست در هر حال و در هر حال دیگر باقی
جمع قریب متاخرت میاید کرد بقدر استطاعت و اندازم جمد و استقامت در هر زمان و هر حال غیر صارتی منفرات

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذرا و ان تقرب مني ذرا عا تقربت منه باحا وان اتاني بمشقة
 هر دله من آیم بجان گرفتاری بن ع گریشم زهی طرب و گریشی زهی شرف و شبر با شبر ذراع باشد ذراع
 با ذراع باع بود و شش را چون دو چند سازند هروله نامند غرض که قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خداست
 یکی ستاند و دو تا ازانی دارند کیست که شکر این نعمت بجای تو انداورد و دیگر اگر از دست کار غیر بر نمی آید
 باری در حدیث نفس بآن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطری شتر خطور کند می باید که عزم بحرم
 بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده هتم سینه را نمی نویسند مادام که
 بجای آورده و هتم سینه را سینه می نگارند اگر چه بکار نبوده و این نیست مگر سبق رحمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح
 عفو بر عیان و اندازه آن از قهار و عفو از یک تازی باری باید گرفت شیخ گوید فلا بد من المغفرة لكل مسرف
 وان لم ینتب و دیگر مشایرت است بر کلام اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله است و بنا بر احتیاط بر زیارت علم
 افضل از کار گشته و میان نفی و اثبات جامع آمده افضل ما قلت انا و النبیون من قبلی لا اله الا الله
 و چرا چنین باشد که این کلمه توحید است و هیچ شیء محال توحید نیست و ان السموات السبع و عاموسن غیره
 و الارضین السبع و عاموسن غیره فی کفة و لا اله الا الله فی کفة مالت بآن لا اله الا الله باجماع
 در میزان اعمال گران تری ازین سخن و بطاقت آن نیست قال الشیخ فی تعلیک بلزوم هذا الذکر الذی یؤن
 الله به و ما یعلم به السعادة فتم

خفت علی قلبي احتراقة

مهما تفكرت فی ذنوبی

بذلک ما جاء فی البطاقة

لکنه یظنی لعیب

و دیگر از معادلات اهل این کلمه دورتر میاید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بخت آویزا
 اگر چه بمقدار قریب از رضا آرد چون شرک نموده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود و ما یفعل الله
 بعد از این که ان شکر و امتنم و دیگر ملازمت فرائض الهی است بر وجه ماسور بها و اکمال این نشا بنوا فلان شکر
 عمده آلات قرب خداوندی است ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی ما افترضته و ما ذال العبد بتقرب
 الی بالذات حتی احبه نقصانی که در نمازها از راه ترک یا قضا یا فتور در ارکان راه می یابد این تا فلما جبر آن بروز
 استخیر میکنند شیخ گفته و لیست فی الاصل فی الفرائض و الاصل فی الفرائض ذلک انشاء عبادة مستقلة لیسبها
 علماء السوء بعد عده و دیگر مراعات اقوال میاید که در چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل است

باید که خدا را نزد زبان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جانش دانسته گاه بیانی سخن نماید و حرفی ناکلفتی و کلامی
 ناشنیدنی گویند آن نباشد گویند و نشنود و نایل فظ من قول الاله رقیب عتید و لا یحیی الله المموت بالسنن
 من القول و کله یکتب الناس علی مناعه هم فی النار کاحصائد السمک و یمشی بکلیه من حیث یشاء
 از زبان نیست زیرا که در پس دوز و از راه افتاده ششمتین و انسان و صیاد اکثر الفضول است و باهاست و باهاست
 قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسند است که زبان یکی است و گوش دو است
 بخاطر اینست که بزرگواران نمی آید
 نموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

و دیگر صورت حیوانی ذاتی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی از آن نمی باید گذاشت تصور را روز حشر
 تکلیف جان دمیدن دهند و نتوانند پس بعد از این سخت بتلاش سازند و من اظاهروهم ذهاب الخلق الخلق
 فلیخلفوا ذرة و لیخلقوا حبة و لیخلقوا شجرة دیگر بیا را بر سجونی میاید کرد که در آن اعتبار و ذکر است و دیگر
 از اصل خبر میدهد و نظاره ضعفش تنبیه بر افتقار خودش میکند یا این آدم موصفت فلم تعد فی و کلام وقت
 بهتر از آن باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیاید یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند
 مشایعت فرماید

دزدیده ام از بهر تو در سینه می چسبند
 وقت است اگر زخم نهائی قدمی چسبند
 و دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میاید کرد و ثقل این وزر بر سر نیاید برداشت که ستم روز قیامت
 تیرگی است و این ظلم منع مردم از حقوق واجبشان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب معروف
 پیامی آید در حدیث قدسی است یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم و محرمها فلا تظالموا
 الحدیث رواه مسلم عن ابی ذر و این حدیث ابی ذر در خود خوانست که باب زر نوشته آید شریع هر که از تنوکان
 شنیده باشی که شرح همین معدن گوهر است و بسط همین بحر و بزرگنمایی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و استجاب الدعوی
 بزرگتر از مظلوم بیان نمیکند

گفتم اهل ستم چه طائفه اند
 گفت گرگ و سگ و شغالی چسبند
 و دیگر عالمی که علمش او را بر عمل بر نمی انگیزد هر چند خطا کار است تو در باره او علم خود را عمل فرما حق و نمی ناکرده باشی
 و بنا بر تادیب بصفات الهی از حال بدش در چاه بنیت چو علم او هم کمی درجه بلند است نزد خدا چنانکه عاقل اگر میکرد
 رتبه از جسد بود پیش او تعالی نیست خیر روح امور است و هر کسی را شمره اراده او با نظر در حق کانت هجرت الاله

و رسول هجرت به الی الله و رسول و من کانت هجرت به الی دنیا و امرأة ینکحها فهجرت به الی ماها جرات به
در مقام شیخ عالم مقام ذکر نفس را برعه کرده و زن مال و ولد و جاه را تمام برده و در بیان هر یکی جاوه تفصیل سپرده
فان شئت الزیادة فارجع الیه و حول علیه و دیگر ناگزیر است از آنکه در هر چه خدا داده و ستانده مراقب و تقوا
باشد آنچه داده بجهت آن داده تا شکر و سپاس و بجا آری که شکر نعمت صید میزیست و کفر آن شیوه شیطان مرید
و آنچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی و بصیرت و محبت او بجهت سرفراز گردی و چون با تو باشد و ترا دوست خود
گیرد و لابد است که با تو همان معامله محب با محبوب کند و از جمله بلاهای آخرت ترا محروم سازد و کلام خدا بعد از این
و آری و راه عبادان قریه و خدا کند که بکفران انعام بگرازش که کسی احصا آن نمیتواند و در ذی و حله کاخانه ایما
و اسلام را بر هم کنی

لکل شیء اذا فارقت حوض و لیس الله ان فارقت من حوض

و دیگر از حق واجب واجب تعالی را لازم متحمس می باید انکاشت و تخم خلافت در زمین عبودیت زنیاری باید کاشت
چنین هستی که آن حق واجب چیست عدم شرک است با او سبحانه جلای باشد یا خفی شرک جلی واضح است و شرک خفی
اعتماد کردن است بر اسباب موصوعه و در کون بقایب بسوی آن سکون دل نزد آن و این از اعظم رزایا آخری
و اکبر بلاهای دینی است

لا تعتمد الا علی الله نکل امر بید الله

و هذا الاسباب حجاب فلا تکن الا مع الله

آنستوان گفت که ما ما موریم بسی بر عیال و نفقه آنها بر ما واجب است زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب سکون دل
بر آن است عدم عمل از برای آنها که میوه و مایه و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون را شیخ بهین معنی تفسیر کرده و گفته
یعنی به والله اعلم هذا الشرك الخفی الذی یکون معه الا یسان بوجود الله و المنقض فی الا یسان بتوحید الله
فی الافعال لان فی الالهیه فان ذلك هو الشرك الخفی الذی یناقض الا یسان بتوحید الله فی الالهیه
لا الا یسان بوجود الله

و من یتق الله یجعل له کما قال من امره مخرجاً

و یرزقه من غیر حساب و ان ضایق امر به فرجا

و دیگر حذر میاید که در دل اراده علو در ارض در آید و این خیال فاسد در سینه پیاید که انجامش بدست

و صاحبش از درگاه بیچون و چگون بر و آدمی را در این مرتزین مرادی نیست که کسی او را نشناسد و نه وی بر چنانی را
 راند در حدیث است از سر در کائنات مسلم ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید
 فان كنت انت ذلك الشيء فانظر وضع الله ایاک آری اگر کلمه یکی از این خدا متعال اعلی گردد و رفعتی باشد
 و قبولی سر فرازی در مذهب این چیز دیگر است که از خواسته او نیست خاک تیره افتاده و راپه یا را اگر دم بزرگی زده
 و قطره آب بیچاره راپه حجت که خود را بحر و انما ید تلك الدار الاخرة فبجعلها للدين لا یرید ان عاوانی الاصل
 و الافساد او العاقبة للبتقین بایمله تو خود خواهی ان تعل نشوی و از خدا جز شمول و ذات و سکنت و نشی و خضوع
 هیچ نخواهی و اگر وی سبحانه از خود بهر عظیمی او است و این طالت دست نمیدهد مگر و میگوید حق مشهور گرد و فلق و
 عالم از نظر است بهر معتقد و شور شیخ گفته و لیس بعد از انکه کبریا که عظیمی او بهر عظیمی
 الشهود فانه الوجود المطلوب انتهى المقصود و دیگر جبال و مراتب است در زمین که از ان بهر اول میاید
 فرار کرد خواه حق باشد یا مبطل اگر مبطل است خود چیل از اسرار الامر غیر مد و اگر محقق است باز برای او غایب و زیان
 میو میازند و این با نجات است که در مناظره حذر از مکاره در غالب احوال و کثرت قیل و قال ممکن نیست پیشش
 بیشتر از سودا و است شیخ میفرماید کما یفعل ففقا ... میوم فی مجالس مصاص حرم ... الی
 تنقیح خواطر ههنا ... یدرم المناظر فی ذلك مذهب لا یعتقد و قیلا یرتضیه و هو یجادج صاحب
 الذي یعتقد فيه انه حق ثم یقول صد النفس فی ذلك ان یقول له انما نفعل ذلك لتتقوا الخاطا لا
 لا قامة الباطل و ما علم ان الله عند لسان کل قائل الی اخر ما قال و دیگر حسن خلق و اتیان و کرامت و بقاء
 از سفاقت است انما بعثت لانتهم مکادم الاخلاق و انک لعل خلق عظیم فبما رزقه من الله کنت
 لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانهضوا من حولک و اخلاق را مصارف است که شیخ هم در رساله جداوله
 نوشته تا آن مصارف شناخته نمیشود و امتیاز مکارم از سفاقت دست بهم نمیدهد قال و هو علم شریف خفی و لا
 یفوتک فان ذلك یختلف باختلاف الوجوه و راست گفته زیرا که اغراض خلق متباين است اگر زیاده
 شد دشمنش عمر و با خط میگرد پس لابد است از دریافت مصارف تا با متخلق مع کار بریان و تنجای بیان آید و دیگر
 هجرت است از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در قیامت میان کفار امانت دین حق و اعلا کلمه کفر یکدیگر
 باشد و تا تواند در دمه کافر نر آید که مقصود از قتال همین بلند می کلمه خدا و سفل کلمه کفر است پس شیخ گفته
 و لهذا اجبرنا فی هذا الزمان علی الناس زیارة بیت المقدس و الاقامة فيه لکونه بید الکفار فالکایة

والتحالف في المسلمين والمسلمين معهم على اسي حال لغو ثبانه من تحكيم الاهواء كبريم وحيثما جرى
هندوستان امره وذا الشبه الديلة بالبارحة

رق الزجاج ورق التخمير فتشاهفتشا كل الهمس

فكانما خسر ولا فتح وكانما فتح ولا خسر

از صفای حی و لطافت بیام

مهر جام منت نیست گویای می یاد اوست نیست گویای جام

و یگانه استقلال غلظت و در جمیع حرکات و سکناست و بر قابل نام و عامل بران شنا آمده و فرسوده انداخته است
پس چه نیاید کرد تا عالم عامل گردد و آنچه سراج و شمع محرق جان خود و ضییعی دیگران نبود که مثل الحار یخچل اسفند
عبارت از همین مقام است و دیگر تو دوست باندگان خدا با قشار سلام و اطعام طعام و سعی در قضاء حوائج نام عمو
و باین مرادان جهان خصم و یطهون الطعام علی حبسه مسکینا و یتیم و اسیرا یتیم و امقریة او مسکینا
ذامتره همه مومنان چون یک جسد اند اگر عضو می از تن مشتکی گردد سائر جسد از برای آن نمی و سرشدا می شود

بنی آدم اعضا سے یکدیگر اند

چو عضو می بدر را آور در روزگار
دگر عضو ما را نشانند قرار

دیگر بر رسیدن رزایا در مال و خوشیشان اکثر است بناییک در بلکه با ستر جلع باید گز را نید عمر بن خطاب گفته است هیچ صیته
بمن نرسید مگر اندران ملاحظه نمائست که در هر کس آنکه این آفت در دین من برودند و دیگر آنکه بزرگتر از ان بر من
ایقتاد سوم آنکه کفاره و زری و جالب جری شد و دیگر تلاوت کردن قرآن است بتدبر و تفکر در نفوت و صفات
که در ان مذکور است و بیان فضائل کلام و مزایای این نظام در اینجا تحصیل حاصل است اهل القرآن هم اهل الله و
خاصته و خاصه ملک عبارت از منشیان اوست که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم است که این کلام
خالق است و باقی هر کلام مخلوق و ما للذباب و رب الاذباب و دیگر اختیار مجاست کسی است که نفع علم یا عمل
از وی استفاده می توان کرد و ترک صحبت کسی که از وی ملاحظه ضرر در دین و در دنیا می توان نمود همه القوم
لا یشقی جلیسهم

حافظ از محاسن ندان بسلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

و دیگر اقامت خود دست در نفس خود و کسان خود و کلام راع و کلام مسئول عن رعیت اگر سلطان بنام خود

برپاداشتن صد باروی مستقیم و در نه اقل ولایات ولایت او بر جان خودش هست جوارح را در کار غیر خیر و گریز
تا دمی که ببرد بری از مواخذه این ولایت ببرد و دیگر دادن صدقه است در راه خدا و تعالی در قرآن کریم
و متصدقات کرده صدقه فرض را از کوه خوانند و صدقه نفل را تطوع نامند فرض فزونی اسم نفل است و تطوع واجب
درجات علی و سبیل بصفت کرم و جود و انثار و سخا و من بوق شیخ نفسه فاولئك هم المفلحون و آن تصدق و امانت
صحیح شیخ تصاف الفقر و تامل الغنی و اسراف بذل کردن مال است در غیر موضع آن و در آن کفران نعمت مستعم
حقیقی است آن المبدین کافوا الخوان الشیاطین و کان الانسان لربه کفوراً دیگر بنا نفس است بعدی
عدو لك نفسك التي بین جبینك شیخ و دیگر صوفیه این جهاد را اکبر گفته اند و آیه قاتلوا الذین یلوونکم من الکفار
را بر آن محمول ساخته و گفته لا اکفر عندك من نفسك فانها فی کل نفس تکفیر نعمه الله علیها من بعد الجاهلیة
و چون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعداء ظاهر است آسان تر گردد و مراتب شهادت باطن و ظاهری وقت شود
و دیگر رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد و میان آنها مساوات می باید نمود چنانکه اسلام این تنویر در
ایمان ایشان کرده و نباید گفت که آن فرد سلطان و جاه و مال و شخص کلان است و این صغیر و حقیر و فقیر و ناتوان و بی خان
بلکه اسلام را بمنزله شخص واحد باید دانست و مسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید و کیفیت که وجود اسلام نیست مگر
بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر باعضاء و جمیع قوای ظاهر و باطن او و همین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده و گفته
المسلمون تنکاد ماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم و هم ید و احد علی من سواهم و المؤمنون کالبنيان
المرصوص یشد بعضه بعضاً و دیگر حفظ حق جوارح است و هر که در وازة او قریب تر بسوئی او بود وی مقدم
درین کار و در تققد و دفع ضرر هر که باشد و همسایه را جار گویند مشتق از جار بمعنی مال بنا بر میل بسوئی او با حسان هر که
آزاد مشتق از جور بمعنی میل بسوئی باطل میگوید که در معرفت آنرا ظلم نامند پس این بدان ماند که کذب را سلیم خوانند
و باطل مراعات حقوق جوارحی از واجبات است گو کافر باشد و دیگر نصرت کردن است از برای برادر مسلمان ظالم باشد
یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم است و نصرت مظلوم به دفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوهل القیامة و این همه مقید
باستطاعت است و درین زمین نمیکنی و مظلوم نزدیک تر است باجابت دعا

بترس از آدم مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبال می آید

آتش سوزان نکند با سپند

انچه کند و دود دل در دمسند

و دیگر سوال ملل برای استکثار با وجود غنا و حال است و روز قیامت خدوش یا غموش یا کدوش در روی باشد

زیرا که سوال مزیل آبروست و بدل سائل و از شعبا دست منت نهادن بر کسی تا بیشتر از وین اندوهی مستانه
و کائنات شستگاری دیگر دوست داشتن انصار و انصاریات است و حب ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفته و بعضی از ایشان تفاق قرار داده و فرموده اقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید آن کل
من نصر دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار و هو داخل فی حکم هذه الحديث و انصر دین خدا
دو کس اندکی آنکه ابتدا و بجهان خود بدو کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت بر خود شناخته باشد و دوم کسی که این نصرت را
بر خود واجب دانست لقوله یا ایها الدین امنوا کونوا انصارا لله و این دیگر را هم او نصرت است و هم ابراد او را
و ازین دادی است اظهار علم حق از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوس است معنوی با نیت که قابل و باطن و
او نفس است و محسوس با نیت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان و دیگر صدق حدیث و ادا امانت و
صدق و عهد و اجتناب کذب و خیانت و خلف و عذر لازم میاید گرفت و نزد مخالفت با احدی فحور نماید کرد که اینها
یکی از علامات منافق است و اخلاف و عید ازین باب نیست معتزله چون خلافت اعدا را موجب کذب خبر و اعدا
گمان کردند و کذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلفت عظیم است زیرا که مثل این را در عرف
شرح کذب بنی نامند فجهیم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی و هذان تصور بعضی العقول و وفق هاتین کل
موطن مع اذلتها و لا یبغی لها ذاک

و انی اذا وعدته او وعدته الخلف ایصادی و منجه موعده

و دیگر بذاته است در جامه و عدم ترفه در دنیا و بذاته را از ایمان گفته زیرا که انفی از برای کبر و ابدا از عجب و
و خیلا و صانع است و این همه امور مذموم است بر لسان شیخ و مکره است در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا
و دیگر حیا است و او تعالی حی است و حیا را از ایمان باشد و الحیا خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران
اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرعی خدا و رسول است شیخ گوید آن الله کالیستقی را ترحمه کرده است
آنکه آنکه لا یترک ان یخرب مثلاً ما یوحیة و دیگر غیر خواری مسلمانان است و ما و خصوصاً الدین النبیجة
قالوا المن یا رسول الله قال الله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و دعائهم و رضای رشتة را گویند و منصفه
سوزن را و ناصح فاطم است و فاطم کسی است که میان انبیا و ثوابت ایستاده باشد آنکه قبیعی یا پیرینی میگردد
و بدان انتقال میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلمای عباد الله و میان سخاوت ایشان خدا
نصیحت گوش کن جان که از جان و تنه بدارد
جوانان صبا و تند پند پیران را

اینقدر است که ناصح محتاج بسوی علم کثیر یکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم و علم زمان و مکان است دوم
 علم تهجیه نزد تقابل این امور تا کار بر حسب حال کند و سیاست و عدالت داخل است در زیر این نصیحت شیخ گفته
 الناصح فی دین الله یحتاج الی علم کثیر و عقل خیر و فکر صحیح و رویه حسنة و اعتدال مزاج و قنوة
 و ان لم تکن فیه هذه الخصال کان الخطا اسرع الیه من الاصابة و ما فی مکارم الاخلاق اذقی و لا
 اخفی و لا اعظم من النصیحة و لئلا فیه جنس سمینا کتاد النصائح و یکر مراعات حال خویش است در زمانیکه
 میان هر دو نماز باشد زیرا که از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز است باید که در آن زمان لغوی بوجود نیاید و در این
 حکم نماز فرض و نافله یکسان است و وارد شده که صلوة علی اثر صلوة کلا لغویین ما کتاب فی علیین و کلام لغوی
 همان است که ماقط باشد و در کف میزان ندر آید و یکر التزام نماز کتوبه است نزد ارباب جماعت چه اتحاد مساجد جز از
 برای اقامت نماز نیست و ندانی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حی علی الصلوة عبارت از همین دعاست و
 حی علی الفلاح بشارت بهمن باجرا و جماعت سنت موبکه نبوی است و مراد بدان اجتماع است بر اقامت دین و
 عدم تفرق در آن شیخ فرماید و من تولد سنة رسول الله صلی الله علیه و آله بل لا شک لانه ما سن الا ما هو الهدایة
 و ما ذابعد الحق الا الضلال فانی تصور فون و یکر محافظت باید کرد بر نماز و این و آن نماز است در اوقات مغفول
 در ماه و وقت آن باین منجی تا استوار و باین ظهر و عصر و باین مغرب و عشاء است و بر نماز تنبیه هم مطلق میشود و نماز
 شب یا زده رکعت است قال الشیخ و هذا لا بد منه لمن یرید اتباع السنة و الاقتداء بقرآن زدست علی هذا
 فان ذلک فان الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیستقل و من شاء فلیستکثر فانه ینال به و الحمد بیست
 مع الله و الاستکثار منه اشرف الاحوال و یکر و روع و فطقت است چنانکه در ماکل و مشارب باشد و آن عبارت
 از اجتناب حرام و شبهات الاثم ما حاک فی صدرک و دح ما یریبک الی ما لا یریبک و استغنت قلبک
 و ان افکاک المفقون و کزیدن بدی صلاح و سمیت صلاح و اقتصاد در همه امور و اتبع انبیاء و صلحاء و تحفظ از عجلت
 مگر در مواظن آن و سارعت بسوی مغفرت و سبق بجانب خیرات و اگر ارام ضعیف و تجنیز میت و جواز بکیزه اراک و
 هر عمل آخرت و توفیق در امور دنیا و در و در آنحضرت صلی الله علیه و آله ذکر شریف همه از باب بره محروست و یکر شیخ گفته
 الله الله ان تعود فی شیء خرجت عنه الله تعالی و لا تعقد مع الله عقدا و لا عهد انما تقضه بعد ذلک
 و قوله و لا تنفی به و اول عهد که بنی آدم با خدا است قال ابلیس است و درین عهد که اقرار بر بیت رب و عبودیت خود
 همه مراتب اسلام و ایمان و احسان مندرج است لکن بعد ازین بلای شکر راه بسیاری از مردم زده و در انواع

برع و ضلال مبتلا گردانیده چون اول باختر نسبتی دارد باید که آخر را بول موافق سازد تا بدو غایت بر یک گریزند
 و دیگر هر که والی باشد لازمست که قضایین الناس بحق کند و پیروی هوانماید که مصل از راه خداست و راه خدا عبارت
 از چیزیست که در کتاب و بر زبان انبیا و مشرّع گشته الدین یصلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بدانجا
 نسوا يوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اصلم بنی مالدنیا حیث لم یحاسبوا نفوسهم فیه فان النسیان
 التزک و يوم الدنیا ایضا يوم الدین ای الجزاء لما فیه من قامة المحمود دیگر در دعوات اوقات اجابت امراعات
 بیاید که مثل آذان و حرب و نزول باران و افتتاح نماز و ساعت جمعه و هجر آن که در کتاب دعیه مثل حججین و غیره
 باستقرار مذکورست و اسباب قبول بسیارست و در زمان و مکان و حال و نفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصرست
 پس چون دعای یکی ازین چهار کار متقترن شد نزدیکست که مستجاب گردد و اقوی درین هر چهار امر یکی اسمست دیگر
 حال و دعاء در حال سجود بسیار و بیشتر بیاید که چه نزدیکی در سجده با خدا افزون تر از همه اشیا است آنحضرت فرمود صلعم
 اقرب ما یكون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته که اقرب از قرب من قرب السجود و کادها الا فی القرب من الله
 فاذا دعوت فی السجود فادع فی دوام الحال الذي اوجب لك القرب المطلوب من الله و دیگر کن فقیرا
 من الله کما انت فقیر الیه و این بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بک منک و معنی فقیر من الله آنست که از وی
 آنچه از روح ربوبیت شمیمه گردد بلکه همه عبودیت محض باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و محض
 کبروی که عبد باشد نفوذ رب محض فکن انت عبدنا و دیگر رباط را لازم بیاید گرفت که از افضل احوال
 و مست و هراسان که حی میرد عمل او ختم میشود مگر رباط که عملش تا روز قیامت در نشو و نماست و از قاتان قبر
 در امنست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائم نفس خود را ملازم طاعت خدا
 گرداند و نوحی که بسوی آن غشی شود و چون نفس این کار رباط داد مرابط شد و رباط در هر خیر اختصاص بان
 غیرست و همه راه خداست محقق بلازمست ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
 و حق تعالی گفته اصبر و اصبر و ادر ابطع و اتقوا الله و دیگر چون مناجات کنند با رسول خدا صلعم و آن عبارتست
 از زمان قرارت اعدایش مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة و السلام باید که پیش از بخوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
 که باشد که این همه خیرست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شایع بران نفس کرده بسیارست منها قوله
 صلعم ان کل تملیة صدقة و کل تکبیر صدقة و کل تسبیح صدقة و کل تحمید صدقة امر بمعروف و نهی عن منکر
 پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد و هی التي بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلعم

و هر صدقه که بران قدرت حاصل گردی باید داد بعد در قرات حدیث شروع نماید کرد و دیگر حد را از کفر حدی
از اهل قبله واجب است هرگز برگزینی و تا ویلی زبان انکار گفتن مسلمان آشنا نباید نمود که در حدیث است من قال
لاخيه كافرا فقد باء بها احل فلان كان كما قال و لا رجعت عليه و معنی رجوع آنست که کفر خود را ترک نمیگرد
و هر که اگر گفته وی هنوز مسلمان است و اذ اقبل لهم امنوا كما امن الناس قالوا امن السفهاء
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هو السفهاء و لکن لا يعلمون و سفیه ضعیف الای را گویند پس این
تقول ایشان خود و بال ایشان گردید و نظر این آیه در کتاب بسیارست و همه افاده رجوع نسبت زمیمه بسوی
صاحبش میکند و ما یخذعون الا انفسهم و نیز این آیات بطحا ای خطاب ال است بر مسلمان است آن دیگر ازین نسب
و نام و ابتلا و اینکس اندران و تا کسی بوجبی از وجه و تا ویلی از توایات مسلمان باقی تواند ماند چنانچه بر و باز و و
زبان او را کفر بسیار ساخت علما و ظاهرین باب غیبتی تمام کرده اند و اهل مناظره بسیار را رخا و عنان نموده تا اگر احد
از سلف و خلف درین مباحث ازین آفات ایشان که راجع بایشان است تسلیم نموده و دیگر کی از مناصب شرعی
محذور است و ذب از شریعت حق و سنت بیضا است و درین مرتبه او نام و مقامات احدی را گنجایش قبول
نیست و ناگزیر است از آنکه هر چه خلاف سنت صحیح باشد و مضاد طریقه نبوی بود در هر تقریر و تفسیر و در دفع و
رفع آن باید که قاطعه و منافییم باشد و باید کرد و هرگز جانب احدی را هر که باشد و هر کجا که باشد رعایت نمی باید نمود
پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی در باره جماعه از صوفیه و فقها و راجع بسوی اقوال و افعال آنهاست نه متوجه بسوی
ذوات و نفوس شان و درین تکفیر عصبانیه کفرین معذور است چنانکه مسطرودین ایشان بنا بر حال یا قال محمود از عالمه مردم
که باین حکمت عامه نمی رسند هر دو حالت را یک مرتبه می نهند و نمیدانند که میان هر دو بون یا ن و بعد با حدیث است

سکات مشرقه و سرت مغربا شتان بین مشرق و مغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و امثال ایشان ابن فارس و ابن سبعین و ابن عربی و دیگر قائلین
و عدوت و وجود و تکفیر مسائل غیر متواتر از همین ادوی است که مخالفین دران همان قالات و حالات است نه ذوات
ارباب مقالات و اصحاب ملاقات و این خصم از انما علم مناصب و بین پروری و اکمل خازن حق پرستی است
در هزار یکی و در بسیار اندکی مابان نوازش میفرمایند و اگر ضایعه و جارحه عالمه هدایت و ارشاد عباد بسوی

رب الارباب میگردانند

و این حالت بزور باز نیست تا بخشه خدای بخشنده

دیگر هرگز بساوا که از شر مردم باشد و مردم خوف بدی او از وی بپرهیزند و این حال اهل بشر از نفس خود
می تواند شناخت که بدی او تا کجا است مروی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بپس اخي العشيرة
افشاور از صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن کسی وید گفتن بایران نبوت همچو رواج و خواج و ست کردن
با که باطل پیش عبادش است طاعت بر عرض جمل سلم بغیر حق و نحو آن همه از شر و فحشست و زبان از بی ملایان کاسه لسیان یونانیان
در حق اهل حدیث و مجید و مشبه گفتن ایشان زانچه شر و باطل باطل است و معطله و فرعونیه و جهمیه و قریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکر هیچ
ثابته الهی جز از مطابق واقع و نفس الامر است از باب شر و مجرده نفوس بشریه نیست زیرا که و ما بعد الحق الا الضلال
و دیگر تسلط و لایة جور را منکر نباید شد که در آن سری است که بنده خدا هیچکی از آن میدانند و نظر خود را بر علم الهی درین
کون و نسا در ترجیح نمیداد که هر چند اینها محل شر و اندام اصالح بسیار هم بد و یغیة ایشان بر روی کار می آید
اما نمیرسد که دست از طاعت ایشان در غیر مصیبت خدا بکشیم و زانعی درین امر با ایشان قاطع سازیم و شیطان را
از باب دلیل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبردست گردانیم اگر جائز اند زیان بار جور برگردان
ایشان است نه بر سر او اگر نیکو کار اند نفی از آن با هم می تواند رسید و بدین سبب اعتراض ملائکه بر وی تعالی در باره خلافت
آدم ابو البشر کافی است و از برای صبر و تضرع و انی و شافی شیخ میگوید و هذا باب قد اخفاه الناس و قد
اخفوه علی انفسهم فما تری احدا الا و له نصيب في ذلك ولا يعلم ما فيه عند الله و قد راينا علی
ذلك براهان من الله و متی ذممت و لا بد فذم الصفة بدم الله و لا تدم الموصوف بهما ان نصحت نفسك
و متی سمحت فاسجد الصفة و الموصوف معافان الله بعدك علی ذلك و دیگر چون غنی خوب گوئی یا راسه
بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی نخستین مخاطب آن خیر تو شوی و نصیحت نفس خود را که تر و مقدم تر
داری زیرا که نظر خالق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول او است و ابتدای فعل اعظم تر از ابتدای قول
و اذ المقال مع الفعّال و زنته ربح الفعّال و خف كل مقال

و دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب ترست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید
و از آن محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهکاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا بکاری دانند
و او تعالی خلافت آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و ثرثرت و هذر و بدی و بدیان و خرافات و طامات
و شطیيات و سكرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار است نه احوال خیار است خیر آدمی بر همان حالت شریفی است
که بران مرده و از دنیا با آخرت رفته جهاد باید کرد تا هرگز بر اسلام شود و کاری از تو سرانجام گیرد که در گور نسوزد

و شست و تنهایی آید و فی الدنیا عقیلتک فدا قیلتک والی الله مصیرک فسر نصیرک و دیگر دنیا روزی چندت
 و آخر کار با خداوند پس دل بر نیزنگ بوی درنگ اینجانی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر زنگان عبرت بیاید گفت
 جامی آن به که درین مجلس آن پیشه کنی که زمرگ در گران مرگ خود اندیشه کنی
 ماندن ایشان درین خاکدان بر وجهی شد که چون از بخار قنند و دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد
 و همان منزل پرداخت و باز خانه را دیگران گنایشت که ترکی امن جنات و حیون و ذروع و مقام که بعد
 و نه کافیهها فکرم کن الله و او شاه افواج آخرین امام علی بادی بن محمد جواد بن علی رضا علیه السلام را
 نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانه خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند گو یا طلب مراد برای خود
 میکنند فرمان رفت که گروهی از اترک برود و اگر قمار کرده بیارد بر صحن غفلت هجوم آوردند و را در خانه آری
 در پیراهن صوف و بلخه موی روی قبله یافتند و وی مترنم بود بآیتی از قرآن که در وعد و وعید آمده و خوراک
 و شکر زده خورش میانه داده و بساط زمین بود

بجور یانهی پاکه از فقیران است قدم منتهیستان که بجای شیران است
 همین صورت گرفته و پیش متوکل بردند و وقت شب بود و جام شراب در ده و دو کاسه امام در دست
 کتاب و شراب و انتظار است این صبح قیامت است شب نیست
 چون بنای امام عالی مقام را در تعلیم کرد و پهلوی خود بنشاند و خبر کردند که در خانه او از هر آنچه گفته شده چیزی
 برآمد نشد و نه چیزی برخواخذه اش که بران تعالی بر دیار گفته گشت متوکل شنید و پیاله باده در دستش از آهوشه
 امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز بگوشت و پوست من نیامیخته ما را از ان معاف می باید داشت
 متوکل عذر کرد و گفت ششری پسندید و خوش آید بخوان فرمود من شمر اقلیل الدین را شتم گفت پس چینی را بیاید
 امام هم اول آیه مذکوره تلاوت فرمود سپس این آیات بخواند

طلب الرجال فما اغتسم الاقل

فاودعوا حفرا یا بنس ما نزلوا

این الاشارة والتیجان والاحلال

من دوها تضرب الاستار والاکلال

تلك الوجوه علیها الله و د یقتل

یا قوا حل قلال الانجبال فخرهم

واستزلوا بعد عز عن معانهم

ناهم صاوخ من بعد ما قدرنا

این الوجوه التي كان منة

فاضیع القبر عین حین سا لهم

قد طال ما اكلوا دوا و ما شربوا فاصبحي ابعدي طول الاكل قد اكلوا

حاضرین بزم ازین انشا بر علی ترسیدند اما متوکل بسیار از بسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریش روان شد
و حاضران نیز در گریه شدند و دیگر خیال نباید کرد که دنیا عبارت از وجود است پس چون ما نمانیم و آنجهانی
شویم این آرایش و نمایش که سایه ابر و خنده برق پیش نیست برفتن ما رود بلکه این گمنامی بر مثال جهان سر است
که نه یکی همی رود و دیگری همی آید صد هزار امثال ما را در آن گذر شد و آنجهان و بزمها آری هستند و همه خود را جلالت
و لذت معیشت و خلاوت و عذوبت حیات برداشتند و تا چشم بزدند تمام بزم برهم شد و کسانی دیگر آمدند و
مجلسی آفریدند آن یکم و پیش از آن جهان رنگ و بوی در هر بزم و کوی پیراستند و بهره از مقدار خود دست
آورده به از آن گذشتهگان این جهان را پروردگار داند و غرض که کان بر پاست و مگرین پنج و پادشاه
گمان سبک تو چون بگذری جهان بگذشت هزار شمع بگشتند و آنجهان باقی است
دانستند کسی است که درین دیر کس فریب این انجمن نخورد و در زمین خود که جلوه گاه حیات دوروزه است آنچه
از دست بر آید آن برای جهان دیگر ذخیره سازد

دو بیتیم جگر در روزی کباب	که میگفت گوینده بار باب
درینا که ماسیسه روزگار	بروید گل و بشکفته لاله زار
بی تیر و دی ماه وارد می شست	بیاید که ما خاک با شیم و شست

شیخ سعدی در بوستان گفته است

نشاط انگاه از من رسیدن گرفت	که شام سپیده رسیدن گرفت
بیا به پیش کزین جهان بگریه	که در هر بزم باز می آید بیهوده
بسبزی کجا تازه گردد دلم	که سبزی نخواهد رسید از گلم
تفریح کنان در هوا بهوس	گداز شتیم بر خاک بسیار کس
کسانیکه از ما بغیب اندر اند	بیایند و بر خاک ما بگذرند
درینا که فصل جوانی برفت	بامو و لعب ز نرگانی برفت
درینا که مشغول باطل شدیم	ز حق دور ماندیم و غافل شدیم
چه خوش گفت با کودک آموزگار	که کاری نکر دیم و شد روزگار

و دیگر دعای باید کرد که او تعالی ویرا از صلحا بمومنین گرداند و لسان صدق در آخرین ابرسانی دارد تا از دوستی
خدا و اولیا را شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیرا که او سچانه صالح المومنین را با نفس مقدس و جبرلی
و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما اولی الله و صالح المومنین و این نصرت در آنکه
ملا بس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول مینمیت و از اسباب صلاح است آنکه اگر والی باشد در
اقامت حدود آسمی سیان شریف و وضع برابر می کند و در دوست و دشمن مساوات درین کار و بار نماید آنها
هلاک من کان قبله که الله کافا یقیمون الحد و علی الوضع و یدرکون الشریف و کان امتثال انبیاء از اصعب
امور است بر سیکه ایمان بخدا و رسول و روز آخرت ندارد و الیان امر و تابعان نفس الماره درین کار کوتاهی بسیار کنند
و با اعزه و ذوی القربی را هرگز راه غاصه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معذرا خود را مسلمان میگزینند

بر در میکده باد و نئی تر سائے

این حدیث چہ فروش آمد کہ سحر گہ سگفت

وای گرد ری امروزی بود فردا ہے

گر مسلمانانی بهین است که حافظه دارد

و دیگر غیور می باید شد از برای خدا و دزد می باید کرد از غیرت طبیعی حیوانیه و نیز از این همل آنست که هر که
غیورست از برای حسد اوست غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این به تنگ بر جان او باشد یا بر غیر او مثلاً
چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زن نکند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زانی گردد و کند
بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زانی شود شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا غلامیه
یا مادر یا کنیز دیگرست و هیچکلی نمخواهد که بازنی از این زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شیئا من هذا زنی
وادعی الغيرة فی الدین او المروة فاعلم انه کاذب فی دعواه فانه لیس یذنی دین ولا مروة من یکره
لنفسه شیئا ولا یکرهه لغيره

بانگ و فریاد برآری کہ مسلمانی نیست

بخوری اہل مسلمان و چو آیت بخورند

آنحضرت فرمود صلعم ان الله لا يغفر مني ومن غيرته حرم الفواحش ومرتد رسول خدا و دست زنی را که بروی حلال نبود و بیعت نکرد زنی را اگر سخن و هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجعل مینا ناک فی الخیرة للدين هذا فان وفیت به فاعلم انک خیر من ان و جعلت خیر من ذلک فتا لک غیرة طبعیة حیوانیة لیس لله ولا للبروة فیها دخول حتی تغار عنک كما تغار علیک وقد ثبت ما من احد اغیر من الله ان ینی عبده او تزنی امته ویکبر علیه اید کرد از آنکه خدا را در باطنی بیند که از انجا حشمت کرده و در جانبی

که حکم انجام داده و ناگزیر است که علی پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آفرانیده اند که این اعظم و سید است از بندگان
 خلوص آن عمل از شویب و قلیل من یکون له هذا شیخ در فتوحات چندین از وصایای نبویه بر روایت مرصوف
 ذکر کرده که در اول هر وصیت از آن لفظ یا علی است و وصایای دیگر بلفظ یا ابا هر ریه آورده هر چند مبانی و معانی
 این وصایا خوب است زیرا که مشتمل بر غیب در اخلاق حمیده و برتره میسر از خصال نکو حمیده است لکن در آنجا
 نبوت در طریقه اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علماء و عرفای باید داشت و اعتقاد
 رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متجهل افلیت و عده قصده من النار است و هم بنابر شیخ طائفة از وصایای
 اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعضی را از آن در نظم آورده و کلام علماء است در وصیت و نصیحت ذکر نموده و نوشته
 حکما بر بیان ساخته در ضمن آن حکایات اهل السوء و بعضی شیخ خود اثبات نموده و در زیر هر جمعی از وصایای
 مذکوره و صیتهای بسیار مناسب عنوان کلام دیگرانه از آن مرام نوشته و چندین از وصایای آلویه از تورات و حج آن
 متعلق بطهارت جوارح و تصفیه باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملات و حکایات زبان نبوت اولی و
 مواظبتی و عبرتسنی و تذکیر و تحذیر و آنچه باین چیزهای ماند شیخ در بسیار نگاشته و حکمتهای مرغوبه
 ایراد نموده و خاتمه باب که خاتمه کتاب اوست بر ذکر اربعه مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
 ختم ساخته این چند وصیت که در بنیامی مبنی حرفی از آن کتاب و بر توحی از آن آفتاب کتاب است که تفسیر است
 فحاشای و مطلق آن مقتضی و زیادت ثبوت نموده آورده و باید التوفیق الهی آنچه درین جریده نوشته ایم در سوادش
 بمیاض این کتاب برده ایم فهم قاصر است که از آیات و بیانات سلف و مقالات اصحاب حالات نور و کسب نموده ایم
 و از کلمات طلیعات ارباب حق و فوائد افنده اولیاء دین در میزان یقین سنجیده ایم اگر مراد توفیق رسول تو و اولیاء تو
 اصفیاء تو از آن الفاظ قدسیه و عبارات سیه همان معانی طاهره و صفات طیبیه با هر دست که قره عیون و مسروره افغان
 باشد پس بقبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمان برداران نیکو عمو با و در نفوس اخلاف با فضیلت
 اثری نمایان و برکتی شایان از آن مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدا نخواسته و مبادا اخلاف نمای تو و دار
 رسول و دیگر جماع مقبول حرفی از زبان خامه و خامه زبان بدست باشد از ما بعفو شامل و کرم عظیم خویش ما را کن
 و کیف که چون عنوا کرام نامسول است از تو که اکرم الکریم و ارحم الراحمین چه قسم مرجو نباشد حق آنست که
 حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجای تو اندر یافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن علماء و بزرگان
 خودشان می شناسند فردی از افراد است که میتواند دانست که لایزالنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الخیر

از افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتقاد آیم دیگر چه آید و از راسخین فی العلم غیر آنکه
به امنایه کل من عند ربنا قائل شوند و دیگر چه میکشاید دید و شنید ما را چه اعتماد و بر فمید قصه که نام بنیاد آنچه
بصدق نیت و خلوص طوالت اختیار نموده ایم اتقان محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشرب
تنوع جاریه اش پیچیده ایم راه اقتدا و کتاب تست و بنا امنایه انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع
الشاکهین ما خاکیان فماید اگر نور بی جمع و بی بیعی بنوازی از لطافت است هرگز در نیت و
شر متدگان عصیان پناه را اگر نظر رحمت تمام خود بگری زنده از شان ربوبیت تو بجز نه اللهم غفر
جمعی بدست گریه و آه آوردند جمعی همه دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند و خواهمش عفو ترا رفتند و جهان جهان گناه آوردند

و استودعوا انان الحجل لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوة و سلامه علی الذات الطاهر
والغیث المطمطم لاهوت الجلال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان
عین الاذل فی سر من کلازال و لحرزل اللهم صل به منه فیہ علیه و سلم تسلیما کثیرا طیباً
علیه علی من انتقم الیه

خاتمه طبع باسم تقریر ریخته خامنه ماه تمام سپهر فصاحت مهر سیراج باغخت ناثر شره نثار
شاعر شهر شاعر حکیم عظیم حسین خصمه لکهنی الدارین و حماه عن مکاره الملوین کو

سپاسی که در برابر نعمت میتوان کرد خدای نعمت افزای را بیگزاردیم که این نامه خجسته عنوان را سر انجام گارش
صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش مراد بر کرسی نشست همانا بدایع انگیزی اندیشه ندرت پیشه
خردمند خورده پسند و دانش پناه معنی آگاه از سطوح حکمت فلاتون فطرت فرخنده کشور کشف قرانه فرمانروا عالمی
فرشته تاب و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد یحیی حسن خان بهادر داماد الهی و التفاضل که نقشبند
این دانشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت است دلکش باغی بیاراست که رغوا از ابد و ق تمام شایسته
دل از بهشت برین بر خاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوی هم چیده جز این پیشینه آثار و تصانیف
پایینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار شمال داشت از آنجه برگزیده پیش نظر
گذاشت و دیده را بهر من گنجی و اندیشه را با نوازه شناسی برگذاشت تا بدان پایه دید و دانش نغز از پوست

فصل	کتاب	فصل	کتاب	فصل	کتاب	فصل	کتاب
۲۲۴	۱۱	لسار	لسار	۲۳۱	۱	دنیا	دنیا و صیبه
۲۲۶	۵	چشمه	چشمه	۲۳۲	۱۶	ساخت	ساخت
۱۵	۱۵	تر	تر	۲۳۳	۱۴	واحد	+
۲۲۸	۵	خریدیم	خریدیم	۲۳۴	۲۲	حال است و	حال
۲۳۰	۲۰	هفتاد و هفت	تصویر و نقش	۲۳۵	۲	برگشت	آوردید
۲۳۱	۲۰	پناه و هفت	چهل و پنج	۲۳۶	۵	همه	همه
۲۳۲	۲۰	بنظر	تنظر	۲۳۷	۱۹	یا تو	یا تو
۲۳۳	۱۲	فم					

ص ۲۱۰
۲۰

DUE DATE

۹۲۰

۹۲۰